



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



الحق یقیناً

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir



درسهایی از اصول دین

مجموعه تالیفات و تفسیرات مؤسسه در راه حق



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

درس‌هایی از اصول دین

نویسنده:

هیئت تحریریه موسسه در راه حق

ناشر چاپی:

موسسه در راه حق

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۳	درس هایی از اصول دین
۱۳	مشخصات کتاب
۱۴	اشاره
۱۸	پیشگفتار
۲۲	درس اول: لزوم پی جویی در دین
۲۲	اشاره
۲۴	۱-وظیفه ی شکرگزاری
۲۶	۲-پیشگیری از خطر و ضرر احتمالی
۲۶	اشاره
۲۶	خطرناک ترین ضرر
۳۰	درس دوم: با موجودات نامحسوس آشنا شویم
۴۲	درس سوم: نمونه هایی از نظم جهان
۴۸	درس چهارم: پدید آورنده ی نظم کیست؟
۴۸	اشاره
۵۰	مغز الکترونیک
۵۱	آشپزخانه اتوماتیک:
۵۱	طرز کار آشپزخانه ی خودکار
۵۴	درس پنجم: رازهای طبیعت کشف می شود
۶۲	درس ششم: قانون لاوازیه و آفرینش
۷۰	درس هفتم: هر لحظه به خدا نیازمندیم
۷۰	اشاره
۷۲	مخترع با آفریننده چه فرقی دارد؟
۷۶	درس هشتم: خدای بی نیاز

- ۷۶ اشاره
- ۷۸ یک قانون ثابت و تجربی
- ۸۰ آیا خدا هم، مرکزی دارد؟
- ۸۱ آیا خدا دیده نمی شود؟!
- ۸۱ خدا به چیزی احتیاج ندارد
- ۸۴ درس نهم: دانشی بی آغاز و بی انجام از ناکجا تا هر جا
- ۸۴ اشاره
- ۸۶ دانش بیشتر - محصول عالی تر
- ۸۶ قابل مقایسه نیست
- ۸۹ چه زیباست کلام خدا:
- ۹۰ چرا خدا داناست؟
- ۹۱ فرق خالق و سازنده
- ۹۴ درس دهم: یگانه در چیرگی و توانایی
- ۹۴ اشاره
- ۹۶ جهانی گسترده و اسرارآمیز
- ۱۰۰ نظامی برتر از نظام طبیعی
- ۱۰۴ درس یازدهم: تنها خدا را پرستشگریم
- ۱۰۴ اشاره
- ۱۰۷ علل انحراف بشر از یگانه پرستی:
- ۱۰۹ مبارزه ی ادیان با شرک
- ۱۱۱ پی آمدهای توحید:
- ۱۱۱ ۱-آزادگی و شخصیت:
- ۱۱۲ ۲-عدالت واقعی و جهانی.
- ۱۱۴ درس دوازدهم: کدام یک: اهریمن و یزدان یا خدای یگانه؟
- ۱۱۴ اشاره
- ۱۱۶ خوبی ها و بدی ها؟

- ۱۱۷ عامل های گریز از خطر
- ۱۱۷ اشاره
- ۱۱۹ دشواری ها و پرورش انسان
- ۱۲۰ مقیاس خوبی ها و بدی ها
- ۱۲۲ یزدان و اهریمن
- ۱۲۶ درس سیزدهم: خدای دادگر
- ۱۲۶ اشاره
- ۱۲۸ نگاهی به درس های گذشته
- ۱۲۸ اشاره
- ۱۲۹ ۱- ترس از سقوط
- ۱۲۹ ۲- محرومیت
- ۱۳۰ ۳- جهل و نادانی
- ۱۳۱ عدالت چیست؟
- ۱۳۴ درس چهاردهم: رمز اختلاف و نشیب و فراز در زندگی انسان
- ۱۳۴ اشاره
- ۱۳۶ رمز اختلاف در جهان خلقت
- ۱۴۱ بهره گیری از همه سوی زندگی
- ۱۴۴ درس پانزدهم: نقش پیامبران در راهبری انسان ها
- ۱۴۴ اشاره
- ۱۴۶ آفرینش انسان برای چیست؟
- ۱۴۸ وجدان و فطرت
- ۱۴۹ ایده ثلوثی های بشری
- ۱۵۲ لزوم بعثت پیامبران
- ۱۵۶ لزوم معجزات
- ۱۵۷ معجزه چیست؟
- ۱۵۷ معجزه فقط برای اثبات رسالت

۱۶۰	درس شانزدهم: پیامبران معصومند چرا و چگونه؟
۱۶۰	اشاره
۱۶۳	۱- اصل تربیت
۱۶۵	۲- پذیرش و اعتماد
۱۶۵	اشاره
۱۶۶	الف- محبت واقعی
۱۶۸	ب- بینش عمیق و کامل پیامبران:
۱۷۴	درس هفدهم: موسی (علیه السلام) کلیم الله
۱۹۴	درس هجدهم: مسیح (علیه السلام) پیامبر و بنده ی خدا
۱۹۴	اشاره
۱۹۶	مریم مادر عیسی (علیه السلام)
۱۹۷	زکریا و یحیی (علیهما السلام)
۱۹۹	عیسای مسیح (علیه السلام)
۲۰۱	نگرشی به وضع مردم، پیش از رسالت حضرت مسیح علیه السلام
۲۰۳	رسالت حضرت مسیح (علیه السلام)
۲۰۴	پایان کار حضرت مسیح (علیه السلام)
۲۰۵	عیسای مسیح یا بنده ی خدا
۲۰۸	سخنان دلنشین حضرت مسیح (علیه السلام)
۲۱۲	درس نوزدهم: محمد (صلی الله علیه و اله) فروغی که در تاریکی ها درخشید
۲۱۲	اشاره
۲۱۴	جهان پیش از اسلام
۲۱۴	مذهب و عقاید مردم
۲۱۴	در شبه جزیره ی عربستان:
۲۱۵	در ایران:
۲۱۷	در روم:
۲۱۸	اختلاف طبقاتی و تبعیض نژادی

- ۲۲۲ جایگاه زن در جوامع پیش از اسلام
- ۲۲۴ تولد محمد پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله)
- ۲۲۸ هجرت محمد (صلی الله علیه و آله)
- ۲۳۴ درس بیستم: محمد (صلی الله علیه و آله) پیامبری که از پیش او را می شناختند
- ۲۳۴ اشاره
- ۲۳۶ عصر انتظار و امید
- ۲۴۰ چند گواه دیگر از تاریخ
- ۲۴۳ گرایش مردم مدینه به اسلام
- ۲۴۵ داستان گرایش سلمان به اسلام
- ۲۵۲ درس بیست و یکم: قرآن اعجاز جهانی و جاودانی اسلام
- ۲۵۲ اشاره
- ۲۵۴ پیامبران و اعجاز
- ۲۵۵ قرآن جاودانه ترین اعجاز
- ۲۵۶ فصاحت و بلاغت بی مانند
- ۲۵۸ قضاوت دشمنان
- ۲۶۰ اسلوب و شیوه ی بی همانند
- ۲۶۰ هماهنگی مطالب
- ۲۶۱ اعجازهای علمی قرآن
- ۲۶۷ اعجاب و اعتراف دانشمندان بیگانه
- ۲۷۰ درس بیست و دوم: رسالت اسلام
- ۲۷۰ اشاره
- ۲۷۲ همبستگی سعادت با ایمان
- ۲۷۵ اخوت اسلامی
- ۲۷۶ نظارت عمومی
- ۲۷۸ مقام دانش
- ۲۸۰ کار و کوشش

- ازدواج و تشکیل خانواده ----- ۲۸۳
- درس بیست و سوم: آخرین رسالت و آخرین پیامبر ----- ۲۸۸
- اشاره ----- ۲۸۸
- جامعیت اسلام ----- ۲۹۲
- خدای قرآن و اسلام: ----- ۲۹۳
- برابری عمومی در اسلام ----- ۲۹۵
- اسلام و آزادی فکر ----- ۲۹۵
- اسلام و دعوت به تفکر و دانش آموختن ----- ۲۹۷
- اسلام و زندگی ----- ۲۹۹
- احکام اسلام و پیشرفت زمان ----- ۳۰۰
- آیا رژیم‌ها و افکار روز ما را بی‌نیاز می‌کند؟ ----- ۳۰۱
- امدادهای غیبی ادامه دارد ----- ۳۰۲
- در دنیای حاضر، چگونه می‌توان به اسلام عمل کرد؟ ----- ۳۰۳
- درس بیست و چهارم: جانشینی پیامبر با امامت ----- ۳۰۶
- اشاره ----- ۳۰۶
- آیا قرآن کافی نیست؟ ----- ۳۱۰
- درس بیست و پنجم: هدایت معنوی و باطنی امام ----- ۳۱۸
- اشاره ----- ۳۱۸
- اشاره‌هایی از قرآن به حیات معنوی انسان ----- ۳۲۴
- حیات معنوی چگونه پیدا می‌شود؟ ----- ۳۲۵
- راهنمای حیات ----- ۳۲۶
- «هدایت به امر» چیست؟ ----- ۳۲۷
- ۱-مرد دمشقی ----- ۳۲۹
- ۲-میثم تمار ----- ۳۳۲
- ۳-اویس قرنی ----- ۳۳۵
- ۴-قنبر ----- ۳۳۷

- درس بیست و ششم: امیرالمؤمنین (علیه السلام) جانشین برگزیده پیامبر (صلی الله علیه و آله) - ۳۴۰
- اشاره - ۳۴۰
- جانشین پیامبر (صلی الله علیه و آله) - ۳۴۲
- نخستین پیشوا - ۳۴۳
- پیامبر دلسوز و مآل اندیش - ۳۴۴
- حدیث تاریخی غدیر - ۳۴۶
- سند حدیث غدیر - ۳۵۰
- بررسی کوتاهی در معنای حدیث غدیر - ۳۵۱
- درس بیست و هفتم: مسأله ی شورا - ۳۶۰
- اشاره - ۳۶۰
- آیا پس از پیامبر، شورایی تشکیل شد؟ - ۳۶۶
- تاریخچه ی سقیفه - ۳۶۷
- چگونه حق علی (علیه السلام) را غصب کردند؟ - ۳۷۴
- ۱- لشکر اسامه - ۳۷۴
- ۲- مسأله ی قلم و دوات - ۳۷۵
- درس بیست و هشتم: امام دوازدهم دادگر غیبی و خدایی - ۳۸۰
- اشاره - ۳۸۰
- عقیده به حضرت مهدی (علیه السلام) و اصلاح جهانی - ۳۸۳
- قرآن و اعتقاد به حضرت مهدی (علیه السلام) - ۳۸۳
- مهدویت در منابع اهل تسنن - ۳۸۵
- مصلح غیبی از نظر شیعه - ۳۸۸
- اینک متن چند خبر: - ۳۹۰
- نظر دانشمندان جامعه شناسی - ۳۹۲
- طول عمر آن حضرت - ۳۹۳
- غیبت امام عصر - ۳۹۶
- چرا امام زمان غایب است؟ - ۳۹۹

- ۳۹۹ اشاره
- ۴۰۱ ۱-آزمایش مردم
- ۴۰۱ ۲-محفوظ ماندن آن حضرت از کشته شدن
- ۴۰۲ نبودن بیعت هیچ کس بر او
- ۴۰۲ فوائد وجود امام غایب (علیه السلام)
- ۴۰۵ یادآوری لازم:
- ۴۰۸ درس بیست و نهم: معاد یا بازگشت گاه جاودانی بشر
- ۴۰۸ اشاره
- ۴۱۱ ۱-حکمت و عدل خدا
- ۴۱۳ ۲-مکافات ها
- ۴۱۵ «معاد» از دیدگاه اسلام
- ۴۲۲ درس سی ام: عالم پس از مرگ
- ۴۲۲ اشاره
- ۴۲۳ مرگ
- ۴۲۴ عالم برزخ
- ۴۲۸ پرسش در قبر
- ۴۳۰ عذاب قبر
- ۴۳۲ یاد مرگ
- ۴۳۴ بهشت
- ۴۳۶ دوزخ
- ۴۳۸ شفاعت
- ۴۴۰ «فهرست مطالب»
- ۴۵۰ درباره مرکز

درس هایی از اصول دین

مشخصات کتاب

عنوان و نام پدیدآور : درسهایی از اصول دین / از هیئت تحریریه موسسه ی اصول دین ؛ تالیف هیئت تحریریه موسسه در راه حق .

مشخصات نشر : قم : موسسه در راه حق ، 1375.

مشخصات ظاهری : 432ص.

شابک : 15000ریال : 1-32-6425-964

یادداشت : چاپ قبلی : نشر غیاث ، 1374

یادداشت : چاپ هفتم.

یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس

عنوان دیگر : اصول دین

موضوع : شیعه -- اصول دین .

موضوع : شیعه -- عقاید.

شناسه افزوده : موسسه در راه حق

رده بندی کنگره : 1375 4د/BP211/5

رده بندی دیویی : 297/4172

شماره کتابشناسی ملی : م 76-2033

حضرت علی علیه السلام

کتاب ، بوستان فرزندگان است

خیراندیش دیجیتال: انجمن مددکاری امام زمان (عج) اصفهان

ویراستار کتاب: خانم شهناز محققیان

انتشارات در راه حق

مشخصات کتاب

درس هایی از اصول دین

هیئت تحریریه مؤسسه در راه حق

انتشارات در راه حق

چاپ هفتم - بهار 1385

چاپخانه سلمان فارسی

5000 جلد

4300 تومان

حق چاپ برای ناشر محفوظ است

شابک : 1 - 32 - 6425 - 964

ISBN : 964 - 6425 - 32 - 1

ص: 2

بسم الله الرحمن الرحيم

ص: 3

چرا این درس ها را فراهم آوردیم؟

مدت ها بود که می دانستیم دشمنان اسلام با استفاده از بی اطلاعی جوانان مسلمان مطالب پوچ و بی اساس خود را با متدهای نوین به آنان تزریق می کنند و با تلاش بسیار و از راه های گوناگون به پر کردن ذهن پاک و خالی آنان مشغولند.

تأثرمان از مشاهده ی این تبلیغات سوء ما را بر آن داشت که مسائل اعتقادی را به صورتی که بتواند دانش آموزان دبیرستان ها را با مبانی و اعتقادات اصیل اسلام آشنا سازد منتشر سازیم، و از طریق مکاتبه در اختیار جوانان بگذاریم و به همین منظور سعی کردیم که این نشریات هم کوتاه و مدلل و هم رغبت آفرین باشد تا جوانان با شوق و میل بخوانند و با آگاهی به دیگران برسانند.

حدود ده سال پیش بود که این کار شروع شد، کاری بزرگ بود و مشکلاتی در پیش داشتیم که تنها با صبر و پشتکار می توانستیم بر آن ها چیره شویم، کار گروهی همان طور که پخته تر و

ص: 5

عمیق تر نتیجه می دهد موانعی نیز سر راه دارد خدا را سپاسگزاریم که بر موانع و مشکلات فائق آمدیم و کار را به پایان بردیم.

یک دوره اعتقادات را در 30 درس فشرده ساختیم که چهارده درس آن شامل بحث های توحید و عدل و نه درس پیرامون نبوت و پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) و پنج درس مربوط به امامت و جانشینی پیامبر و دو درس آخرین درباره ی معاد و مسأله ی برزخ است.

در تهیه و تنظیم این درس ها به جز گروه نویسندگان اصول دین برخی از اساتید دانشمند و صاحب نظر در علوم مختلف نیز سهیم بودند که با اخلاص و ایمان می کوشیدند این درس ها فراخور این عصر و جوابگوی شبهات رایج این زمانه باشد و هم به گونه یی فراهم آید که دانش پژوهان بتوانند مفاهیم آن را به آسودگی درک کنند و نیز مستند به مدارک اصیل و معتبر بوده و بیشتر متن گرایى شود.

از جمله ی آنان «مرحوم استاد رضا روزبه» بود که حدود 5 سال در جلسات بحث این درس ها حاضر می شد و همکاری و همفکری ثمیری مبذول می داشت خدایش جزای خیر عنایت فرماید که در انجام این مهم بسیار یاریمان داد و هم بدین وسیله صمیمی ترین سپاسمان را بر اندیشه های پاک و بلند سایر همکاران نثار می کنیم که در این راه از کمک های شایسته و ارزنده ی خویش دریغ نورزیدند و تا پایان کار ما را یاری کرده

ص: 6

و راه را نشان دادند.

در سال 1347، پیش از آن که همه ی این درس ها تهیه شده باشد کار آموزش مکاتبه یی را آغاز کردیم با این امید که از تجربه ها و راهنمایی هایی که ضمن کار پیش می آید استفاده کنیم. آموزش مکاتبه یی ما بدین گونه است که درس را همراه پرسشنامه برای درخواست کننده می فرستیم و او پرسشنامه را پاسخ داده و بر می گرداند و اگر سؤال یا پیشنهادی داشته باشد در همان پرسشنامه می نویسد و بدین طریق تجربه ها آموختیم و از نظرها و پیشنهادها در بهبود کار بهره ها بردیم.

سبک نوین تنظیم درس ها و تکیه ی مطالب بر حقایق علمی و متد کار مؤسسه باعث آن بود که به طور شگفت آوری مورد استقبال جوانان تحصیلکرده قرار گیرد و روزاروز بر شماره ی مکاتبه کنندگان و درخواست آنان برای دریافت این درس ها افزوده شود تا آن جا که پاسخ به همه ی درخواست ها از امکانات مؤسسه فراتر رفت و از طرفی هم طرد این قشر عظیم از جوانان برای ما ناگوار و ناراحت کننده بود و راه چاره یی می جستیم که اگر با امکانات موجود ما همه نمی توانند از مزایای مکاتبه برخوردار شوند از راه دیگر به محتویات درس ها آشنا شوند و آن ها را فراگیرند سرانجام بر آن شدیم که این درس ها را جملگی در یک مجموعه گردآوریم و به گونه ی کتابی مستقل - همچنان که اکنون در دست دارید- تقدیم دوستداران نماییم.

و آخرین سخن آن که امید می داریم دسترنجمان خواننده را سودمند افتد و به ویژه برای جوانان راه گشای هدایتی باشد.

ص: 7

و سلام بر بندگان شایسته خدا.

قم - مؤسسه ی اصول دین

15 شعبان 1395 مطابق با اول شهریور 1354

ص: 8

درس اول: لزوم پی جویی در دین

اشاره

ص: 9

گروهی برآند که در پیگیری برای بدست آوردن دین، وظیفه بی ندارند و می پندارند:

چه ضرورتی ما را بر می انگیزد تا درباره ی دین بیندیشیم؟

ما اشتباه پندار اینان را در عبارات ذیل می نمایانیم و از دو جهت لزوم پی جویی در دین را باز می گوئیم:

1- به فرمان خرد، هر انسان باید در برابر نیکویی هایی که بدو شده است، سپاسگزار باشد.

2- نیز خرد، پیشگیری از هر گونه خطر و ضرر- اگر چه احتمالی- را لازم می داند.

و اینک بررسی هر یک از این دو راه:

1- وظیفه ی شکرگزاری

ما همه از مزایای حیات در جهان، برخورداریم: دستگاه گوارش، تنفس، قلب و دیگر اعضاء بدن ما هر یک، به نوبه ی خویش ارزشمندتر از حد تصور و حتی دانش ما هستند نیز نور خورشید، وجود گیاهان، معادن و منابعی که در دل خاک نهفته،

ص: 11

همه و همه، از نعمت های بزرگی است که با دانش و نیرویی که خدا به بشر ارزانی داشته است، می توان از همه ی آن ها استفاده کرد.

از همه والاتر، همین هوش و استعداد شگرف انسان ها است که کوه های عظیم را خرد می کند و از آب و آهن، عظیم ترین قدرت ها و ظریف ترین پدیده ها، می سازد...

اینک جای این پرسش است که: آیا نباید این منعم بزرگ را بشناسیم و او را سپاس بگزاریم؟ اگر مردی خیر خواه و خدمتگزار، کودک شیرخواری را که پدر و مادر را از دست داده، به فرزندی بردارد و همه گونه وسایل زندگی و بالیدن او را فراهم آورد و در تربیت او بکوشد و چون آماده ی یادگیری شد؛ بهترین استادان و کتاب ها را در دسترس او قرار دهد؛ و ثروت بسیار در اختیارش بگذارد و باری از هر جهت او را به سامان رساند؛ آیا این فرزند موظف نیست تا نخست خود او و سپس قدر او را بشناسد و همه جانش لبریز از سپاس نعمت او باشد؟

بنابراین، در عرصه ی هستی نیز، ما موظفیم در نعمت های وجود بیندیشیم و آن گاه به حکم وظیفه ی سپاس، منعم و خالق خویش را بازشناسیم.

و بنابراین: کوشش در راه به دست آوردن دین صحیح، فرمان خرد است. آن کس که هنوز راه راست را باز نیافته و در بیراهه سرگردان است، باید از پائین نشیند تا با برهانی راهگشای و دلیلی محکم، راه حق و دین درست را باز شناسد و آن گاه که به سر چشمه ی حیات معنوی و دین درست دست یافت، با خاطری

آکنده از آرامش و سرشار از نشاط به سپاسگزاری خالق خویش بنشینند.

2- پیشگیری از خطر و ضرر احتمالی

اشاره

اگر کودکی به شما بگوید: عقربی وارد لباستان شده است؛ فوراً از جای می جهید و جامه از تن بیرون می آورید و با دقت همه ی زوایای آن را جستجو می کنید تا عقرب را بیابید و یا مطمئن شوید که در لباستان وجود ندارد.

نیز اگر در سفری شبانه، بشنوید که راهزنان به کمین نشسته اند، بی تردید تا راه بی خطر را باز شناسید؛ گام از گام نخواهید برداشت.

دو مثال بالا- روشن می سازد که پیشگیری از خطر احتمالی، به حکم عقل، لازم است. البته امکان دارد برخی از ضررها ناچیز باشد و بعضی بدانها توجه نکنند اما اگر زیانی به قیمت جان تمام شود و زندگی را تباه سازد؛ هیچ گاه نمی توان آن را نادیده گرفت.

خطرناک ترین ضرر

در تاریخ زندگی انسان ها کسانی را می شناسیم که به راستگویی و درستکاری معروف بوده اند. آنان خود را فرستاده ی خداوند معرفی و مردم را به ایمان به خدا و انجام اعمالی دعوت کرده اند. بر اثر کوشش ها و زحمت های پیگیر آنان در همه سوی عالم گروه های بسیار به آن ها گرویده اند به طور یکه تولد عیسی (علیه السلام) مبدأ تاریخ مسیحیان و هجرت حضرت محمد (صلی الله علیه و اله)

ص: 13

ابتدای تاریخ مسلمانان شده است.

اکنون از خود می پرسیم: آیا گفتار این پیامبران که مردم را به دین و پیروی از دستورهای خاصی دعوت کرده و آنان را از کیفر کردارهای زشت، ترسانده اند و محاکمه شدن در دادگاهی عظیم، در پیشگاه داوری دانا و دادگر را، حتمی دانسته اند؛ و هم، همیشه از سختی مهالک قیامت و شدت عذاب، در آن، می نالیدند و مردم را بیم می دادند؛ به اندازه ی خبر دادن یک کودک برای ما احتمال ضرر و خطر به وجود نمی آورد؟!

و آیا درست است که ما سخنان و کردار دینداران حقیقی جهان را نادیده بگیریم؟ در حالی که آنان در عقیده و ایمان خود تا پای جان ایستادند و از هیچ گونه فداکاری دریغ نورزیدند.

پیداست که گفتار پیامبران پاک دل، اگر برای انسان یقین نیآورد، دست کم این فکر را برمی انگیزد که: «ممکن است راست بگویند.»

به راستی اگر این طور باشد که پیامبران می گویند تکلیف ما چیست؟ و ما در دادگاه عدل خداوند، چه پاسخی داریم؟

این جاست که عقل، پیشگیری از این ضرر «دست کم احتمالی» را واجب می شمارد و ما را به دنبال دین می کشاند.

به اضافه که آنان مردم را به یک زندگی سالم و انسانی دعوت می کنند و نیز می گویند پس از مرگ، جهانی وسیع و نعمت هایی ابدی در انتظار وظیفه گزاران است و خبر می دهند که در آن جا، جهانی دیگرست سرشار از: اطمینان خاطر و

آرامش روان. و در آن جا مرض و اندوه، پریشانی، اضطراب و ترس راه ندارد.

آیا عقل اجازه می دهد که این همه خبرهای مهم را نادیده بگیریم؟

آیا نباید نسبت به بیم ها و وعیدهای پیامبران که می گویند گناه و تخلف کیفر دارد اهمیت بدهیم؟ و به دنبال دین برویم و در آن بیندیشیم؟

ص: 15

هنگامی که ساختمان زیبا، پرشکوه و منظمی می بینیم به آسانی در می یابیم که مهندس و معمار و بنای آن هر یک در فن خود مهارت داشته است و از دیدن آن بنای با نظم به علم و اطلاع سازنده ی آن پی می بریم. همچنین مشاهده ی اتومبیل، هواپیما، مغز الکترونیک و دیگر صنایع منظم، بدون شک، ما را به مخترعان، مکتشفان و سازندگانی مطلع و دانا رهنمون می شود و به علم و اطلاعاتشان واقف می شویم. هیچ گاه لازم نیست که سازنده ی ساختمان و یا مصنوعات دیگر را با چشم خود ببینیم تا به وجود آن ها اعتراف کنیم؛ تازه اگر هم آن ها را مشاهده کنیم؛ باز علم و اطلاعاتشان را با هیچ یک از حواس ظاهری خود درک نمی توانیم کرد.

اما در عین حال به علم و اطلاع آنان معتقدیم؛ چرا؟ چون همان نظمی که در مصنوعاتشان دیده می شود، ما را به علم و اطلاع سازندگان آگاه می سازد و از این جا به این نتیجه می رسیم که هرگز لزومی ندارد هر چیزی که ما می خواهیم به وجود آن اعتراف کنیم از دیدنی ها و محسوسات باشد. بلکه چه

بسیار حقایقی که با هیچ یک از حواس ظاهری ما درک نمی شوند ولی با دقت و توجه در اثرهای آن ها به وجودشان آگاه می گردیم. چون هر خردمندی با کوچک ترین التفات و دقت در می یابد که هیچ اثری بدون مؤثر و هیچ چیز با نظم بدون نظم دهنده می با خرد و دانا نمی تواند بود.

بنابراین می توانیم موجودات جهان را به دو دسته تقسیم کنیم:

1- چیزهایی که با یکی از حواس پنجگانه درک می شود با چشم دیدنی ها را می بینیم، با گوش صداها را می شنویم با بینی و زبان و پوست بدن از بوهای مطبوع و نامطبوع مزه های تلخ و شیرین سردی و گرمی و زبری و نرمی آگاه می شویم.

2- حقایقی که با هیچ یک از حواس ظاهری ما درک نمی شوند ولی از راه مطالعه در آثار آن ها، می توانیم به وجودشان پی ببریم گرچه آن حقایق نیز همه یکنواخت نیستند: برخی مادی و برخی غیر مادی یعنی مجرد از همه ی حدود و خواص ماده اند و اکنون اشاره به برخی از آن ها:

* الکتریسیته: هرگز نمی توانیم با نگاه کردن به دو سیم که یکی از آن ها برق دارد، از جریان برق در آن یک، آگاه شویم و تنها از اثر برق - مثلاً روشن شدن لامپ - می توانیم به وجود آن پی ببریم پس الکتریسیته چیزی است که هست هر چند چشم ما نمی تواند آن را مستقیماً ببیند.

* نیروی جاذبه: اگر کتابی را که هم اکنون در دست

دارید رها کنید؛ رو به زمین سقوط می کند یعنی زمین آن را به طرف خود می کشد، این نیرو چیست که ما آن را مستقیماً با حواس خود احساس نمی کنیم؟

این نیروی جاذبه نیز از جمله چیزهای بسیار است که دیدنی نیست اما از سقوط اجسام - که اثر آنست- به وجود آن اطمینان داریم.

* آهنربا: آهن ربایی را که در کنار قطعه آهنی قرار دهیم به ظاهر چیزی جز آن چه می بینیم وجود ندارد، اما وقتی آهن به سوی آهنربا کشیده می شود در می یابیم که در فضای پیرامون آهنربا خاصیت آهنربایی وجود دارد.

* اشعه ی نامرئی: اگر نور سپید فام خورشید را به بلور سه پهلوئی بتابانیم در آن سوی بلور، هفت رنگ خواهیم دید که عبارتند از: قرمز، نارنجی، زرد، سبز، آبی، نیلی و بنفش، این سوی قرمز و فراسوی بنفش دیگر رنگی دیده نمی شود. در صورتی که دانشمندان در یافته اند که در آن جا که چشم، دیگر نوری نمی بیند باز هم نورهایی وجود دارد که دارای آثار حرارتی و شیمیایی هستند. این نورها را «مادون قرمز» و «ماوراء بنفش» می نامند.

در سال 1800 میلادی (1178 شمسی هجری) یکی از دانشمندان فیزیکدان و ستاره شناس به نام هرشل به فکر افتاد که تحقیق کند آیا نوری به جز آن چه چشم می بیند وجود دارد یا نه؟ گرماسنج را روی پرده یی که نورهای هفتگانه از بنفش تا قرمز در آن دیده می شد به تدریج جابجا کرد و در معرض رنگ های مختلف

قرار داد و اثر حرارتی هر یک از این رنگ ها را اندازه گرفت. چون به این سوی قرمز رسید دریافت که گرماسنج، حرارت بیشتری را نشان می دهد و از آن پس مسلم شد که نوری نادیدنی - به نام «مادون قرمز» - وجود دارد که حرارتی بیش از نورهای دیدنی ایجاد می کند و همین حرارت که اثر این نور است، بشر را به وجود نور مادون قرمز معتقد ساخت.

در همان زمان، دانشمند دیگری به نام ولاستون مقداری از ترکیب کلرور نقره را که یک ماده شیمیایی است؛ در ماوراء نور بنفش قرار داد و بر خلاف انتظار خود دریافت: در آن جا که نوری به چشم نمی آید؛ عاملی وجود دارد که کلرور نقره را سیاهرنگ می کند.

بعدها نیز دانشمندان دریافتند که تغییر رنگ پوست بدن در آفتاب، به خاطر تأثیر شیمیایی همین نور است. (1)

بدین گونه، مسلم شد که فراتر از نور بنفش نور دیگری وجود دارد که دیده نمی شود و آن را «ماوراء بنفش» نامیدند.

*صداهای ناشنیدنی: بسیاری از صداهاست که ما نمی شنویم. این گونه صداها را اصوات ماوراء صوتی می نامند که از آثارشان به وجودشان پی می بریم و در پزشکی و صنعت مورد استفاده قرار می گیرد.

*ادراک: همه ی ما از خود، آگاهیم یعنی درک می کنیم که هستیم و نیز یک سلسله ادراکات متوالی و پی در پی

ص: 22

نسبت به موضوعات خارج از خویش داریم که از آن ها با این قبیل جمله ها تعبیر می کنیم:

- مشکل ترین مسأله ی ریاضی را حل کردم.

- درباره ی فلان تئوری بسیار اندیشیدم تا در یافتن درست است.

و نیز انسان نسبت به دانستنی های خود آگاه است یعنی می داند که می داند. ادراک، چیزی دیدنی و شنیدنی نیست تا انسان بتواند آن را با چشم ببیند یا با گوش بشنود بلکه حقیقتی نامحسوس است که هر انسانی آن را علاوه بر نیروی بینایی و شنوایی و سایر قوای ظاهری در وجود خویش می یابد و دیگران نمی توانند از راه حواس ظاهری آن را درک کنند بلکه باید به وسیله ی آثار از وجود آن باخبر شوند مثلاً دانشمندی که راه حل یکی از مسائل علمی را توضیح می دهد معلوم می شود که آن را درک کرده است و نیز موقعی که از دانشمندی می پرسیم شما که به مسائل ریاضی آشنا هستید یا نه؟ او می گوید بی اطلاع نیستم می فهمیم که وی به ادراکات و دانستنی های خود آگاه است یعنی می داند که مسائل ریاضی را می داند.

* ترسیم ذهنی: بشر می تواند در ذهن خود هر شکلی که می خواهد بسازد مثلاً برجی مانند ایفل را که ساختن آن در جهان خارج به سال ها وقت و هزار گونه مصالح و مواد و صدها کارگر نیاز دارد؛ در عالم ذهن می توان در لحظه یی بنا کرد بلکه هزاران برابر آن را بدون هیچ زحمتی می توان ساخت و نیز ممکن است در ذهن چیزهایی را تصور کرد که اصلاً در خارج وجود ندارد

ص: 23

چنان که در ذهن خود هیولایی می‌توانیم بسازیم که دارای سرها و دست و پاهای؛ زیادی باشد. پیداست که دیگران قادر نیستند مستقیماً از ساخته‌های ذهنی ما باخبر شوند، زیرا دیدنی و شنیدنی نیست بلکه باید از آثار، پی به وجود آن ببرند یا از طریق گفتار خود ما.

*حب و بغض و تصمیم: هر کسی از چیزهایی خوشش می‌آید و در مقابل، از چیزهایی دیگر بیزار است. و نیز پیوسته در زندگی نیازمند به تصمیم است. هر کاری را که دوست دارد، تصمیم می‌گیرد آن را انجام دهد و هر کاری را که دوست ندارد از آن صرف نظر می‌کند و تصمیم می‌گیرد پیرامون آن نگردد.

هیچ کس نمی‌تواند مستقیماً از تصمیم دیگری و از این که چه چیز را دوست دارد و از چه بدش می‌آید باخبر شود مگر از راه آثار و عکس العمل‌ها زیرا حب و بغض و تصمیم شنیدنی و دیدنی و احساس شدنی نیست تا با حواس ظاهری احساس گردد.

*حیات: جوجه‌ی زیبایی پیش روی ما، در حوض افتد و پیش از آن که بتوانیم نجاتش دهیم، می‌میرد. در سازمان حیاتی این حیوان در همان لحظه چه تغییری رخ داده و در وضع فعلی او با یک لحظه پیش که زنده بود چه تفاوتی به هم رسیده است که دیگر نمی‌جنبد. بازی نمی‌کند، غذا نمی‌خورد؟

ناچار باید گفت: چیزی در حیوان زنده هست و در مرده نیست که همان حیات است. این حیات محسوس نیست و ما تنها آثار آن را که حرکت، تغذیه و ... باشد درک می‌کنیم و از راه همین آثار به وجود آن پی می‌بریم.

حقایق علمی و مسلّم بالا به خوبی روشن می سازد که علاوه بر موجوداتی که ما آن ها را با اندام های حسی درک می کنیم، موجوداتی هم هستند که مستقیماً احساس نمی شوند بلکه فقط از راه آثار، آن ها را می شناسیم.

بدین ترتیب نتیجه می گیریم که صحیح نیست چیزی را که نمی بینیم تنها به علت این که دیده نمی شود انکار کنیم، زیرا دیده نشدن غیر از وجود نداشتن است و راه پی بردن به وجود چیزی منحصر به چشم و یا سایر حواس ظاهری نیست بلکه عقل هم می تواند از راه اثر به وجود چیزی پی ببرد چنان که وجود حقایق علمی ذکر شده - که از راه آثار شناخته می شوند - پیش هیچ کس قابل تردید یا انکار نیست.

نمی خواهیم بگوییم خدا مانند این حقایق است زیرا خدا حقیقتی است فوق این ها که هیچ چیز با او همتا و همانند نیست بلکه منظور ما این است که همان طوری که در این چیزها از راه آثار پی به وجودشان می بریم؛ در مورد خدا نیز، از راه آثار پی به وجود او می بریم.

پس آنان که، تنها با چشم سر، می نگرند و وجود خدا را چون با همین چشم نمی توانند دید انکار می کنند چشم خرد و اندیشه ایشان نایبناست. چرا که دانستیم، به حکم خرد، از راه نظام دقیق خلقت که از آثار خداست می توان به وجود او پی برد.

اما تو، «چشم دل باز کن که جان بینی و آن چه نادیدنی است آن بینی!»، زیرا در هر موجود، نشانه یی از خدا هست.

نکته ی دقیق تر و مطلب مهم تر آن که مطالعه در آثار قدرت

پروردگار- یعنی جهان و جهانیان- علاوه بر این که ما را به وجود وی رهنمون می شود از این حقیقت نیز آگاه می سازد که: چون همه ی جهان و جهانیان آثار اوست و اثر وی اختصاص به یک مورد و مکان مخصوص ندارد و همه پدیده ها هر کدام نشانی از وی دارند؛ پس خود او حقیقت دیگری است که هیچ یک از موجودات جهان همتا و همانند او نیستند بلکه وجود نامحدودی است که دارنده ی همه ی کمالات و منزله از همه ی نقایص است.

بنابراین از مطالعه در آثار الهی به دو چیز پی می بریم:

1- به وجود آفریدگار جهان که همه اثرهای اویند.

2- چون آثارش نامحدود است و مختص به یک جا و یک زمان نیست؛ می فهمیم که او وجودی است نامحدود و دارنده ی همه ی کمالات گرچه نمی توانیم حقیقت او را درک کنیم.

محمد بن عبدالله خراسانی خادم امام هشتم علیه السلام می گوید: گروهی نزد حضرت امام رضا علیه السلام نشستند و یکی از منکران خدا وارد شد. امام علیه السلام به او فرمود:

اگر آن طور که شما می گوئید خدایی، پیامبری، حساب و کتابی در کار نباشد (که هست) آیا نماز و روزه و زکوة و ایمان ما برای ما زیانی خواهد داشت؟

آن مرد جوابی نداد (یعنی که نه)

حضرت فرمود: اما اگر آن طور که ما می گوئیم خدایی باشد، دینی باشد و معاد و روز جزائی باشد (که حتماً هست) آیا بدبختی و هلاکت نصیب شما نشده است؟

ص: 26

(بدیهی است که به حکم عقل هرکس حتی اگر احتمال بدهد که ماوراء این جهان دیگری وجود دارد، باید به دستورهای دینی عمل کند تا به بدبختی و هلاکت دچار نگردد)

آن مرد پرسید:

خدایی که شما به آن معتقدید چگونه و کجاست؟

امام (علیه السلام) فرمود: پرسش تو اشتباه است.

خدا بی آن که خود، دارای مکان باشد؛ مکان را آفرید و بدون این که خود چگونگی داشته باشد؛ چگونگی و کیفیت را آفرید؛ پس نمی توان او را از این راه ها شناخت. خدا با هیچ یک از حواس درک نمی شود و با چیزی قابل مقایسه نیست. آن مرد گفت: اگر با هیچ کدام از حواس درک نمی شود پس چیزی نیست!

امام (علیه السلام) فرمود: وای بر تو (چقدر فکرت کوتاه است که) چون حواس تو از درک او ناتوان است، پروردگاری او را انکار می کنی ولی ما از همین که خود را از درک وی عاجز و ناتوان می بینیم یقین می کنیم که تنها او پروردگار ماست و نه هیچ چیز دیگر.

گفت بگویند خدا در چه زمانی بوده است؟

امام فرمود: تو بگو که خدا در چه زمانی نبوده است تا من بگویم در چه زمان بوده است (یعنی خدا قبل از زمان بوده و زمان را او آفریده است).

گفت: دلیل اثبات وجود خدا چیست؟

ص: 27

حضرت فرمود: هنگامی که من درباره ی بدن خود فکر می کنم، می بینم نمی توانم به طول و عرض آن چیزی بیفزایم یا از آن کم کنم همچنین نمی توانم در خوشی و ناخوشی به میل خود باشم (بلکه گاهی هر چه سعی می کنم که از یک بیماری مثلاً بهبودی حاصل کنم ممکن نمی شود) به همین دلیل و نیز از دیدن نظام خورشید و ستارگان و زمین و آسمان و نظام کلی جهان می فهمم که بدن من و این جهان خلقت، آفریدگار و پروردگاری (عالم و توانا) دارد. (1)

ص: 28

1- اصول کافی ج 1 - ص 78 (با اندک تلخیص)

در این جهان از کوچک ترین ذره تا بزرگ ترین سیاره های آسمانی؛ در هر چه بنگری نشانی از نظم کامل و حسابی دقیق، به چشم می خورد... چندان که دانشمندان بزرگ را به شگفتی واداشته است.

«سسیل بویس هامان» (1) استاد زیست شناسی دانشکده ی آسبوری، می نویسد:

«هنگامی که یک قطره آب را زیر میکروسکوپ می بینم و نیز وقتی که دورترین ستاره ها را با تلسکوپ تماشا می کنم، سخت مرا به حیرت می افکند....»

چندان نظم در طبیعت وجود دارد که می توان بر اساس آن حکم هر پدیده را پیش از پیدایش آن، با قوانین ثابت، بیان کرد.

به همین دلیل که احکام و قوانین حاکم بر طبیعت، ثابت و معین است، دانشمندان برای کشف قانون های طبیعی تلاش

ص: 31

می کنند و گرنه هرگونه کوششی در این زمینه بی ثمر بود. (1)

زمینی که روی آن زندگی می کنیم، از جهت بزرگی و کوچکی، دوری و نزدیکی به خورشید، سرعت حرکت مداری خود و... چنان به آیین و منظم است که توانسته مرکز زندگی کردن و حیات باشد چرا که اگر در شرایط موجود، اندک تغییری به هم رسد زیان های جبران ناپذیری پدیدار خواهد شد.

«جَوّ» که بیشتر اجزاء تشکیل دهنده ی آن، گازهای زندگی بخش است، آن اندازه کلفتی و غلظت دارد که بتواند مانند سپری، یا زرهی، زمین را از هجوم مرگ بار بیست میلیون سنگ آسمانی در روز که با سرعتی در حدود 50 کیلومتر در ثانیه به سوی زمین می آیند، در امان نگهدارد.

وظیفه ی تنظیم درجه ی حرارت سطح زمین در حدی که شایسته ی زندگی باشد، هم به عهده ی همین جوّ است....

انتقال بخار آب از اقیانوس ها به زمین، باز در عهده ی همین جوّ است؛ و اگر نمی بود همه ی خشکی های مسکونی زمین، چون کویرهای خشک، غیر قابل زندگی می شدند. (2)

چرا راه دور برویم؟

نزدیک تر از هر چیز وجود خود ماست.

ص: 32

1- اثبات وجود خدا صفحه ی 261 (این کتاب به نام The Evidence of god in an Expanding universe به قلم 40 تن از دانشمندان نوشته شده است).

2- اثبات وجود خدا صفحه ی 19 - 22

اسرار خلقت انسان بی شمار است؛ چندان که دانشمندان جهان پس از سال‌ها بررسی و مطالعه، هنوز نتوانسته‌اند به همه‌ی شگفتی‌های آن آشنا گردند.

دکتر «الکسیس کارل» پس از سال‌ها مطالعه، کتابی به نام [\(1 homme, retinconnu\)](#) می‌نویسد و اعتراف می‌کند که:

هنوز زیست‌شناسی و دانش‌های دیگر نتوانسته‌اند به حقیقت دستگاه بدن پی ببرند، و بسیاری از مسائل، ناگشوده مانده است.

اینک به نمونه‌ی بی‌شگفتی‌های وجود خویش، توجه کنید.

سلول‌های بدن:

بدن انسان، مانند یک ساختمان، از مصالح ساختمانی کوچکی به نام سلول تشکیل یافته که هر یک از آن‌ها به تنهایی موجود زنده‌ی است.

پس زندگی می‌کند و تغذیه، هضم، جذب، دفع و تولید مثل را مانند سایر جانداران، به خوبی انجام می‌دهد.

در ساختمان سلول‌ها، اغلب فلزات، چون آهن، مس، کلسیم و نیز شبه‌فلزات مانند اکسیژن، هیدروژن، ازت، گوگرد، مصرف شده است.

شماره‌ی این سلول‌ها در بدن یک انسان معمولی، برابر با $10/16$ یعنی معادل ده میلیون میلیارد، می‌باشد.

ص: 33

این سلول های زنده، همه با هم همکاری کامل دارند و همگی یک هدف را دنبال می کنند، آن ها بسیار زود رنج و کم طاقتند و مرتب باید مواد غذایی در اختیارشان باشد.

این وظیفه را خون با کمک قلب، بسیار خوب انجام می دهد. ساختمان قلب به اندازه بی مجهز و کامل است که می تواند خون را بوسیله ی رگ ها و مویرگ ها به تمام بدن برساند.

خون، پس از آن که مواد غذایی را به سلول ها رساند، مواد سمی را که در سلول ها جمع شده است با خود بر می دارد و با رنگی تیره به قلب برمی گردد. قلب آن را به دستگاه تصفیه ی خون یعنی شش ها تحویل می دهد تا دوباره با رنگ باز و نشاط بیشتر به تمام بدن باز گردد.

در ضمن عبور از کلیه ها، قسمت دیگری از مواد سمی آن برطرف می شود تا هیچ گونه اختلالی در کار عمومی بدن پیش نیاید. آیا ترکیب و اندازه گیری فلزها و شبه فلزاتی که یک سلول از آن تشکیل می شود، و نیز، ساختمان بهت انگیز قلب و طرز کار آن، که متفکرین امروز را متوجه خود ساخته است نمودار یک نظم کامل و عالی نیست؟

و اگر بدن انسان را مجموعه ی اسرار آمیز و در همان حال، منظم بخوانیم، سخن به گزافه گفته ایم؟

بدون شک: نه.

بدین ترتیب باید اعتراف کرد که جهان هستی بر اساس نظم و ترتیبی کامل استوار است و البته هر نظم و ترتیبی، ساخته و پرداخته ی سازنده ی دانا و تواناست.

ص: 34

درس چهارم: پدید آورنده ی نظم کیست؟

اشاره

ص: 35

امروز بشر بیشتر کارهای مشکل خود را با ماشین های گوناگون به آسانی انجام می دهد. یکی از دستگاه های بسیار شگفت انگیز، مغز الکترونیک می باشد که لابد از چگونگی کارهای آن کمابیش اطلاع دارید. مثلاً نوعی از آن می تواند در چند دقیقه، سوابق بیماری را که در آن بایگانی شده، به طور دقیق، در اختیار پزشک قرار دهد و در تشخیص بیماری ها قادر است جزئیات هر حالت را که در سال گذشته یا 10 سال پیش گزارش داده شده، بررسی کند و راه درمان و معالجه ی بیمار را پیشنهاد نماید. این دستگاه می تواند به موقع لازم داروی مورد نظر را به داروخانه بیمارستان سفارش دهد و پرستار را هم خبر کند تا آن دارو را به بیمار بدهد و نیز در برخی از کارخانه های مهم برای کنترل و تنظیم دستگاه ها از مغز الکترونیک استفاده می شود. (1)

آیا ممکن است این دستگاه را تصادف و اتفاق به وجود

ص: 37

آورده باشد، یا نظم حیرت انگیز آن شاهد هوش و استعداد سازنده ی آنست؟ مسلماً هر کس در برابر چنین دستگاهی قرار گیرد، متوجه عظمت فکر و هوش سازنده ی آن خواهد شد.

آشپزخانه اتوماتیک:

«اور بیس» Orbis نام دستگاهی است که می تواند در مدت یک ساعت غذای عالی برای بیش از هزار نفر تهیه کند.

در بعضی از کشورها فعلاً از این دستگاه در رستوران های میان راه استفاده می شود، کار این دستگاه درست برابر کار 20 آشپز ماهر است.

هنگامی که اتومبیلتان را در کنار رستوران پارک می کنید، بلندگوی، کنار شماست، دکمه ی وسط آن را فشار می دهید، بلافاصله صدایی به گوش می رسد که می گوید «چه میل دارید؟» شما دستور چند غذای مختلف می دهید. تقریباً هشت دقیقه و یازده ثانیه بعد غذایتان توسط گارسون مخصوص آورده می شود.

طرز کار آشپزخانه ی خودکار

زمانی که مشتری دکمه را فشار می دهد؛ لامپ (اور بیس) روشن می شود. همین طور که مشتری دستور غذاهای مختلف (مثلاً ساندویچ) را می دهد شخصی که در مقابل (اور بیس) نشسته است دکمه های مخصوصی را فشار می دهد. آن گاه ماشین شروع به کار می کند، بدین ترتیب ابتدا نان توسط کاردی به طور خودکار بریده می شود و در همین لحظه قطعه ای گوشت به اجاق

می فرستد که در مدت 4 دقیقه و 7 ثانیه کباب می شود. آن گاه به طور اتوماتیک روی نان بر می گردد و به همین ترتیب سایر اجزای ساندویچ نیز بر روی نان قرار می گیرند، در این زمان است که ساندویچ گرم در کیسه ی نایلون قرار گرفته و آماده می شود. (1)

آیا دستگاه خودکار و منظم «اور بیس» سازنده، و نظم دهنده ای نداشته و در اثر تصادف و اتفاق به وجود آمده یا این که محصول افکار و زحمات دانشمندانی است که با محاسباتی دقیق آن را اختراع کرده اند؟

بی شک این همه نظم و ترتیب که در مثال های فوق ملاحظه کردید، نتیجه ی فکر ناظم و مخترع آن هاست یعنی اگر مخترعی در کار نبود و از روی محاسبه و اندازه گیری بسیار دقیق، آن ها را نمی ساخت هیچ گاه این دستگاه ها به وجود نمی آمد.

و از همین جاست که یک برهان عمومی و اصل مسلم خودنمایی می کند که نظم و ترتیب باید از مبدأ دانا و توانا سرچشمه بگیرد و تصادف و اتفاق نمی تواند منشأ شگفتی ها و نظم و ترتیب باشد زیرا هر چیزی اثر مخصوصی دارد همان طور که از «آب سرد» توقع سوزاندن بی جاست، از اتفاق و تصادف هم انتظار نظم و حساب، غلط است.

بنابراین، نظم و ترتیب شگرفی که در مغز، اعصاب، دستگاه گوارش، قلب، چشم و هزاران نمونه ی دیگر مشاهده می شود دلیل کافی و شاهد زنده ایست بر این که جهان آفرینش

ص: 39

سازنده و نظم دهنده بی دانا و توانا دارد و هر چه در اسرار نظام خلقت دقت کنیم بیشتر به عظمت آفریدگار آن پی خواهیم برد. آیا می توان گفت مغز انسان و شگفتی های بدن او از مغز الکترونیک کم تر است!؟

البته تصدیق خواهید کرد که این ها همه شاهد عظمت و بزرگی مبدأ دانا و توانای جهان و ناظم آن می باشد، اضافه بر این درک و شعوری که در انسان دیده می شود خود دلیل روشنی بر پدید آورنده ی دانا و باشعور آن است زیرا کسی که درک و شعور ندارد ممکن نیست به ساخته و مخلوق خود چنین درک و شعوری بدهد.

قرآن کریم در آیات زیادی به این اصل مسلم و حقیقت روشن اشاره می کند از جمله می فرماید:

خدا کسی است که آسمان ها را بدون ستونی که ببینید، برافراشت... و آفتاب و ماه را مقهور اراده ی خویش قرارداد که هر یک تا مدتی معین در حرکتند. خدا امر جهان را تدبیر و تنظیم کند و نشانه های خود را توضیح و تفصیل می دهد تا به دیدار پروردگارتان - و قیامت - یقین پیدا کنید. (1)

ص: 40

درس پنجم: رازهای طبیعت کشف می شود

ص: 41

پیشرفت شگفت انگیز دانش بشری، ناشناخته ها را یکی از دیگری کشف می کند و اساس پنداره‌های نادرست را در فیزیولوژی و علوم تجربی بازگونه می سازد.

پس

مثلاً در گذشته، برخی از اعضاء بدن را بی فایده می پنداشتند ولی علم امروز پس از کاوش و تحقیق زیاد، فوائد مهمی برای هر کدام ثابت کرده است و از این پس با پیشرفت وسائل تحقیق، فوائد مهم تری کشف خواهد شد.

در این مقال، برای روشن شدن موضوع به ذکر چند نمونه می پردازیم:

1 - غده تیموس (1): تیموس غده ایست کوچک که در قفسه ی سینه، زیر استخوان جناغ و روی نای قرار گرفته است. کار ویژه ی غده تیموس روشن نبود و برخی از پیشینیان آن را عضوی زائد می پنداشتند ولی امروز معلوم شده است که غده ی تیموس در مقاومت و دفاع در برابر عوامل بیگانه ای که به بدن هجوم می آورند؛ سهمی بزرگ دارد. (2)

ص: 43

Thymus - 1

2- مجله ی دانشمند شماره 4 سال 1342 صفحه ی 24 - 27 می نویسد: غده ی تیموس لنفوسیت می سازد و خاصیت اساسی آن ساختن موادی به نام «پادتن» (آنتی کور) می باشد که در برابر هجوم میکرب ها و پروتئین های بیگانه به بدن، مقاومت و دفاع می کند.

برخی از دانشمندان برآنند که این غده پس از بلوغ، روی فعالیت های جنسی و رشد بدن اثر مهمی دارد و با برداشتن آن گویی اعضای جنسی به حالت خفتگی دچار می شوند و بلوغ دیررس پیش می آید. (1)

2 - غده صنوبری یا اپی فیز (2)، پیچیده تر از تیموس است و داخل مغز قرار دارد. در گذشته برخی از دانشمندان فیزیولوژی فایده ای برای آن تصور نمی کردند ولی امروز معتقدند که این غده در مهار کردن فعالیت های جنسی و جلوگیری از بلوغ زودرس، مؤثر است و نیز فعالیت های دیگری دارد که اختلال آن موجب مرگ می گردد. (3)

3- لوزه ها یا بادامک ها: سابقاً پزشکان لوزه ها را بی فایده می دانستند و در صورت تورم، فوراً دستور عمل جراحی می دادند و آن ها را بر می داشتند.

ولی امروزه، متخصصین به اهمیت وجود لوزه ها در بدن پی برده اند و برداشتن آن ها را جز در موارد ضروری، تجویز نمی کنند.

لوزه ها گلبول های سفید می سازند که کار آن ها دفاع در برابر میکرب هاست و به صورت یک نوع قرنطینه و یا چون سد

ص: 44

1- فیزیولوژی گایتون.

2- Epiphyse (pineal gland)

3- این کار را غده ی اپی فیز به وسیله ی هورمونی که ترشح می کند، انجام می دهد، هورمون مترشحه ماده ایست به نام «گلوومرولوتر و پین» GLOMERULOTROPIN که در خون رها شده باعث می شود هورمون دیگری به نام «آلدوسترون» از قشر غده ی فوق کلیوی آزاد شود. هورمون اخیر موجب تنظیم غلظت سدیم و پتاسیم خون می شود، به طوری که اختلال این غلظت و قطع ترشح آلدوسترون در کم تر از یک هفته، موجب مرگ می گردد استفاده از «فیزیولوژی گایتون، بخش آندو کرینولوژی» ص - 1266 - 1265 چاپ چهارم سال 1352 - 1973.

محکمی در ابتدای راه های تنفسی قرار گرفته اند؛ هوای تنفسی را از آلودگی ها پاک می کنند و میکرب های آن را از بین می برند. هرگاه آلودگی هوا بیشتر و یا میکرب ها قوی تر باشند؛ لوزه ها فعالیت بیشتری می کنند و در نتیجه، متورم می شوند.

برداشتن لوزه ها صحیح نیست زیرا:

اولاً - موجب آزادی عمل میکرب ها در حلق و ورود آن ها به درون حنجره و نای و شش ها می شود و بیماری هایی از قبیل برونشیت و ورم ریه ها ایجاد می کند.

ثانیاً - بر اثر برداشتن لوزه ها، پوست داخلی بینی و حنجره نازک تر از حد طبیعی شده (1) باعث خشکی حلق و بینی می گردد.

به علاوه به هنگام عفونت های حلقی، لوزه ها متورم شده مانند: لایمپ های خطر، پزشک را از عفونت حلق، آگاه می سازد ولی در صورت نبودن آن ها ممکن است عفونت حلق تشخیص داده نشود و عوارضی مانند رماتیسم قلبی و غیره ایجاد کند.

4- آپاندیس: گروهی از دانشمندان پس از تحقیقات

ص: 45

1- آتروفی دوموکوز

زیاد به این نتیجه رسیده اند که: آپاندیس می تواند در مبارزه با سرطان نقش مؤثری داشته باشد و برداشتن آن در غیر وقت ضروری، ممکن است موجب بروز سرطان گردد.

مجله ی طبی «جاما» می نویسد: برداشتن آپاندیس در اشخاصی که آمادگی برای سرطان دارند، تأثیر قابل توجهی دارد و می تواند در آن ها موجب پیدایش سرطان گردد. (1)

مطالعه در نمونه های فوق و صدها نمونه ی دیگر، برای ما روشن می سازد که: اگر برای چیزی اثر و فایده ای پیدا نکردیم نباید آن را بی اثر و بی فایده بپنداریم بلکه باید در انتظار آن باشیم که در آینده اسرار و آثار آن در پرتو علم کشف شود. چون، با آن که بشر پیشرفت های زیادی کرده، هنوز مراحل ابتدائی را طی می کند و از کتاب بزرگ طبیعت، سطری بیش نخوانده است.

اینشتاین در کتاب «فلسفه ی نسبت» می نویسد: آن چه تاکنون از کتاب طبیعت خوانده ایم بسیار چیزها بما آموخته است ولی می دانیم که هنوز از حل و کشف کامل اسرار طبیعت بدوریم.

ویلیام جیمس (2) می گوید: نسبت دانش ما به جهلمان،

ص: 46

1- Jama مورخ 68/1/29 می نویسد: 1287 نفر که 608 نفر آن ها بر اثر سرطان و 679 نفر دیگر به علل دیگر در گذشته بودند مورد کالبد شکافی قرار گرفتند و پس از بررسی کامل ملاحظه شد از دسته اول 35/2% آپاندیس خود را عمل کرده بودند در صورتی که از دسته دوم فقط 24% چنین وضعی را داشتند. با مقایسه ی این دو نسبت معلوم می شود که برداشتن آپاندیس در بروز سرطان اثر قابل ملاحظه ی دارد.

2- William games فیلسوف آمریکایی یکی از بنیانگذاران مرام پراگماتیسم متولد 1842 متوفی 1910.

چون قطره در برابر اقیانوسی ژرف است.

بنابراین آیا مادی‌ها که به علت بی‌اطلاعی از اسرار و خواص موجودی آن را زاید و بی‌اثر می‌پندارند، اشتباه نمی‌کنند؟

در صورتی که اگر دقت کنند به آسانی در می‌یابند که از ندانستن تا نبودن فاصله بسیار است و صحیح نیست که انسان، نیافتن چیزی را دلیل نبودن آن قرار دهد.

بدیهی است که ندانستن خاصیت یکی دو مورد از میلیاردها موجودات، مانع از آن نخواهد شد که انسان بتواند از اسرار عالم آفرینش و نظام شگفت‌انگیز آن به پدید آورنده‌ی با شعور آن پی‌برد. بی‌شک مطالعه درباره‌ی باقی موجودات و حتی یک قسمت از یک موجود برای هدایت انسان به ناظم شعورمند و خالق جهان کافی است.

شما اگر کتابی بیابید که سراسر آن پر از مطلب علمی و منطقی باشد اما در آن چند جمله نیز بیابید که از نظر شما نامفهوم و مبهم باشد درباره‌ی آن کتاب چگونه قضاوت می‌کنید؟ آیا آن همه مطالب سود بخش را که زاینده‌ی افکاری بلند و دیدی وسیع است، می‌توان نادیده گرفت؟ هرگز نه

پس چه نیکوست یاد آوریم که:

جهان چون چشم و خد (1) و خال و ابروست

ص: 47

1- گونه

که هر چیزی به جای خویش نیکوست. (1)

ص: 48

1- این بحث در درس 12 به گونه ی دیگری تعقیب شده است.

هر یک از ما شعله‌ی آتش را دیده ایم و می‌شناسیم. هنگامی که آتش زبانه می‌کشد، هیچ فکر کرده اید شعله چیست؟ امروزه می‌دانیم که شعله در اثر ترکیب گاز با اکسیژن هوا به وجود می‌آید ولی برخی از شیمیدان‌های قدیم فکر می‌کردند که یک چیز نامرئی در ذغال و یا نفت وجود دارد و به هنگام احتراق به صورت شعله خارج می‌گردد. و برای آن اسم‌هایی از قبیل «سولفور» می‌گذارند.

این نظریه کم‌کم هواداران زیادی پیدا کرد و دانشمندان زیادی آن را تأیید کردند و آن ماده‌ی نامرئی را «فلوژستون» (1) نام نهادند.

اشتاہل (2) (1734 - 1660) گفت: ماده‌ی فراری بنام فلوژستون - که همان اصل و روح آتش است - در نهاد مواد

ص: 51

Phlogiston - 1

2 - Stahl دانشمند آلمانی و شیمیست و زیست‌شناس که در سال 1694 استاد دانشگاه هال‌گردید (کتاب تاریخ علوم پی‌یر روسو صفحه‌ی 303 - 304 چاپ چهارم)

سوختنی وجود دارد و هنگام احتراق به صورت شعله از آن ها خارج می شود و توضیح داد: علت این که چوب، ذغال و روغن خیلی زود می سوزد اینست که در آن ها مقدار بیشتری فلوژستون هست ولی در فلزات مقدار کم تری.

او و سایر هواداران این نظریه معتقد بودند که چون آهن را بوسیله ی حرارت بسوزانیم، فلوژستون آن خارج شده بقیه، به صورت زنگ به جا می ماند.

و نیز در مورد گوگرد می گفتند: اگر گوگرد را بسوزانیم، فلوژستون آن خارج شده گاز بی رنگی که در واقع همان گوگرد بی فلوژستون است، باقی می ماند.

روئل (1) - از شیمیدان های بزرگ و استاد لاوازیه (2) نیز این نظریه را قبول داشت و در راه اثبات آن خیلی کوشش می کرد.

لاوازیه دانشمند فرانسوی که یکی از پایه گذاران علم شیمی جدید است، سخنان استاد خود روئل و دانشمندان سابق را مورد مطالعه قرار داد و در پیرامون آن ها دقت کرد تا این که متوجه شد اعتقاد به وجود فلوژستون اساسی ندارد.

او در سال 1772 قطعه سربی را با نور خورشید که بوسیله ی یک عدسی متمرکز شده بود سوزاند و ملاحظه کرد که

ص: 52

1- Rouelle دانشمند پاریسی متولد 1703 متوفی 1770

2- Lavoisier متولد 1744 متوفی 1794

وزن آن زیاد شده است. با خود گفتم قسمتی از هوا با فلز ترکیب شده و وزن آن را افزوده است و اگر فلورستون وجود داشت بایست وزن آن کاسته می شد پس باید تئوری فلورستون را کنار گذاشت.

وی برای تأیید نظریه ی خود اظهار داشت اگر سرب سوخته شده را حرارت دهیم، هوای جذب شده را پس می دهد و دوباره به سرب تبدیل می شود.

و نیز در سال 1776 چراغی را زیر ظرفی پر از جیوه قرار داد و مدت 12 روز آن را حرارت داد. طولی نکشید که پوسته نازک قرمز رنگی، سطح جیوه را پوشاند.

لاوازیه دریافت که: هوای داخل ظرف دیگر قابلیت تنفس ندارد و باز با خود گفتم حتماً قسمتی از هوای داخل ظرف با جیوه ترکیب شده که این پوسته ی قرمز رنگ به وجود آمده است و برای تأیید این گفتار پوسته ی قرمز را جدا کرده و حرارت داد و مشاهده کرد که از آن گازی خارج می شود که قابل تنفس است و بالاخره نتیجه گرفت که به هنگام سوختن جیوه چیزی از آن خارج نمی شود بلکه در هوا گازی است که با جیوه ترکیب می شود و تولید اکسید جیوه می کند. او این گاز را اکسیژن نامید.

لاوازیه با صراحت اظهار داشت که مسأله ی فلورستون حقیقت ندارد و در ضمن فعل و انفعالات شیمیائی همواره وزن مجموع اجسامی که وارد عمل می شوند برابر است با وزن موادی که به دست می آیند و یا به عبارت دیگر: «چیزی از بین نرفته و

بدین ترتیب نظریه فلوژستون هواداران خود را از دست داد و امروز ما می دانیم اشتعال آتش و نفت به علت ترکیب آن ها با اکسیژن صورت می گیرد نه آن که ماده ای نامرئی به صورت شعله، از آتش خارج شود.

در هر صورت، سیر تاریخی تئوری فلوژستون و نظریه ی لاوازیه روشن می کند که مقصود لاوازیه از این جمله: «چیزی از بین نرفته و چیزی اضافه نمی گردد» آنست که در فعل و انفعالات شیمیایی چیزی از بین نمی رود و چیزی اضافه نمی شود و نظری به اصل پیدایش موجودات و آفرینش که یک مسأله ی فلسفی است، ندارد.

ولی متأسفانه برخی پنداشته اند لاوازیه می خواهد یک مطلب فلسفی بگوید، پس گفته اند: مسأله ی پیدایش و خلقت با قانون لاوازیه نمی سازد زیرا او می گوید هیچ چیز به وجود نمی آید و هیچ چیز از بین نمی رود پس چگونه ممکن است چیزی آفریده شده باشد؟ در صورتی که با توجه به سیر تاریخی تئوری فلوژستون و قانون لاوازیه کاملاً واضح است که نظر او تنها در مورد فعل و انفعالات شیمیایی است که در جهان حاضر صورت می گیرد، یعنی جهان کنونی طور یست که در آن چیزی از بین نرفته و چیزی اضافه نمی گردد و اما این که جهان آفریده شده است و یا از ابتدا به همین حالت موجود بوده مسأله یی است

ص: 54

فلسفی، که قانون لاوازیه نسبت به آن کاملاً ساکت است.

پس عقیده به این که خداوند جهان را آفرید با قانون لاوازیه هیچ گونه منافاتی ندارد.

بنابراین هنگام فراگرفتن تئوری های علمی و نظرات دانشمندان، باید با دیدی، عمیق تر در گفته ی آنان نگریم و دقت کافی به عمل آورد و در مورد آن ها با افراد مطلع و مطمئن گفتگو کرد تا حقیقت روشن گردد زیرا ممکن است در اثر سهل انگاری، مسائل اعتقادی مورد شبهه و اشکال قرار گیرد.

علاوه بر این ما نباید فوراً تسلیم یک تئوری بشویم و آن را مانند حقایق ثابت علمی، تصور کنیم. چه بسا نظریاتی که قرن ها دانشمندان زیادی از آن ها پشتیبانی می کردند ولی یکباره از بین رفت و اثری از آن ها باقی نماند. نمونه ی آن ها همین مسأله ی فلورستون بود که تاریخچه ی آن را خواندید و حتی قانون لاوازیه نیز امروز صورت قبلی خود (اصل بقای ماده) را از دست داده و به صورت «قانون بقای ماده و انرژی» در آمده است. یعنی اگر مثلاً مقدار 8 گرم اکسیژن را با 1 گرم نیدروژن ترکیب کنیم طبق قانون لاوازیه باید 9 گرم آب به وجود آید و حال این که امروز با محاسبات دقیق معلوم می شود که مقدار بسیار ناچیزی از ماده به صورت انرژی حرارتی، ظاهر شده و مقدار آب به دست آمده، اندکی کم تر از 9 گرم می باشد.

ص: 55

درس هفتم: هر لحظه به خدا نیازمندیم

اشاره

ص: 57

مخترع با آفریننده چه فرقی دارد؟

در مثال های زیر دقت کنید و ببینید موجودات جهان تا چه اندازه به سازنده ی خود محتاجند:

1- سازنده ی هواپیما در ساختن آن چه نقشی دارد و کار او چیست؟

سازنده ی هواپیما قطعات فلز و سایر مواد لازم را با اسلوب مخصوص و فرمول حساب شده روی یکدیگر سوار می کند؛ تا برای پرواز و حمل مسافر و بار، آماده شود.

البته کار سازنده ی هواپیما همان حرکت دست اوست که مصالح و مواد اولیه را با اسباب و شرایط موجود؛ به صورت های مختلف و لازم در می آورد؛ به طوری که با تمام شدن کار او آن حرکات نیز پایان می یابد ولی فلزات موتور چراغ و صندلی هواپیما که به دنبال حرکات دست سازنده به این صورت ها در می آید از آن سازنده نیست و بستگی به او ندارد.

2 - می خواهیم خانه یی بسازیم و همه نوع مصالح

ص: 59

ساختمانی موجود است؛ به چه چیز نیاز مندیم؟ آیا استخدام بنا و کارگر بدین جهت است که مصالح ساختمانی را به وجود آورند یا آن که مصالح موجود را با اسلوب فنی ترکیب نمایند؟

روشن است که در ایجاد مصالح ساختمانی احتیاجی به بنا و کارگر نداریم و تنها در کار برد آن مصالح به آن افراد نیاز مندیم تا با اسباب و شرایطی که موجود است، خانه ی مورد نظر به وجود آید.

3- کسی که برج ایفل را ندیده است وقتی و ویژگی های آن را می شنود، می تواند در یک چشم بر هم زدن، آن را در ذهن خود بسازد و حتی آن را بسی بلند تر بنا کند و مردمی را نیز تصور کند که از آن بالا می روند.

وجود این برج ذهنی برخلاف مثال های گذشته از همان کسی است که آن را در ذهن خود تصور کرده است. مصالح ساختمانی هوایما و خانه از سازنده ی آن ها نبود ولی مصالح ساختمانی این برج ذهنی همه از آن کسی است که آن را در خیال خود به وجود آورده است نه این که از جای دیگر تهیه شده باشد. به همین جهت آن چه ساخته ی خیال است؛ تابع مقدار مصالح موجود در خارج نمی باشد بلکه به هر مقدار که خیال کننده بخواهد می تواند آن را گسترش دهد.

بنابراین صورت های ذهنی همه از وجود ما سرچشمه می گیرند و تا موقعی وجود دارند و در نظر ما حاضرند که بخواهیم موجود باشند و هرگاه از آن ها صرف نظر کنیم از بین می روند و وجود

و حضوری در ذهن ما نخواهند داشت.

از مثال اخیر به این نتیجه می‌رسیم که: هر چیز که وجودش از آن دیگری باشد از خود استقلالی ندارد و در هر لحظه به او محتاج و نیازمند است.

اکنون باید دید موجودات جهان که از نیستی به وجود آمده‌اند، و وجودشان از آن خداست؛ چگونه‌اند؟ آیا آن‌ها هم هر لحظه به آفریدگار خود محتاج و نیازمندند؟

ممکن است برخی این‌طور فکر کنند که: موجودات جهان پس از آن که آفریده شدند، دیگر در ادامه‌ی هستی به آفریدگار خود نیازی ندارند.

در صورتی که این فکر کاملاً اشتباه است زیرا موجودات جهان آثار و مخلوق‌های خدا هستند و درست مانند صورت‌های ذهنی که پدیده‌ی ماست هر لحظه در وجود و هستی و ادامه‌ی آن، به پدیدآورنده‌ی خود احتیاج دارند.

برای توضیح این موضوع، در ذهن خود آدمکی بسازید که به اختیار خود راه برود، حرف بزند و کار کند. آیا این آدمک در هستی خود استقلالی دارد؟

معلوم است که وجود او از آن شماست به طوری که اگر شما نخواهید موجود باشد؛ باقی نمی‌ماند و از بین می‌رود.

همچنین سراسر جهان آفرینش که همه از آن خدا و آفریده و پدیده‌ی اوست و از خود چیزی ندارد همیشه به خدا نیازمند است و همان‌طور که تا خدا نخواهد آن‌ها وجود پیدا

نمی‌کنند؛ ادامه‌ی وجود آن‌ها نیز بستگی به خواست خدای بزرگ دارد.

خدا در قرآن کریم می‌فرماید:

«ای مردم، شما - در هستی و ادامه‌ی آن و در همه چیز - به خدا نیازمندید و خدا بی‌نیاز و ستوده است اگر بخواهد شما را می‌برد و مخلوق تازه‌ی می‌آورد». (1)

این موضوع حقیقتی است که اسلام پیروان خود را همواره به آن توجه می‌دهد مثلاً توصیه می‌کند که: در نماز هنگام برخاستن بگویید: «بِحَوْلِ اللَّهِ وَقُوَّتِهِ أَقُومُ وَأَقْعُدُ» با قدرت و نیروی خدا بر می‌خیزم و می‌نشینم.

راستی اگر متوجه باشیم که ما در برابر خدا استقلالی نداریم؛ و تنها اوست که ما را خردمند و مختار آفریده است تا در راه خوشبختی‌ها بکوشیم ...

و تنها اوست که: همواره مهر گرم و فراگیرنده اش شامل ما می‌شود.

بی‌اختیار، سپاس را پیشانی بر آستان فرازمند او می‌ساییم و می‌گوییم: «سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَىٰ وَبِحَمْدِهِ».

ص: 62

درس هشتم: خدای بی نیاز

اشاره

ص: 63

جهانی که به چشم می بینیم جهانی است مادی که از ذرات اتمی ترکیب شده. موجودات این جهان هر کدام مکان و اثر خاصی دارند و به همین جهت فعل و انفعالات و آثار آن ها نمی تواند به همه جا و همه سویکنواخت برسد. دوری و نزدیکی در رسیدن آثار و یا دریافت آن ها مؤثر است هر چه به مکان آن ها نزدیک تر شویم تأثیرشان بیشتر و هر چه از آن ها دورتر گردیم تأثیر آن ها کم تر می شود تا جایی که ممکن است بر اثر دوری، تأثیر آن ها بکلی از بین برود.

اکنون برای روشن شدن این موضوع به ذکر مثال هایی می پردازیم:

1 - نیروی آهنربایی در تمام فاصله ها یکسان نیست و هر چه آهن، به آهنر با نزدیک تر باشد با نیروی بیشتری جذب شود؛ چنان که اگر میخی را در فاصله ی دو سانتیمتر از آهنر با بگیریم نسبت به هنگامی که در فاصله ی ده سانتیمتر واقع شود؛

با نیروی بیشتری جذب می گردد.

2- حرارت خورشید در سطح کره ی زهره با حرارت آن در سطح کره ی زمین مساوی نیست. زهره چون به خورشید نزدیک تر است حرارت بیشتری جذب می کند و از زمین گرم تر است.

3 - نور یک چراغ ممکن است تا صد متر برسد ولی در سراسر این فاصله، اندازه ی روشنایی یکسان نیست و هر چه به چراغ نزدیک تر شویم مقدار روشنایی بیشتر می شود.

4 - صدای یک شاعر و یا یک سخنران ممکن است تا پنجاه متر برسد ولی در تمام این فاصله، یکسان نیست: هر چه بگوینده نزدیک تر باشیم، صدا رساتر و هر چه دورتر باشیم نارساتر به گوش می رسد.

5 - اگر بنا شود زمام داری بخواهد به فعالیت های شخصی اکتفا کند و از دیگران و حتی از وسایل روز استفاده نکند نفوذی نخواهد داشت؛ زیرا فعالیت و کوشش های شخصی او مکان خاصی دارد و بر آنان که از او دورند نمی تواند مسلط گردد و اعمال نفوذ نماید به عکس اگر از دیگران و از وسایل روز استفاده کند می تواند تا هر کجا که دیگران نفوذ دارند اعمال نفوذ بنماید البته این اعمال نفوذ فعالیت شخصی او نیست بلکه در حقیقت قدرت هواخواهان اوست که مطابق میل و خواسته ی او اعمال می گردد و در عین حال دوری و نزدیکی نسبت به هواخواهان او در نفوذ و اعمال قدرت آنان بی تفاوت نیست و فرق

ص: 66

مثال های بالا این نکته را روشن می سازد که هر موجودی که جا و مکان داشته باشد، اثری که از خود به جا می گذارد، در همه جا یکسان نیست؛ بلکه طوری است که هر چه به مرکز و مکان آن نزدیک تر شویم تأثیر آن بیشتر و هر چه از آن دورتر گردیم تأثیر، کم تر خواهد بود.

آیا خدا هم، مرکزی دارد؟

بعضی ممکن است گمان کنند که: خدا هم مانند خورشید و سایر موجودات مادی مکانی دارد و برفراز آسمان ها مسندی گسترده است و از آن جا به کار خلقت می پردازد! در صورتی که چنین نیست زیرا نظم جهان آفرینش که اثر خداست، در همه جا یکسان و از قعر دریاها تا فراز کهکشان ها، حکم فرماست و جایی نیست که نظم کافی در آن جا به کار نرفته باشد.

این طور نیست که نظم، مرکزی داشته باشد و هر چه از آن دورتر شویم، نظم و ترتیب رفته رفته کاهش یابد و یا این که به جایی برسیم که دیگر از نظم و ترتیب اثری نبینیم و هرج و مرج حکم فرما باشد در صورتی که اگر خدا مانند موجودات مادی مکان داشت، مسلماً اثر او در جهان آفرینش یکسان نبود.

پس با توجه به این موضوع دانسته می شود که آفریدگار جهان، مکان و مرکزی ندارد.

علاوه بر این، خدا خود مکان را آفریده است و هیچ گاه

ممکن نیست خالق و پدیدآورنده، به آفریده ی خود، محتاج باشد.

خدا به مخترعان نیز قیاس نمی شود زیرا آنان - چنان که در درس پیش بحث شد - خالق نیستند و تنها شاهکار آنان در این است که خواص و آثار بعضی موجودات را فهمیده و از ترکیب و به هم پیوستن آن ها موفق شده اند وسیله یی در اختیار بشر قرار دهند که حتی خود ممکن است به آن محتاج باشند ولی خدا که خالق همه ی موجودات است هیچ گاه نیازی به مخلوقات خود ندارد.

آیا خدا دیده نمی شود؟!

اکنون که دانستیم خدا مکان ندارد، روشن است که جسم هم نیست زیرا جسم به مکان نیاز دارد و هیچ جسمی نیست که مکان نداشته باشد و چون خدا جسم نیست، لذا دیده هم نمی شود. زیرا چشم فقط اجسام را می بیند.

خدا به چیزی احتیاج ندارد

چون خدا آفریننده ی غذا و سایر لوازم زندگی و همه موجودات است باید گفت به هیچ یک از آن ها نیز احتیاج ندارد.

پس خدا حقیقتی است کامل که به هیچ چیز احتیاج ندارد و مانند بشر نیازمند به مکان غذا و سایر لوازم زندگی نیست بلکه همه به او محتاج و نیازمندند.

اکنون ممکن است بپرسید خدایی که جسم نیست، مکان ندارد، دیده نمی شود، پس چیست؟ و چگونه بگوییم او

وجود دارد؟

برای روشن شدن این مطلب به مثال زیر توجه کنید:

می‌توانیم بگوییم:

الکتریسته جامد نیست

الکتریسته مایع نیست

الکتریسته گاز نیست

ملاحظه می‌کنید که این، «نیست»‌ها، با هستی الکتریسته منافات ندارد و هیچ‌گاه صحیح نیست بگوییم که: چون الکتریسته، جامد، مایع و گاز نیست پس وجود ندارد. بلکه باید گفت: الکتریسته حقیقتی است غیر از آن‌ها که قبلاً بر شمردیم.

و اکنون درباره‌ی خدا می‌گوییم:

خدای بی‌نیاز جسم نیست

خدای بی‌نیاز مکان ندارد

خدای بی‌نیاز دیده نمی‌شود

خدای بی‌نیاز به چیزی احتیاج ندارد

یعنی هیچ‌یک از این کمبودها در وجود کامل و نامحدود خدا که سرچشمه‌ی هستی است راه ندارد. و هر چه هست کمال و بی‌نیازی است. همین ویژگی‌ها، ذات او را از سایر موجودات ممتاز ساخته است.

اینست خدایی که باید به او معتقد باشیم.

چنین خدایی را عقل و فطرت می‌پذیرد و هیچ‌عقل

ص: 69

منصفی نمی تواند وجود او را انکار کند و مقایسه ی این عقیده با عقاید گروهی که خدا را در ردیف بشر قرار می دهند و برای او جسم و فرزند و سایر صفات بشری تصور می کنند؛ امتیاز و عظمت و شکوه آیین پاک اسلام را روشن تر می سازد.

و اصولاً می توان گفت بسیاری از مادی ها در اثر این که خدای واقعی (خدایی که اسلام معرفی می کند) به ایشان معرفی نشده و هر چه شنیده اند خدایی پر پیرایه و غیر واقعی بوده است، به انکار خدا برخاسته اند.

ص: 70

درس نهم: دانشی بی آغاز و بی انجام از ناکجا تا هر جا

اشاره

ص: 71

دانش بیشتر - محصول عالی تر

بولدوزرهای بزرگ و قوی که در راه سازی مورد استفاده قرار می گیرند و کارهای مختلف و مهمی انجام می دهند، شاهد بزرگ علم و دانش مهندس آن است و باید گفت: سازنده ی آن بخوبی از قوانین مکانیک، نسبت آلیاژها (1) و فرمول های فیزیکی با خبر بوده است.

تمام ساخته های بشر از هوش و استعداد سازنده ی آن حکایت می کنند و هر چه محصول، عالی تر و دقیق تر باشد نشان می دهد: که دانش سازنده ی آن بیشتر و کامل تر است.

قابل مقایسه نیست

عظمت و اسرار جهان آفرینش با ساختمان یک بولدوزر، و یا با سایر ساخته های بشر، قابل مقایسه نیست. دقائق

ص: 73

1- مخلوط ذوب شده ی دوفلز غیر هم جنس

بی شماری که در موجودات جهان بکار رفته است؛ علم بی پایان خدا را در نظرها مجسم می سازد.

اکنون در مثال های زیر دقت فرمایید:

1- نیوتن می گوید: ما با مطالعه ی ساختمان گوش و چشم می فهمیم که سازنده ی گوش، قوانین مربوط به «صوت» را کاملاً می دانسته است و سازنده ی چشم از قوانین پیچیده ی مربوط به «نور» و رؤیت با خبر بوده است. و از مطالعه در نظام آسمان ها به حقیقت بزرگی که آن ها را با نظام مخصوصی اداره می کند؛ پی می بریم. (1)

2- ساختمان و سازمان حیاتی یک خفاش انباشته از شگفتی ها است. این حیوان برای این که در تاریکی بتواند راه را بیابد و به مانعی برخورد نکند؛ مانند دستگاه «رادار»، امواجی (2) در فضا پخش می کند. در صورتی که مانعی سر راه باشد، امواج بدان برخورد می کند و باز می گردد و بدین ترتیب خفاش راه را باز می یابد.

3- پوسته یا قشر مغز وسیع ترین قسمت دستگاه عصبی است و به طور کلی از لایه های سلولی بسیار نازک به قطر تقریبی $1/5$ تا 4 میلیمتر که سراسر چین هایی آن را پوشانده، تشکیل شده و وسعتش تقریباً 2300 سانتیمتر مربع است. در قشر تقریباً $9/3$ میلیارد سلول عصبی وجود دارد که در طبقاتی روی هم قرار

ص: 74

1- دائرة المعارف فرید و جدی ج 10 ص 448

2- از نوع امواج اولتراسوند (مافوق صوت)

4- حشرات با این که کوچک هستند؛ ریزه کاری های شگرفی در آن ها بکار رفته است. مثلاً به جای چشم ساده دارای چشم مرکب هستند. چشم مرکب از واحدهای بینایی بنام اماتیدی (2) درست شده است. هر یک از واحدهای بینایی مانند یک چشم ساده - از خارج به طرف داخل - از قسمت های قرنیه، عدسیه و شبکیه تشکیل یافته است.

تعداد اماتیدی در حشرات متفاوت است؛ در «کرم شبتاب» 2500 عدد و در «آسیابک» از 10000 تا 28000 می باشد (3). حشرات چون قادر نیستند سر خود را حرکت دهند؛ بوسیله ی این چشم ها می توانند اشیایی را که در پشت یا کنار آن ها قرار گرفته است؛ مشاهده کنند.

نمونه های فوق روشن می سازد که: سازنده ی جهان با بینایی کامل و دانش بی پایان، دست به خلقت و آفرینش جهان زده است. اکنون این سؤال پیش می آید که: آیا خدا پس از آفرینش جهان بر همه چیز آن دانا است؟ آری.

خدا از همه چیز در هر جا و تا هر کجا؛ خبر دارد:

از: درخشش دورترین تک ستاره، بر پیشانی بلند

ص: 75

1- فیزیولوژی گایتون ج 2 صفحه 957.

2-Ommatidie

3- حشره شناسی دکتر محمود شجاعی صفحه 248.

آسمان...

از: تلاطم سبزگون و بی آرام موج ها در دورترین کرانه ی اقیانوس ها ...

از: از غریب ترین ژرفنای دره های دور، بر دامان کوهستان ها ...

از: جنبش برگی به نوازش نسیم، در انبوه برگ ها...

از: ناله ی مغموم مرغ شباهنگ در سکوت و همگون جنگل ها ...

از: سوسوی فانوس های سبز کرم های شبتاب، در لابلای شاخ و برگ بوته های تمشک ...

از: شمار بی شمار ماهیان و گونه گون رنگ های آن ها و بسیار انواع آنان، در سراسر آب های جهان...

از: زایش بره غزالان عنبرین موی در فشرده ی درختان جنگل های دوردست...

از: لغزش مروارید شفاف شبیم، بر گلبرگ نیم شکفته ی غنچه ی شقایقی در سایبان سنگ ها ... و:

باری، او از: بلند کوه، خمیده ی آسمان، گسترده ی دشت و دریا، فشرده ی معدن، پنهان غار... همه چیز و همه خبر دارد، و به همه چیز داناست.

چه زیباست کلام خدا!

«خدا از آن چه در- سینه های-دشت و-ژرفای -

ص: 76

دریاست آگاه است. و هر برگگی که از درختی می افتد و هر دانه بی که در نهان زمین پنهان است و هر تر و خشکی، در پیشگاه او روشن است (1).»

چرا خدا داناست؟

چون:

هستی بخش و خالق از آفریده ی خود کاملاً آگاه است و همیشه به آن توجه دارد. چنان که ما از صورت های ذهنی خود غافل نیستیم و هرگاه و تا مدتی که بخواهیم موجود باشیم، در ذهن، هستند و به آن ها توجه داریم ولی اگر توجه خود را از آن ها برداریم ناپدید می شوند.

شما اگر در ذهن خود انسانی را تصور کنید حتماً به تمام جنبش ها و آرامش های او آگاهی دارید و هیچ گاه کارهای وی از نظر شما پنهان نیست؛ بدین جهت که آن آدمک ذهنی، آفریده ی شماست. به این معنی که قبل از تصورش اصلاً وجود نداشت و شما با تعقل و تصور خود آن را به وجود آوردید.

خدا هم که جهان و جهانیان را به وجود آورده و هستی آن ها از اوست بهمه ی آن ها در می نگرد و از آن ها غافل نیست البته فرق ما که می توانیم صورت های ذهنی خود را ایجاد کنیم و خدا که جهان را به وجود آورده اینست که ما خود نیز در اصل هستی به او نیازمندیم و هستی ما از اوست اما خدا از هر نظر و هر کس

ص: 77

بی نیاز و هستی بخش همه موجودات می باشد و بدین جهت او را منحصرأ خالق حقیقی می نامیم.

فرق خالق و سازنده

سازنده ی مغز الکترونیک چون خالق و به وجود آورنده ی آن نیست و تنها با اسلوب فنی چیزی را که موجود بوده به صورتی ویژه در آورده است از محاسبات و بایگانی آن در آینده خبر ندارد همچنین سایر مخترعین مکتشفین و صنعتگران از تمام جزئیات جنبش ها و آرامش های مصنوعات خود اطلاع ندارند، چون آن ها ساخته های خود را ایجاد نکرده اند و از نیستی به هستی در نیآورده اند بلکه مواد مصنوعاتشان در خارج آماده بوده است و فقط آنان با تجزیه و ترکیب شکل آن ها را عوض کرده اند مثلاً هواپیما از موادی درست شده است که همه به صورت خام در معادن وجود دارد و پس از استخراج و ذوب و قالب گیری به شکل هواپیما در آمده است.

بنابراین سازندگان، ساخته های خود را نیافریده اند بلکه شکل مواد را تغییر داده اند و لذا برای همیشه از آن ها آگاهی ندارند و از این جهت آن ها را نمی توان خالق و آفریدگار نامید و چنان چه در بعضی موارد بدانها خالق اطلاق شده باشد، به طور مجاز و غیر حقیقی است.

اما خدا که به وجود آورنده ی همه چیز است، همیشه به کارهای آن ها آگاه و دانا است؛ چون خالق حقیقی و واقعی است.

قرآن عزیز می گوید:

آیا آن که آفریدگار است از اسرار آفریده های خویش با خبر نیست؟ (1)

اینک می دانیم که: ما و تمام مخلوقات جهان از پیشگاه شکوهمند و پر عظمت پروردگار دور نیستیم. هر جا باشیم و بهر سرزمینی مسافرت کنیم: به قعر دریاها، قلب آسمان ها و تنگنای دره ها باز از نظر او پنهان نخواهیم بود کوچک ترین کار پسندیده و یا کار خلاف را می نگرد و پاداش و یا کیفر می دهد.

آیا کسی که چنین خدایی دارد و به او ایمان آورده است؛ هرگز گرد گناه و زشتی ها می گردد؟...

ص: 79

1- سوره مُلک آیه 14

اندکی دقت در آفرینش هر یک از موجودات، توانایی بی مانند آفریدگار را رویاروی دیده ی خرد جلوه می دهد. برای نمونه در مثال های زیر دقت فرمایید:

1 - سازمان دفاعی بدن (1)، مدت هاست نظر دانشمندان فیزیولوژی را جلب کرده است.

دستگاه دفاعی بدن سازمان پیچیده یی است که شامل غده های لنفاوی (2)، غده تیموس، طحال، کبد و مغز استخوان می باشد. سلول های موجود در این اعضا با این که از نظر ساختمان با هم اختلاف دارند؛ هدف مشترکی را تعقیب می کنند و آن: مقاومت در برابر عناصر بیگانه: چون میکرب ها و سم هاست. در این میان، گلبول های سفید که در غدد لنفاوی متمرکزند، به ویژه

ص: 83

1- سیستم ریکولو آندوتلیال

2- که سازنده ی لنفوسیت - نوعی گلبول سفید می باشد.

نقش مهمی دارند.

هنگام ورود یک جسم خارجی به بدن، گلبول های سفید - که بین 7 تا 30 میکرون (1) اندازه دارند - فوراً متوجه کانون میکربی می شوند و به روش های گوناگون از گسترش خطر پیشگیری می کنند.

بدن به کمک این موجودات، برای مبارزه با عناصر بیگانه، روش های مختلفی پیش می گیرد و در برابر هر جسم خارجی (2)، ماده یی برای بی اثر کردن آن به نام «آنتی کور» یا «پادتن» می سازد (3).

«پادتن» هایی که در بدن ساخته می شود؛ انواع مختلفی دارد. بعضی از آن ها فقط برای متلاشی کردن جسم میکرب و از بین بردن آن است و برخی برای خنثی کردن سم حیوانات، سم حشرات و داروها و برخی دیگر برای بی حرکت کردن میکرب ها به کار می رود و قسمتی دیگر برای ته نشین کردن مواد سمی و میکربی و نوعی در هنگام ورود گلبول های قرمز بیگانه - به وسیله ی تزریق خون غیر همجنس - ترشح می گردد.

نکته ی جالب این که: بدن قادر است در برابر هر گونه ماده ی خارجی؛ - حتی چیزهایی که تاکنون علم موفق به

ص: 84

1- هر میکرون برابر با یک هزارم میلیمتر می باشد.

2- آنتی ژن یا پادگن

3- چگونگی ساخته شدن «آنتی کورها» و ماهیت شیمیائی آن ها، از مسائل پیچیده ی علوم فیزیولوژی و بیوشیمی است.

کشف آن‌ها نشده است - پادنتی متناسب بسازد (1).

2- رئیس رصدخانه ی لئون در کوه پالومار- در اتازونی - می گوید: «تا وقتی که دور بین رصدخانه ی پالومار را نساخته بودند؛ وسعت دنیایی که به نظر ما می رسید؛ بیش از پانصد سال نوری (2) نبود ولی این دوربین وسعت دنیای ما را بهزار میلیون سال نوری رسانید و در نتیجه میلیون ها کهکشان جدید کشف شد که حتی بعضی از آن ها هزار میلیون سال نوری با ما فاصله دارند ولی بعد از فاصله ی هزار میلیون سال نوری فضای عظیم، مهیب و تاریکی به چشم می خورد که هیچ چیز در آن دیده نمی شود؛ یعنی روشنایی از آن جا عبور نمی کند تا صفحه ی عکاسی دوربین رصدخانه را متأثر کند. ولی بدون تردید، در آن فضای مهیب و، تاریک صدها میلیون کهکشان وجود دارد که دنیایی که در سمت ماست با جاذبه ی آن کهکشان ها، نگهداری می شود.

تمام این دنیای عظیمی که به نظر می رسد و دارای صدهزار میلیون کهکشان است، جز ذره یی کوچک و بی مقدار از یک دنیای عظیم تر نیست و هنوز من اطمینان ندارم که در فراسوی فضای آن دنیای دوم، دنیای دیگری نباشد». (3)

پیشوای ما امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود:

ص: 85

1- فیزیولوژی گایتون.

2- سال نوری یعنی مسافتی که نور در یکسال طی می کند. سرعت سیر نور در هر ثانیه 300 هزار کیلومتر است.

3- مجله ی علم و زندگی، از مجلات اروپای غربی.

از ما بر نمی آید که به ژرفای شکوه تو پی بریم، جز آن که بدانیم که تو زنده و بر خویش استواری و تو را خواب زدگی و خواب در نمی گیرد.

(هیچ) فکری به تو نمی رسد و (هیچ) چشمی تو را در نمی یابد و در می یابی تو چشم ها را و شمار عمر همگان را می دانی و بر همه چیز چیره و توانایی .

با آن که از آفرینش تو چیزی درک نکرده ایم، بدین گونه از توانایی تو در شگفتیم و آن را به عظمت و چیرگی بسیار تو می ستاییم. و حال آن که آن چه از ما پنهان مانده است و چشم هامان را یارای دیدن آن نیست و خردمان بدان نمی رسد و پرده های غیبی بین ما و بین آن ها در میان است؛ بسی عظیم تر است.» (1)

آری، توانایی بی مانند خدا، همه چیز را به وجود آورده است و هیچ چیز از حوزه ی چیرگی او بیرون نیست.

دنیای موجود به خواست خداوند وجود دارد و تا هر هنگام که بخواهد بر جای خواهد ماند. ستارگان و ماه و خورشید و سایر سیارات به قدرت او می گردند و می چرخند و نظام بدیع جهان همه به دست اوست؛ هرگاه بخواهد می تواند آن را دگرگون سازد و نظامی نوین به وجود آورد. چنین نیست که جهانی به وجود آورده و از آن دست کشیده باشد چرخش و بالش و تپش و وجود و دوام هر چیز به خواست و نظر اوست؛ هیچ چیز

ص: 86

بی خواست او، نه پدید می تواند آمد و نه می تواند ماند؛ و نه می تواند ماند؛ پس پدید آورنده و نگهدارنده و ناظر و حاکم خداست.

نظامی برتر از نظام طبیعی

درست است که خداوند در این جهان نظامی طبیعی نهاده که بر اساس آن می توان محاسبه کرد و یا حدس زد و آینده ی حوادث را پیش بینی کرد اما در پاره بی موارد؛ خداوند جلوه ای از قدرت گسترده ی خویش را می نمایاند و به خواست خویش، نظامی برتر به وجود می آورد که بر نظام طبیعی حاکم است.

نمونه های این نظام برتر، در تاریخ و نیز در زندگی روزمره به چشم می آید.

در این موارد می بینیم که چگونه دست خداوند در امر جهان، در کار است: گاه افتادگان را بر می افرازد و گاه عزیزان را خوار می سازد...

از همین رو، آنان که به خدای توانا ایمانی استوار دارند، هیچ گاه در زندگی نومید نمی شوند و در هر وضع که قرار گیرند، باز در ظلمات سینه ی اندوهگینشان، شعله یی از امید، می درخشد و دل گرم می دارند که به یاری خداوند بتوانند، خود را نجات بخشند...

داستان موسی و فرعون را همه خوانده یا شنیده ایم:

فرعون در ستمبارگی همتا نداشت؛ پسرهای بنی اسرائیل

ص: 87

را می کشت تا «موعود بنی اسرائیل»- که شنیده بود تاج و تخت او را بر هم خواهد زد- به دنیا نیاید می پنداشت که با این تدبیرها، پافشاری ها و بر اساس نظام طبیعی می تواند جلوی یارایی خداوند را بگیرد!

اما تلاش های او، چون نقش بر آب، بیهوده بود: سرانجام مولود موعود به جهان چشم گشود!

به مادر آن کودک الهام شد که او را در جعبه یی بگذارد و به آب نیل بسپارد...

نیل، او را به قصر فرعون برده چشم همسر فرعون بر آن افتاد. جعبه را از آب گرفت و چون کودک را در آن دید از فرعون خواست تا او را به فرزندی بپذیرد فرعون پذیرفت. دست قدرتمند خداوند، مولودی را که فرعون از او بیم داشت؛ هم در دامان خود فرعون حفظ کرد تا بالید و درخشید و تاج و تخت فرعون را از هم پاشید.

نیز، قدرت خداوند تلاش ها و تدبیرهای تباه آلوده ی برادران یوسف را بی ثمر ساخت و یوسف در چاه افتاده را تا ماه برآورد... و به مقام عزیزی مصر رسانید...

کفار مکه هم پیمان شده بودند که پیامبر عزیز اسلام (صلی الله علیه و آله) را از میان بردارند. دست به آزار مسلمانان زدند و حتی پیامبر و یارانش را چند سال در «شعب ابی طالب» (1) محاصره ی اقتصادی کردند...

ص: 88

1- دره یی از دره های کوه های مکه

و سرانجام بر آن شدند که شخص پیامبر را بکشند و می پنداشتند با این حيله ها و تدبيرها کاری از پیش می توانند برد، اما اراده ی خداوند و قدرت او، پیامبر را نگهداشت و روزاروز بر پیشرفت اسلام افزود و قریش و مشرکین را خوار کرد.

آن چه برشمردیم و نمونه های دیگر، ما را به این حقیقت رهنمون می گردد که نظام جهان موجود، در دست قدرت خداست و همه کاره ی جهان اوست؛ هرگاه که بخواهد و مصلحت باشد، می تواند نظام دیگری که حاکم بر نظام طبیعی و عادی است، به وجود آورد.

اکنون عقل و فطرت فرمان می دهد که: در پیشگاه این قدرت عظیم و نیز مهربان، کرنش و نیایش کنیم و آن چه رسم عبودیت است به جای آوریم و از مخالفت با آفریننده ی خود بپرهیزیم.

دست قدرت پروردگار، ما را از منزل های گوناگون و مراحل مختلف عبور داده و به این مرحله از استعداد و عقل رسانده؛ آیا سزاوار است که او را فراموش کنیم؟

کسی که خداوند را بشناسد و بداند که چنین پشتیبان دانا و توانایی دارد از هیچ مشکلی نمی هراسد.

پیچیده ترین گرفتاری ها و مشکل ترین پیش آمدها، در نظر او قابل حل است و در نتیجه با عزمی خلل ناپذیر که از ایمان به خدا سرچشمه می گیرد؛ برای رسیدن به هدف می کوشد و از هیچ مانعی ترس ندارد زیرا خود را در سایه ی نیروی عظیم

می بیند که توانایی دارد او را بر مشکلات پیروز کند.

ایمان به خدا و قدرت بی مانند او، پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) را واداشت تا یک تنه در برابر گروه های بزرگ و پیش آمدهای سخت بایستد و برای استوار ساختن بنای یکتاپرستی و برنامه ی زندگی؛ با تمام مشکلات مبارزه کند و بدینوسیله مکتب انسانیت و فضیلت را بنیان گذارد.

انسانی که قلبش از ایمان به آفریدگار جهان لبریز است و از عشق به حق، موج می زند؛ هیچ گاه خود را تنها و دلسرد و بی امید نمی انگارد و همواره نور خدا زوایای دل او را روشن می سازد. بدیهی است، چنین انسانی با شور و حرارت هر چه بیشتر خود را برای زندگی بهتر و پر فضیلت تر آماده می سازد

ص: 90

درس یازدهم: تنها خدا را پرستشگریم

اشاره

ص: 91

از روزی که بشر به عرصه ی خاک پای نهاد، همواره به دنبال فهم علت و مبدأ موجودات بوده و هست و این اقتضای سرشت و فطرت پاک اوست که علت و مبدأ اصلی را می جوید تا او را پرستش کند.

انسانی که دور از غوغای اجتماع و عادات و رسوم نیاکان به سر می برد؛ نخستین بار که به پیرامون خویش چشم می گشاید؛ زمین و آسمان روز و شب خورشید و ماه و ستارگان و طلوع و غروب آن ها را می بیند و زش باد، ریزش باران تغییر فصل ها و رشد و بارور شدن گیاهان و درختان را مشاهده می کند و جانوران گوناگون حرکت رشد تغذیه تولید مثل و مجهز بودنشان را به آن چه در زندگانی لازم دارند...

به خود باز می گردد دست، پا، چشم، گوش، بینی، دهان دندان و عضوهای دیگر را می نگرد که هر یک به کاری می آیند و همه هدف واحدی را که زنده ماندن است تعقیب می کنند.

آن گاه در چگونگی ارتباط آن ها با یکدیگر می اندیشد و در

ص: 93

می یابد که در سر تا سر آن ها یک نوع همبستگی و یکپارچگی وجود دارد به طوری که همه ی آن ها دستگاه واحد هماهنگی را تشکیل می دهند که نظام واحدی در آن حکمفرماست و در این نظام هماهنگ و واحد این خصوصیات جلب توجه می کند:

الف - پدید آورنده و سازنده ای باید داشته باشد زیرا این نظم و هماهنگی شگرف نمی تواند مولود تصادف کور و کر باشد.

ب - از آفرینش مجموع آن و هر یک از اجزاء آن - از جمله انسان - هدفی در کار بوده و به بازیچه آفریده نشده است.

ج - آفریننده ی چنین دستگاهی، توانا و بزرگ است و تعظیم او لازم. پس باید در پیشگاه با عظمتش سر تعظیم فرود آورد و او را پرستش و عبادت کرد.

د - این آفریننده ی بزرگ، به همه ی اجزای این دستگاه، دانا و به آن چه در آن روی می دهد و از آن جمله بر اعمال بندگان، آگاه و بر هر چیز محیط است.

بنابراین انسان برای پرستش خدای خویش به هیچ واسطه یی احتیاج ندارد و عبادت باید مستقیماً برای خدا انجام گیرد و پرستش واسطه هایی از قبیل فرشتگان، ستارگان، بت ها، اولیاء و پاکان ناروا و نابجاست.

علل انحراف بشر از یگانه پرستی:

آن چه گفته شد، اقتضای طبیعت و سرشت انسان درست

اندیشی است که هنوز فکرش به عادت و رسوم غلط محیط ها، و تقلید و بدآموزی خانواده ها، آلوده نشده باشد و معنای این که می گوییم: اقتضای سرشت و فطرت بشر این است که یگانه پرست باشد همین است اما این که چگونه بشر از شاهراه فطرت به بیراهه ی شرک افتاد؛ علل گوناگونی دارد که برخی از آن ها را یادآور می شویم:

1- بعضی از بت پرستان می گفتند: «چون خداوند از دسترس عقل و اندیشه ی ما خارج است و هیچ گونه جهت و سویی ندارد تا بدان «سو» روی کنیم و او را از آن «جهت» پرستش نماییم، ناچار اشیاء و اشخاصی را که در پیشگاه او قرب و احترامی دارند می پرستیم تا آن ها از ما خشنود شده میان ما و خدا واسطه شوند و ما را به او نزدیک کنند.»

اینان از این نکته غافل بودند که اگر چه خداوند جهت و «سو» ندارد ولی به همه چیز محیط است و در همه جا هست بنابراین به هر جا، رو کنیم ذات پاک خداوند رو بروی ماست و می توانیم بی واسطه با او سخن بگوییم و بر آستان بلندش سر تعظیم فرود آوریم.

(... فَأَيْنَمَا تُولُوا فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ...) (1)

2- گاهی نیز پس از مرگ یکی از بزرگان قبیله که مورد احترام و تعظیم افراد قبیله بود به عنوان یادگار و احترام و

ص: 95

1- قرآن کریم سوره ی بقره آیه ی 115

بزرگداشت، مجسمه ای از او می ساختند و ضمن عبادت پرودگار به آن هم می نگریستند، سپس به تدریج توجه از خدا قطع می شد و احترام مجسمه صورت پرستش به خود می گرفت و به بت سازی و بت پرستی تبدیل می گردید. چنان که در تاریخ می خوانیم که پسران قایل برای یادبود بزرگ خود (وَدّ) مجسمه یی به نام او ساختند اما کم کم کار احترام به جایی رسید که در برابر آن پیشانی بر خاک نهادند و آن را پرستیدند (1).

3- بشر به پاره یی از موجودات، به علت منافی که برای وی دارند احترام می گذاشت و آن ها را به جهت همان منافع جلوه گاه خداوند می شمرد؛ و همین احترام کم کم به صورت عبادت و پرستش در می آمد و پرستش آفتاب و آتش در میان ایرانیان قدیم و یا آریایی های هند باستان از این قبیل بود. این پندارها و نظایر آن موجب شد که آیین شرک و بت پرستی در دنیا پدید آید و چون نسل های بعد در پندارها و عقاید نیاکان خود دقت نکردند و نیندیشیدند از فطرت توحید به بیراهه ی شرک افتادند و سرگردان شدند.

مبارزه ی ادیان با شرک

ادیان آسمانی همواره در بازگرداندن مردم از بیراهه ی شرک به شاهراه توحید تلاش کرده اند قرآن کریم تلاش پی گیر پیامبران

ص: 96

بزرگ را در راه برانداختن شرک و توجه دادن مردم به خدای یگانه ذکر می کند و می ستاید.

از جمله درباره ی حضرت ابراهیم علیه السلام می فرماید: که وی به مردم سرزمین خویش فرمود:

این پیکره ها چیست که می پرستید؟

گفتند: ما پوینده ی همان راهیم که پدران ما، در آن از پیشتر، گام نهاده و پویا بوده اند.

ابراهیم فرمود: شما و پدرانتان در گمراهی آشکاری بوده اید.

و در پیش خود، بر آن شد که آن کم خردان را از راه آموزش سمعی و بصری آگاه و بینا سازد.

و بدین منظور یک روز به بت خانه داخل شد و بت ها را با تبر شکست. مردم چون آگاه شدند سخت بر آشفتند و به او گفتند: آیا تو با خدایان ما چنین کرده ای؟

ابراهیم پاسخی گفت که آنان از همان پاسخ به بیهودگی آیین و پندار خویش پی بردند، فرمود: از خود آن ها پرسید.

آنان در خود فرو رفتند و پس از اندیشه ای با شرمساری گفتند: تو خود می دانی که اینان سخن نمی گویند. فرمود: پس چرا این ناتوانان را که حتی نمی توانند از خود دفاع کنند می پرستید؟ چرا درست نمی اندیشید؟ (1)

ص: 97

این رهبران بزرگ همواره به انسان‌ها یادآور شده‌اند که در هر حال هر جا می‌توان بدون واسطه با خدا ارتباط برقرار ساخت و باید تنها در برابر پیشگاه با عظمت خدا سر تعظیم فرود آورد.

و در عبادت جز خدای متعال، هیچ کس و هیچ چیز را به هیچ عنوان نباید در نظر گرفت و پرستش و عبادت باید تنها برای خدا باشد و بس حتی اگر در عبادتی کم‌ترین توجهی به غیر خدا باشد یعنی عبادت هم برای خدا و هم به خاطر آن غیر انجام گیرد ذره‌ای از آن در درگاه خداوند قبول نمی‌گردد.

پی آمدهای توحید:

1- آزادی و شخصیت:

کسی که خدا را یکتا می‌داند و ایمان دارد که او بر همه چیز دانا و تواناست و تمام موجودات ساخته و پرداخته او هستند؛ هیچ‌گاه در برابر این و آن به تملق و چاپلوسی نمی‌پردازد و نیرومندترین قدرت‌ها و شکوه‌مندترین ثروت‌ها نمی‌تواند او را به بندگی و کوچکی و کرنش وادارد و تنها در پیشگاه خدای یکتاست که سر می‌سپارد و سجده می‌کند و در برابر عظمت اوست که پیشانی بر خاک می‌نهد.

ایرانیان قدیم، پادشاهان دیکتاتور و خودسر را مظهر خدا می‌دانستند و در برابر آنان بی‌چون و چرا تسلیم می‌بودند و از آزادی و حریت فردی و اجتماعی بی‌بهره می‌ماندند.

هنگامی که نماینده عرب در جنگ قادسیه (1) با سردار ایران ملاقات کرد، بدون اعتنا به تشریفات و تجملات زندگی ایرانیان بر روی زمین نشست و در پاسخ او که هدف اعراب را می پرسید، گفت: «خدا ما را برانگیخته است تا مردم را از بنده پرستی به خداپرستی، از تنگنای جهان به فراخنای آزادی و از جور ادیان (باطل) به عدل اسلام، دعوت کنیم...» (2)

2-عدالت واقعی و جهانی.

در سایه ی توحید همه ی خداپرستان چاره یی جز پیروی از قانون الهی که بر اساس حکمت و عدل تنظیم شده است ندارند. بدیهی است پیروی از قانون الهی موجب گسترش عدالت واقعی خواهد شد و هر گونه ظلم و تجاوز از بین خواهد رفت.

به عکس بت پرستان و مشرکان هیچ گاه نمی توانند بین خود عدالت واقعی را برقرار سازند زیرا هر قبیله و دسته یی برای خود خدایی ممتاز از خدایان دیگر انتخاب می کند و به اعتماد خدایی او به خود جرات می دهد که دست تجاوز به سوی سایرین دراز کند و بدین ترتیب عدالت واقعی از بین می رود و جهل و تفرقه و زورگویی و ستمگری جانشین آن می گردد.

ص: 99

1- قادسیه اسم محلی است در عراق در 15 فرسخی شهر کوفه، که در سال 16 هجری در آن جا بین مسلمانان و ایرانیان جنگی اتفاق افتاد (معجم البلدان ج 4 ص 292-291).

2- تاریخ طبری ج 5 ص 2269 - 2271.

نتیجه آن که یکتاپرستی - به معنای واقعی - انسان را آزاد، پاک اندیش، متحد و آسوده خاطر تربیت می کند و در کلاف پیچیده ی ظلم و تجاوز و اختلاف در نمی پیچد.

و از همین جاست که رمز این گفتار پاک بر ما روشن می گردد که:

(قُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَقْلِحُوا)

از صمیم دل بگوئید: جز خدا معبودی نیست، تا رستگار شوید.

ص: 100

درس دوازدهم: کدام یک: اهریمن و یزدان یا خدای یگانه؟

اشاره

ص: 101

گروهی به نام «ثنویه» خیال می‌کردند که موجودات جهان به دو گونه است: خیر و شر، بر همین اساس برای جهان خلقت دو مبدأ قائل بودند و می‌گفتند: خوبی‌ها از یزدان و بدی‌ها از اهریمن به وجود آمده است! منظور آنان از این پندار، این بود که خدا را از عیب و نقص و بدی‌ها منزّه دانسته باشند اما غافل از این که از طرفی با این عقیده گرفتار شرک شده و برای خدا شر یک قائل شده اند و از سوی دیگر:

در تقسیم موجودات جهان هم به دو گونه خیر و شر اشتباه کرده اند زیرا اگر نظام کلی جهان در نظر گرفته شود معلوم می‌شود که اصلاً در جهان بد و شر وجود ندارد بلکه «هر چیزی به جای خویش نیکوست» و نیز آنان پنداشته اند که وجود چیزهایی که به نظرشان بد می‌آید از وجود خوبی‌ها جداست؛ آن‌گاه به خیال خود مشکل را چنین حل کرده اند که جهان دو مبدأ دارد خوبی‌ها از یک مبدأ و بدی‌ها از مبدأ دیگر بر می‌خیزد.

در صورتی که با دقت بیشتر روشن می‌شود که در بسیاری از موارد این دو دسته وجودی جدا از یکدیگر ندارند؛ مثلاً باران خوب است

چون برای کشت و زرع لازم می آید اما همین باران را ممکن است کسی با نظر سطحی بد بداند یعنی بگوید خانه های کاهگلی افراد بیچاره را خراب می کند!

روشن است که با راه حلی که شنو یه پیش پا گذارده اند مشکل حل نمی شود زیرا بدی این باران وجودی جدا و ممتاز از خوبی آن ندارد یعنی دو وجود نیست تا گفته شود یکی از آن ها (خوب) و از خدا و دیگری (بد) و از مبدأ دیگری است.

اما راه حلی که از متون اسلامی (قرآن و روایات) استفاده می شود و عقل سلیم هم آن را تأیید می کند اینست که اگر تمام چیزهایی که از دیدگاه یک نگرنده ی سطحی خوب بودن آن ها روشن نیست؛ مثل تشنگی، گرسنگی، نامالیمات، حساسیت های عصبی، سرما، گرما، مار و مور و... را نه به تنهایی بلکه به عنوان اجزائی از نظام هماهنگ جهان، در نظر آوریم، خواهیم دید که همه، در نظام کلی جهان لازم و خوب هستند.

و اینک به بررسی بیشتری در واقعیت آن چه گفته آمد، می پردازیم:

عامل های گریز از خطر

اشاره

بدن انسان مجموعه یی از گوشت و استخوان است، که از مواجهه با خطرها در امان نیست. آتش به تنهایی قادر است، آن را در چند لحظه خاکستر کند. همین بدن در برخورد با برنده ها و کوبنده ها نیز تاب ایستادگی ندارد و یک تصادم و اصطکاک کافی است، کالبد

یک انسان را در هم بکوبد. خداوند برای این بدن عواملی به شرح زیر فراهم آورده است تا بشر از خطرات بزرگ در امان باشد:

1- تشنگی و گرسنگی که ممکن است، با دید کوتاه به نظر خوب جلوه نکند؛ اما در بدن نقش مهمی دارد: همین احساس، ضامن حیات میلیاردها سلول زنده است. اگر انسان این گزینه را نداشت، دیری نمی پایید که سلول های بدنش از کمبود آب و مواد غذایی می افسرد و می پژمرد، و انسان در خطر مرگ حتمی واقع می شد و می مرد.

2- احساس درد و حساسیت اعصاب یکی از نعمت های آفرینش است.

در حقیقت اعصاب انسان، یک شبکه ی بسیار دقیق مخابراتی است که با کم ترین احساس ناملایم زنگ خطر را به صدا می آورد و انسان را به چاره جویی و مبارزه بر می انگیزد.

اگر احساس درد نباشد، بیماران به فکر معالجه نمی افتند...

اگر اعصاب، ناملایم را درک نکند یا غفلت کند، ممکن است پوست و گوشت در اثر تماس با آتش از بین برود و خاکستر شود و یا در برخورد با اشیاء سخت و تیز، از هم بپاشد و استخوان ها بشکند.

پس اگر در این احساس ها، خشونت و تندی می یابیم باید بدانیم: این در حد تندی چراغ قرمز برای اعلام خطر است و نه بیش؛ و برای آنست که انسان در وجود خویش و برای سلامت خود اندک درنگ کند تا مسیر سلامتش دوباره، باز شود و او به راه حیات خود، ادامه دهد.

دانشمندان می گویند: جهان طبیعت، جهان حرکت و تکامل است. و حرکت و تکامل با ناملایمات و دشواری ها بستگی دارد. زیرا سختی ها و مشکلات است که روح را ورزیده می کند، و پولاد وجود انسان را آب دیده و محکم می سازد.

همین ناملایمات است که نوابغ را می پرورد زیرا از کوره ی رنج هاست که پولاد پختگی ها و نبوغ ها به دست می آید. بارور شدن وجود آدمی در زمینه یی باید باشد که پوسته ی نازپروردگی او در اثر مشکلات بشکافد و از داخل به طرف خارج راه جوید، و به کمال انسانی خود برسد.

مردان بزرگ کسانی هستند که در زندگی خود نشیب و فرازها بحران ها و ناملایمات زیادی دیده اند. تا آتش در چوب عود در نگیرد و آن را نسوزاند؛ بوی خوش بر نمی خیزد.

قول مطبوع از درون سوزناک آید که عود *** چون همی سوزد جهان از وی معطر می شود

ناپلئون می گفت: «شداید و آلام هوش انسان را بازتر و بارور تر می کند.»

دشواری ها و تلخی ها یکی از عواملی است که نیروهای خفته بشر را بیدار می کند. آن گاه می تواند پیروزی های خود را در تکاپوی مادی و معنوی و علمی و صنعتی خویش، افزون تر سازد.

علت این که بیشتر مردان بزرگ از کلبه یی محقر پا به بیرون

نهاده اند، همین است که آنان با بحران ها و نامالایماتی از نوع آن چنان زندگی رو برو بوده اند و در نتیجه نیروی فکری آنان با تلاش بیشتر آشکار گردیده است.

تا نبیند رنج و سختی مرد کی گردد تمام *** تا نیاید باد و باران گل کجا بویا شود؟

تاریخ علم و تمدن نشان می دهد که پیشرفت های علوم و تمدن های بشری همراه شداید و ناراحتی ها، به دست آمده است.

زیرا این نامالایم هاست که انسان را به فکر چاره جویی می اندازد و سرانجام وادار می سازد برای رسیدن به وضعی بهتر تلاش و جنبش کند.

بنابراین اشخاصی که با علت وجود شداید و ناراحتی ها آشنا نیستند و آن ها را بد می نامند، در اشتباهند.

مقیاس خوبی ها و بدی ها

اشتباه آریاها و ایرانیان پیشین که سرما و گرما و مار و مور و غیره را بد می دانستند، در این بود که تنها وضع خود را میزان خوبی و بدی موجودات جهان قرار می دادند.

در صورتی که تنها سود و زیان انسان نمی تواند معیار خوبی و بدی چیزها باشد، بلکه باید دید هر چیز در نظام خلقت چه نقشی دارد.

همین سرما و گرما که در نظر کوتاه و نادرست ایشان، بد بود، در نظر یک دانشمند علوم طبیعی که جهان را در نظر می گیرد؛ مفید است و وجود آن را برای تکامل جانداران و گیاهان و بشر لازم

طرز فکر کسانی که مقیاس خوبی و بدی موجودات را سود و زیان شخصی خود می دانند، درست مثل این است که: مورچگان درباره ی انسان و ساخته های او بگویند: انسان جز این که ما را لگدکوب کند اثری دیگر ندارد.

یا بگویند: هواپیما و ماشین چون برای ما سودمند نیست، بی فایده و یا مضر است.

آیا مورچگان اگر این طور در مورد بشر و مصنوعات او فکر کنند، صحیح است؟ اشتباه آن ها از چه جهت است؟ آیا بدین جهت نیست که میزان خوب و بد بودن را تنها وضع شخصی خود و آن چه به آن ها ارتباط دارد دانسته اند؟ و نیز این طرز فکر چنان است که:

ساحل نشینان کرانه ی اقیانوس هند در باهی بخار آب که هوای منطقه ساحلی را گرم و مرطوب و خفقان آور می سازد، بگویند: این بخارچه فایده یی دارد، زندگی ما را به هم زده است و نمی گذارد به فعالیت های خود ادامه دهیم، آیا این قضاوت صحیح است؟!

با این که می دانیم بخار به وسیله ی نسیمی که از سواحل دریا برمی خیزد به جریان می افتد و نقاط خشک و سوزان بیابان ها را سیراب می سازد و درختان تشنه را روح تازه می بخشد و نیز گرمای هوا را تعدیل و حیات میلیون ها جمعیت را تضمین می کند.

اشتباه این قضاوت از این جهت است که آن ساحل نشینان تنها وضع شخصی خود را دیده اند و نظری به نظام کلی هستی نداشته اند.

با توجه به مطالبی که گفتیم به این نتیجه رسیدیم که نباید با یک نظر سطحی هر چیز را بی فایده دانست، بلکه باید اثر و خاصیت یک موجود را نسبت به تمام موجودات جهان در زمان حاضر بلکه در گذشته و آینده، در نظر گرفت، آن گاه قضاوت کرد.

یزدان و اهریمن

اکنون می دانیم، عقیده ی ایرانیان باستان به اهریمن و یزدان که بر اساس دو گونه بودن موجودات جهان -خوب و بد- به وجود آمده اشتباه بوده است.

زیرا آنان بدون این که به فلسفه ی وجود موجودات آشنا باشند و نظام خلقت را در نظر بگیرند، آن ها را به دو قسم خیر و شر - خوبی ها و بدی ها- تقسیم می کردند. دسته ی اول را آفریده ی یزدان و بدی ها را آفریده ی اهریمن و یا دیو می دانستند و می پنداشتند که بین یزدان و اهریمن همیشه جنگ و ستیز است (1) و اهریمن به انجام کارهای بد می پردازد. آن ها مردم را از دیوها و ارواح پلید می ترسانند و حتی معتقد بودند که استوو یذو - دیو مرگ - در آب داخل شده، دست و پای انسان را می بندد و خفه می کند و در این زمینه، مطالب خرافی دیگر، بسیار بیان می داشتند و زندگی را هولناک و وحشت زا معرفی

ص: 109

1- این که می گویند اهریمن همان شیطان- ابلیس - است که در قرآن یاد شده درست نیست زیرا شیطان اولاً آفریده شده و مخلوق است و ثانیاً نمی تواند چیزی به وجود بیاورد پس هیچ گاه نمی تواند با خدا به جنگ و ستیز پردازد.

می کردند. (1) آنان به سیره ی متفکران قضاوت نمی کردند و تنها سود و زیان شخصی خود را میزان خوبی و بدی موجودات جهان می دانستند.

جای تأسف بسیار است که دسته ای از ناسیونالیست های افراطی که دم از وطن پرستی می زنند و خود را ملیت گرا و هواخواه ملیت می دانند؛ خیال دارند پیر و همان آیین باشند و عقاید خرافی آنان را از گورستان فراموشی بیرون بیاورند و به مردم ایران تحمیل کنند.

درست است که ما باید وارث و نگاهبان ذخایر ملی و معنوی خود باشیم ولی نباید خرافات و یاوه گویی های گذشتگان را نیز بپذیریم.

آیا صحیح است که عقل و ادراک خود را کنار بگذاریم و در بست از آنان پیروی کنیم؟!

اکنون که اسلام محیط فکر ملت ایران را روشن ساخته و دید دیگری به ما بخشیده است، نباید بازگشت کنیم و عقاید خرافی گذشتگان را بپذیریم. ملت مسلمان آتش را مانند سایر موجودات جهان مخلوق و آفریده ی خدا می داند و نیز هیچ گاه از دیو خیالی آنان نمی ترسد جهان خلقت را هماهنگ و خوب می داند و معتقد است که همه از خدای یگانه مهربان سرچشمه گرفته و پدید آمده است و مسأله ی یزدان و اهریمن را از بی اساس ترین عقاید بشری می داند.

اما به عنوان مطالعه در میتولوژی و کاوش تاریخی در آراء و

ص: 110

عقاید پیشینیان تنها به عنوان یک درس زحمات محققین را تا حد یک تحقیق و بررسی باید صمیمانه ستود و نه بیش...

ص: 111

خواندیم و آموختیم که:

1- هستی و نظام شگرف آن: گواهی راستین بر وجود آفریدگاری دانا و تواناست.

2- دانایی و توانایی خدا، با فکر و خرد محدود ما، ارزیابی نمی تواند شد؛ زیرا آن چه ما از قدرت و دانایی بی مانند او در جهان آفرینش می بینیم و در می یابیم: گوشه ی بسیار کوچکی است از مجموعه ی شکوهمند و عظیم آفریده هایش، که هر یک سندی زنده بر قدرت نامحدود و دانایی بی پایان اوست.

3- در برابر نیاز همیشگی خدا در برابر نیاز همیشگی و پیوسته ی همه ی موجودات، بی نیاز مطلق است و بچیزی احتیاج ندارد.

4- از آن جا که خدا مهربی بی پایان دارد؛ هماره نعمت های خویش را بی دریغ بر بندگانش می بخشد. خود او در قرآن کریم می فرماید:

(اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ قَرَارًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وَصَوَّرَكُمُ فَأَحْسَنَ

صُورِكُمْ وَرَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ فَتَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ (1)

«خداست آن که زمین و آسمان را برای آسایش و زندگی شما پدید آورد و چهره ی شما را به نیکوترین جلوه آفرید و از غذاهای پاک، روزیتان داد. چنین است خدا پروردگار شما، منزّه و بزرگوار است پروردگار جهانیان.»

اینک می پرسیم آیا خرد باور دارد خدایی که همه ی نعمت ها را برای استفاده ی همه ی بندگان آفریده است، ستمگر باشد؟.

می دانیم که: ستم، از نتایج نادانی یا ناتوانی و یا ریاست طلبی و مانند آن ها است که هیچ یک در ذات پاک او راه ندارد.

اگر در صدد ریشه یابی ستم ها برآئیم به این علل می رسیم:

1- ترس از سقوط

صاحب کارخانه ای که منافع خود را با پیدایش کارخانه یی دیگر، در خطر می بیند و از ورشکستگی احتمالی، می ترسد، با هر وسیله ی ممکن، رقیب خود را می کوبد مگر آن که دارای وجدانی بیدار و ایمانی استوار باشد.

2- محرومیت

گاهی کسی که پس از رنج فراوان نمی تواند حق خود را از

ص: 116

1- سوره ی مؤمن آیه ی 64.

غاصب بگیرد، حالتی افراطی پیدا می کند و دست به ایجاد هر نوع خسارتی می زند تا طرف خویش را از پا در آورد.

واکنش محرومیت، در برخی از اشخاص به صورت سادیسم جنایت بروز می کند. اینان وقتی از ذلت به جایی و مقامی می رسند، غوغا می کنند و از کشتار و سوزاندن طبقه ی مظلوم، لذت می برند و ناله ی دلخراش ستمدیدگان در گوش آنان دلنواز و مطبوع است.

3- جهل و نادانی

قانون هایی که ساخته و پرداخته ی فکر بشر است، در موارد زیادی، ستم ها و بی عدالتی های فراوانی بار می آورد زیرا دانش بشر، محدود است اما جهانی از پوشیده ها و مجهولات او را در بر دارد.

پاره یی از بی عدالتی های سرسام آوری که نسبت به سیاه پوستان صورت می گیرد، از همین جاست: عده یی از خود راضی، بگمان آن که فضیلت و بزرگی، به رنگ پوست بستگی دارد، حقوق آنان را پامال می کنند. اما می دانیم که معیار برتری و فضیلت، دانش و صفات عالی انسانی است و در این، سیاه و سپید مساویند.

موضوعات مذکور در بالا و نظایر آن که همه از جهل و نادانی و عجز و ناتوانی سرچشمه می گیرد، در مورد ذات پاک خدا قابل تصور نیست زیرا او دانش و قدرتی بی پایان دارد و بهیچ چیز محتاج نیست تا از فقدان آن بهراسد. پس ظلم و ستم از او صادر نمی گردد.

این مسأله، بسیار روشن و بدیهی است. کسانی که در این مسأله تردید دارند، به مطالبی که گفتیم توجه نمی کنند و یا مفهوم

عدالت چیست؟

آنست که: حق همه مراعات گردد و بین افراد بدون جهت فرقی گذارده نشود مثلاً هنگام امتحانات، از بین شاگردان یک کلاس هر چند نفر که معدل خوب بیاورند حق دارند ارتقا یابند و به کلاس بالا تر بروند.

در این مثال، مدیر دبیرستان نباید بدون جهت بین آنان فرق بگذارد و بعضی از آن ها را به کلاس بالا ببرد و بقیه را محروم کند زیرا آنان همه حق دارند از کلاس بالا تر استفاده کنند و تفاوت گذاردن بین آنان ستم است.

اما در موردی که حقی در بین نیست و تنها از راه احسان به عده بی چیزی بخشیده می شود تفاوت بین افراد، ستم محسوب نمی گردد. مثلاً کسی که می خواهد مستمندان را میهمان کند، اگر عده بی از آن ها را برگزیند یا بین دعوت شدگان، از نظر پذیرایی فرق بگذارد، ستم نکرده است زیرا آنان حقی نداشته اند تا پامال شده باشد بلکه هرچه به آن ها داده شده، فقط جنبه ی کومک و احسان داشته است.

رعایت مساوات و عدالت در مواردی الزامی است که همه دارای حق مشترکی باشند اما در جایی که اصلاً حقی در بین نیست؛ جای مساوات و عدالت هم نیست و فرق گذاردن بین افراد، ظلم و ستم محسوب نمی گردد.

بنابراین کسانی که در آفرینش موجودات اشکال می‌کنند و می‌گویند چرا خدا همه را یکسان و بدون اختلاف نیافریده است و با آنان یکنواخت رفتار نمی‌فرماید و این امر را با عدالت خدا ناسازگار می‌دانند، سخت در اشتباهند و معنای واقعی عدالت را درک نکرده‌اند زیرا موجودات جهان حقی بر او نداشته‌اند و ندارند تا تفاوت و اختلاف در آفرینش و غیره، بی‌عدالتی باشد.

چرا که اگر خدا کسی را اصلاً خلق نکند و یا در خلقت و آفرینش و غیر آن بین افراد فرق بگذارد، حق کسی پامال نشده است تا ظلم و ستم به شمار آید.

ولی چون خدا دانا و حکیم است و کاری را بدون مصلحت انجام نمی‌دهد، جا دارد بپرسیم علت این تفاوت‌ها چیست؟

آیا این اختلاف‌ها در نظام هستی لازم است؟

و اگر نباشد بهتر نیست؟

این‌ها پرسش‌هایی است که پاسخ آن‌ها را در درس آینده خواهیم خواند.

ص: 119

درس چهاردهم: رمز اختلاف و نشیب و فراز در زندگی انسان

اشاره

ص: 121

حتماً نام سفینه ی فضایی آپولو را شنیده اید که نمونه ی جامع و شگرفی از پیشرفت شگفت انگیز بشر، در دستیاری به دانش ها و تکنولوژی است.

بشر را از فراسوی ابرها در گذرانید و از جو گذشت و گام کوتاه انسان را بر تارک بلند ماه نشانید و دری از جهان ناشناخته بروی، گشود.

اگر ساختمان این سفینه را در نظر بگیریم، می بینیم که توده ی عظیم از پیچ و مهره های کوچک و بزرگ و دستگاه های گوناگون ریز و درشت است: سفینه ی فرماندهی، سفینه ی اصلی، کپسول فرعی ماه نشین، قسمت فرود آینده، قسمت صعود کننده، منبع های سوخت، دستگاه های فرستنده و گیرنده و جهت یابی و موتورهای مولد برق و تجهیزات ایمنی و وسایل کافی جهت نگهداری غذا، آب و مواد دیگر و... که هر کدام عمل ویژه یی را انجام می دهد. آشکار است که اگر این دستگاه های

گوناگون و این گوناگونی در دستگاه ها نمی بود، هرگز آپولو به وجود نمی آمد تا بتواند همه ی مشکلات راه بلند و سخت خویش را از پیش بردارد و تا ماه، به همراهی چند انسان راه بسپارد.

آن چه در مثال بالا دریافتیم این است که در یک مجموعه ی مرتبط و هماهنگ، وجود اختلاف و گوناگونی، اجتناب ناپذیر است.

اکنون نظری به جهان هستی می افکنیم تا دریابیم که چم و خم و اختلاف در جهان هستی نیز بیهوده و بی علت نیست. بی شک زیبایی و پیچیدگی جهان، معلول همان اختلاف اجزاء آنست.

اگر جهان کاملاً یکرنگ و یکنواخت می بود و این همه رنگارنگی چشم نواز و فکرت آفرین و شعور انگیز در آن نمی بود، دیگر صحیح نبود انسانی وجود داشته باشد... آب بنوشد... گیاه را بپزد و بخورد... تحرک را از موج های خروشان بیاموزد... وقار و آرامش را از سکوت پاک صخره های دور فراگیرد...

شکوفایی را از سپید شکوفه های بهاری...

و پاکی را از شبنم های سحرگاهی بهاران...

رامش و نرمش را از سینه ی تالاب ها و برکه ها...

و تواضع را از جاری آبشارهای نقره فام...

پس وجود جهان و زیبایی آن در همین گوناگونی و اختلاف است. این اختلاف را نه می توان بیهوده دانست و نه بی عدالتی نامید.

بی عدالتی آنست که در شرایط کاملا متساوی قانون های نامساوی وضع گردد.

در درس گذشته یادآور شدیم ستم در موردی است که همه حق داشته باشند از یک موضوع، به طور مساوی استفاده کنند ولی بین آنان تفاوت گذارده شود.

اما اجزاء جهان هستی قبلا وجودی از خویش نداشته و از پیش حقی بدست نیاورده اند تا تبعیض بین آن ها، بی عدالتی حساب شود.

و باید گفت که جهان خلقت را همان اصل اختلاف تشکیل می دهد.

اگر اختلافی در کار نبود اصلا جهانی نبود و به جز یک، عنصر چیز دیگری وجود نداشت همین اختلاف در خلقت است که:

اتم ها، منظومه ها، کهکشان ها، درخت ها، گیاهان و حیوانات را به وجود آورده است.

اینک نظر شما را به اختلاف وجودی انسان ها جلب می کنیم:

گوناگونی انسان ها نیز، از همان اصل اختلاف بیرون نیست، اگر وجود اختلاف در ذوق و هوش و حافظه ی انسان ها مورد ایراد قرار گیرد که چرا همه یکسان نیستند؟، باید پیشاپیش از نبودن ذوق و هوش در گیاه و جماد، ایراد گرفت.

ولی حقیقت مطلب این است که هیچ یک از آن دو مورد

قابل ایراد نیست. زیرا انتقاد و ایراد وقتی بجا می بود که حق کسی پامال شده بود اما هیچ یک از دو مورد قبلا نبوده اند تا حقی داشته باشند و تفاوت بین آن ها بی عدالتی باشد.

نکته ی دیگری که باید به آن توجه کرد این که خداوند متعال از هر کس به اندازه استعداد و نیروی انسانی او تکالیفی خواسته است و هیچ کس را بیش از مقدار توانایی جسمی و کشش مغزی وی مسؤل ندانسته است و این خود عین عدالت است.

به عنوان مثال اگر رئیس دبیرستانی سؤالات امتحانی کلاس ششم متوسطه را برای شاگردان کلاس اول دوره راهنمایی طرح کند ظلم کرده است ولی اگر حل مسائل آسان ریاضی را از کلاس اول و حل مشکل جبر و مثلثات را از کلاس ششم ریاضی خواستار شود هیچ خردمندی به او نسبت ظلم و ستم را نمی دهد بلکه او را در این جهت به تمام معنی عادل و دادگر می داند بنابراین اگر موجودهای مختلف، به یک چشم دیده می شدند و به طور یکنواخت مسؤلیت می داشتند اختلاف در خلقت آن ها بی عدالتی می بود ولی می دانیم که مسؤلیت ها به میزان استعدادها و امکانات افراد تعیین می شود و در این صورت ستمی نیست. چنان که در یک ماشین اگر کاری که از یک پیچ کوچک خواسته شده است، درست همان کاری باشد که بزرگ ترین چرخ آن ماشین، به عهده دارد، بی عدالتی است ولی اگر از هر یک به اندازه ی قدرتش کار خواسته باشند، عدالت

علاوه ما چون خداوند متعال را حکیم می دانیم و او هیچ را کاری را بدون مصلحت انجام نمی دهد و معتقدیم که سراسر جهان از نظم خاصی برخوردار است به طوری که هیچ نقطه ای از آن بی حساب و بی نظم به وجود نیامده است چنان که در درس های گذشته به تفصیل بیان شد که هیچ چیزی در جهان بی نظم و بی فایده نیست و چنان چه برخی از موارد به نظر سطحی، نامنظم و یا بدون فایده جلوه کند در واقع معلول کوتاهی و نارسایی عقول ما است و هرگز ندانستن دلیل بر نبودن نیست.

بنابراین با توجه به مطالب فوق به یقین در می یابیم که تمام این اختلافات دارای مصلحت است و همه در نظام آفرینش مفید و صددرصد لازم است ولو آن که ما از دیدگاه عقول قاصرمان نتوانیم درک کنیم.

اگر بگوییم ممکن می بود که همه ی افراد، تمام ذوق های مختلف را یک جا می داشتند و آن گاه بر اساس لزوم و احتیاج خودشان کارها را تقسیم می کردند، پاسخ این است که در آن صورت انسان های آسان جو هنرهای بلند و سبک تر را انتخاب می کردند و هنرهای سنگین و پرزحمت و کارهای پائین و پائین تر بر زمین می ماند و هیچ کدام از آنان که در یک سطح بودند و یکنواخت فکر می کردند حاضر نبودند بکارهای پایین و پائین تر که نه سود زیادی دارد و نه عنوان و شهرتی، پردازند.

روح انسان‌ها در پذیرش زیورهای اخلاقی و در تکامل یافتن، حالت ویژه‌ی دارد.

به تدریج و آرام و آهسته در اثر برخورد با مشکلات و قرار گرفتن در راحتی‌ها و چشیدن تلخ و شیرین‌های زندگی تکامل می‌یابد.

در همین چم و خم‌هاست که شکیبایی می‌آموزد... گاه در فراز نعمت می‌نشیند و گاه به نشیب مسکنت افکنده می‌شود.

خوشبخت کسی است که در هر وضع قرار گیرد، از همان وضع در راه تکامل روحی خود بهره‌گیرد.

اگر ثروتمند است، با دستگیری از بینوایان و رسیدگی به یتیمان قدمی در راه تکامل خود بردارد و دارای روحی بزرگ و انسان دوست گردد.

اگر چه می‌تواند آن را در راهی آسان و چرب و شیرین مصرف کند و هیچ‌گونه استفاده‌ی معنوی نبرد.

و نیز اگر تهی دست است، به جای تجاوز به مال و حقوق دیگران به قناعت و صبر و عزت نفس بگراید و سنگ مشکلات زندگی را با

سرپنجه‌ی فعالیت و بردباری، از پیش پای بردارد.

پس همه‌ی فراز و نشیب‌های زندگی و همه‌سوی آن راهی برای تکامل است و باید از گذرگاه تنگ یا فراخ آن قدمی در راه تکامل خویش

برداریم.

منظور این نیست که به دست خود خویشتن را در

تنگنای مشکلات و تهی دستی بیفکنیم، در این صورت بدیهی است کرداری زشت از ما سرزده است چرا که از استعداد خداداد خویش استفاده نبرده ایم بلکه مقصود آنست که اگر ما کوشش کردیم ولی به جایی نرسید و یا از فراز ثروتمندی و راحتی به نشیب تهی دستی و سختی فرو غلتیدیم، نپنداریم که بیچاره شده ایم بلکه بدانیم که به هر سو بغلتیم بالا، پائین، راحتی، سختی همه میدان تازه‌یی برای جولان روحی ماست که باید به مبارزه با مشکلات و استقامت و تحرک و به کار بردن اندیشه از همان وضع که داریم بیشترین سود را برای قوام روحی خود ببریم. کسی که چنین منطقی داشته باشد، زندگی را در هیچ جلوه‌یی برخلاف عدالت و مصلحت نمی‌داند و به هر سوی که رو آورد خود را پیروز و کامیاب می‌بیند.

قرآن کریم در همین زمینه می‌فرماید:

(وَرَفَعَ بَعْضَكُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيُبْلِغَكُمْ فِي مَا آتَيْتُكُمْ) (1)

خداوند برخی از شما را بر برخی دیگر برتری داد تا در آن چه به شما داده آزمایشتان کند.

منظور از آزمایش بهره‌برداری از وضع موجود است پس هر وضعی که برای بشر پیش‌آید برای تکامل یافتن روح اوست و این خود عین لطف و عدل است.

اینست فلسفه‌ی اختلاف‌ها و نشیب و فرازها که با اصل عدالت، هیچ‌گونه منافاتی ندارد.

ص: 129

1- سوره‌ی انعام آیه‌ی 165.

اگر در پاره بی از حوادث جهان نتوانستیم به فلسفه ی آن آشنا شویم نباید آن ها را ظلم و ستم بدانیم زیرا نظام خلقت به دست قدرت کسی استوار شده است که هیچ گونه عامل ستم در او راه ندارد و آن چه برای ما خواسته همه از روی مهر می باشد.

و این حقیقتی است که ما بارها بر پیشانی حوادث و رویدادها در خود و یا دیگران، به روشنی دیده ایم، گاه حادثه بی زیانبخش پنداشته ایم در صورتی که پس از چندی روشن شده است که نه تنها زبانی نداشته، که مفید هم بوده است. قرآن می فرماید:

(وَعَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَعَسَىٰ أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ) (1)

بسا که چیزی را دوست ندارید و حال آن که همان به سود شماست.

و بسا که چیزی را دوست می دارید اما به زیان شما است خدا می داند و شما نمی دانید.

ص: 130

1- سوره ی بقره آیه ی 216

درس پانزدهم: نقش پیامبران در راهبری انسان ها

اشاره

ص: 131

آفرینش انسان برای چیست؟

آیا خدا بشر را آفرید تا در نظام تولید، چون مهره بی در ماشین باشد و تنها انسانی صنعتی به حساب آید؟

آیا آفرینش انسان تنها برای لذت بردن اوست؟

یا برای این که از راه های پیدا و پنهان هر چه بیشتر ثروت بپندوزد و چراغ خواسته های مادی خویش را برافروزد؟

و باری ... آیا ایده ی والاتری در بین نیست؟

گروهی بی شمار چون ژرفای منش و حقیقت انسان را در نیافته یا ارزیابی نکرده اند تنها جنبه ی مادی او را به نظر آورده و از آن سوی این سکه ی پراج غافل مانده اند.

انسان شناسان بصیر می گویند انسان سه بعد مهم دارد:

1- زندگی شخصی مادی.

2- زندگی اجتماعی.

3- جهان روح و معنا.

آن ها که به بعد اول چشم دوخته اند و برای انسان آزادی

ص: 133

مطلق قائلند - اگر چه این آزادی برای انسان زیانمند باشد - از شخصیت شگرف انسانی غافل مانده و دو بعد مهم او را از چشم انداخته اند.

و نیز آنان که به دو بعد اول و دوم چشم دوخته اند و به بعد سوم نظر ندارند محیطی به وجود می آورند که فاقد ارزش های اصیل اخلاقی و معنوی است

«نوین بی» جامعه شناس و مورخ بزرگ انگلیسی در مصاحبه بی بلند، به خبرنگار مجله ی لایف گفته است:

«ما خود را تسلیم طبیعت مادی کردیم و در نتیجه از جهت حس مادی بی نیاز گشتیم اما از نظر معنوی مستمند و محتاج شده ایم؛ اما من بر آنم که هنوز فرصت باقی است که از آن راه نادرست باز گردیم و به مذهب گراییم» (1)

پس پژوهشگر ژرف نگر و مال سنج، پا را فراتر از دو بعد اول و دوم می نهد و انسان و هدف او را از آفریده شدن در مجموع «سه بعد»، در می نگرد و مطالعه می کند.

چون حقیقت و واقعیت انسان همین است و در غیر اینصورت انسان آن طوری که باید شناخته نشده است. اضافه، در نظر گرفتن بعد سوم می تواند به انسان قدرت محاسبه بی در ورود به میدان زندگی شخصی و اجتماعی و خروج از آن ببخشد و ایده آل صحیح نیز همین است. پس انسان می باید به سوی تکامل همه جانبه ی خود پای بکشد و راه آن را بشناسد. چون اساساً برای

ص: 134

همین منظور آفریده شده است.

اکنون جای این پرسش است که آیا وجدان و فطرت می تواند انسان را در هر سه بعد راهنمون باشد؟

برای یافتن پاسخ به تحلیل می نشینیم:

وجدان و فطرت

گروهی از روانشناسان وجدان را انکار می کنند، و آن چه را ما وجدان و فطرت می نامیم معلول تربیت های نخستین دوران کودکی می پندارند.

در برابر، دانشمندان بسیاری چون ژان ژاک روسو (1) برآند که در ژرفای وجود، بشری نیروی نهفته است که می تواند خوبی ها و بدی ها را باز شناسد. کودکانی که هنوز رنگ محیط نگرفته اند و وجدانشان انحراف نیافته است، اصالت خوبی ها و بدی ها را درک می کنند بدانسان که می دانند خوبی ها و بدی ها قراردادی نیست.

می پذیریم که دسته بی از نیکی ها و زشتی ها تابع عادات و رسوم است. چنان که پوشیدن نوعی لباس، خوردن نوعی غذا و... در یک محیط و یک زمان، خوب و همان در محیط و زمان دیگر بد بشمار می آید. اما هر کس که از خرد توشه بی برده و

ص: 135

1- روسو می گوید: بر فرض که نتوانیم با طبیعت خود اصل و ماهیت وجدان را دریابیم اما چیزی در درون ما شهادت می دهد حتما در ما وجود دارد. امیل صفحه 207

عنان بینش خویش به عقل سپرده نمی تواند همه ی خوبی ها و بدی ها را از آن دسته بداند چرا که امانت و دادگری و وفاء به پیمان و کمک به مستمندان و خدمت به جامعه برادری و برابری و جز آن... ریشه های عمیق درونی و وجدانی دارند و در برابر: ستمگری، پیمان شکنی، خیانت، خودبینی و جز آن در همه ی محیط ها و همه ی زمان ها زشت بوده است و خواهد بود و نمی توان زشتی و بدی آن ها را قراردادی تلقی کرد.

پس باید به وجدان و فطرت اعتراف کرد اما با این یادآوری لازم که وجدان به تنهایی نمی تواند انسان را به طور کامل راهنمایی، کند چرا که وجدان و فطرت محتاج پرورش است و چون معادن باید کشف و پرداخت گردد و گرنه بسا که انحراف می یابد و تحت تأثیر محیط های فاسد آن چنان تغییر می کند که عده یی از روانشناسان آن را باز نمی شناسند و وجود آن را انکار می کنند و این یک رمز نیازمندی بشر به پیامبران معصوم است.

ایده نولوژی های بشری

بشر از چند قرن پیش از میلاد مسیح تاکنون ایده های گوناگونی برای اصلاح جامعه و فرد پیشنهاد کرده است اما چون آدمی به رازهای سعادت همه جانبه ی روحی و مادی آگاهی کامل ندارد و مجهولات او بسیار است، هیچ گاه نتوانسته ایده یی ارائه کند که تمام خواسته های منش عمیق انسانی را پاسخگو

دکتر «پیلر بروز» می گوید: چند سال پیش در پرستون از انیشتاین شنیدم که می گفت:

علم ما را از آن چه هست آگاه می سازد اما دین -وحی- است که ما را از آن چه «باید باشد» مطلع می کند. (1)

«ویکتور هوگو» می گوید: بشر هر چه بیشتر ترقی کند، احتیاجش به دین زیادتر می گردد. (2)

اشکال مهم دیگر در فراراه عقول بشر و ایدئولوژی ها اینست که: آن چه را عقل در یابد، به فرض صحت کامل، ضامن اجرا ندارد. بسیاری از مردم با آن که به براهین عقلی و علمی به فساد الکلی، قمار، دزدی جنایت و ... پی برده اند اما در همان حال بدان مبتلایند.

امروزه می نگریم که: سازمان ملل با بیش از 120 عضو از بین ملل جهان، هنوز ناتوان است و پیشنهادهایش چه بسیار که از مرز نوشته ها در نمی گذرد چرا که عقل و اندیشیده های عقلی بشر ضامن اجرا ندارد و آن چه را خود قبول دارد بدان پای بند نیست.

اما برنامه های آسمانی چون از سرچشمه دانشی بی آغاز

ص: 137

1- فایده و لزوم دین ص 5 به نقل از «الثقافة الاسلامیه» مقاله ی دکتر پیلر بروز تحت عنوان: علاقه ی بین دین و علم در اسلام.

2- فایده و لزوم دین ص 8 به نقل از آیین سخنوری ج 2 تالیف و ترجمه ی ذکاء الملک فروغی

و بی انجام است هیچ گونه گمان خطایی در آن ها راه نمی یابد، و نیز چون خاستگاه آن قلب پاک پیامبران است؛ اثر بیشتری دارد.

علاوه: پاداش و کیفرهایی که برای انجام یا ترک آن ها مقرر شده، آن برنامه ها را عملی تر می سازد، پس عقل و اندیشه به تنهایی هیچ گونه ضمانت اجرایی ندارد و باید آن چه درک می کند با نیروی غیبی تأیید گردد.

به همین جهت وجدان و اندیشه نمی توانند انسان را به سعادت راهنمون باشند. و تنها زمینه هایی هستند که با الهام از برنامه های ملکوتی پیامبران، باید پرورش یابند تا بی انحراف و باژگونی، بشر را به نیکبختی برسانند.

حضرت علی (علیه السلام) در نخستین خطبه ی نهج البلاغه در انگیزه ی برانگیختگی پیامبران می فرماید خداوند پیامبران را فرستاد تا نعمت های فراموش شده او را یاد آورند و اندیشه ها و خردهای پنهان شده را آشکار سازند و به کار اندازند. (1)

تازه به فرض که بشر بتواند ایدئولوژی درستی داشته باشد مگر زورداران و قلدران عالم می گذارند مردم حق را از باطل بشناسند بلکه با مقاله ها و نوشته ها و دیگر چیزها چهره ی واقعی ایدئولوژی صحیح را می پوشانند تا مردم نتوانند ایدئولوژی صحیح را تمیز بدهند و زیر بار آن ها بروند.

اما به عکس، قانونی که از طرف خدا باشد مردم می توانند با معجزات و نشانه های صدق و راستی که خداوند در

ص: 138

1- نهج البلاغه چاپ فیض الاسلام ص 24

دست پیامبران جاری ساخته است حقیقت و درست بودن آن را بشناسند و به آن بگردند و حجت بر همه حتی آنان که مخالفت می کنند تمام گردد و نتوانند به بهانه ی این که حق را نمی شناختیم برای سرپیچی خود عذری و بهانه ای بیاورند.

لزوم بعثت پیامبران

چون:

الف - کمال یافتن بشر از همه نظر: شخصی، اجتماعی و معنوی از هدف های آفرینش است.

ب - فطرت و وجدان تنها، برای تکامل واقعی بشر کافی نیست.

ج - ایدئولوژی های بشری نمی تواند به همه ی خواسته های منش ژرف انسانی به طور کامل پاسخ گوید و نیز ضامن اجرا ندارد.

د- با آمدن پیامبران و ثابت شدن پیامبری آنان به وسیله ی معجزات، حق از باطل برای همه شناخته می گردد و کسی نمی تواند به بهانه ی این که حق را تشخیص نداده برای سرپیچی خود عذری بیاورد.

در می یابیم که آمدن پیامبران برای کمال یافتن انسان ضروری است و رمز این که پیامبران برانگیخته شده اند همین است که آن چه را که انسان ها در مسیر تکاملی خویش نیازمندند به وسیله ی آن گرامیان آگاه گردند تا در راه نیکبختی واقعی کام

ص: 139

بگذارند و هرگز این تصور نمی رود که خدای حکیم بشر را بدون برنامه و قانون و تکلیف در این جهان رها کند و یا او را به دست زورداران عالم بسپارد تا او را به سوی خواسته های پوچ و باطل خود بکشانند و از تکامل واقعی باز دارند.

بوعلی در شفا می نویسد:

نیاز به بعثت پیامبران در بقاء انسان و به دست آوردن کمال های وجودی اش از رویدن موهای مژگان و ابرو و فرورفتگی کف پاها مسلماً بیشتر است. (1)

پس در رسیدن به هدف آفرینش و تکامل مادی و معنوی، آفریدگار بزرگ می بایست کسانی را در مقام پیامبری فرستاده باشد که از آغاز آفرینش فرستاده است تا با مشعل فروزنده ی وحی مردم را هدایت کنند.

هشام بن حکم می گوید: امام صادق علیه السلام در پاسخ «یک بی اعتقاد به وجود خدا» که پرسید (لزوم بعثت و صحت نبوت) پیغمبران را از کجا ثابت کردی؟ فرمود:

وقتی ثابت کردیم که ما را آفریدگاری است منزّه از (صفات) همه ی آفریدگان، حکیم و والاتر و فراتر (از هر گونه صفات آفریدگان) و مردم نمی توانند او را ببینند یا لمس کنند یا با او به بحث و گفتگو پردازند (و وظیفه ی خود را از وی بپرسند) ثابت می شود که باید در میان مردم سفیران و نمایندگانی داشته باشد تا میان او و بندگانش واسطه باشند و ایشان را به آن چه سود و

ص: 140

صلاح آن‌ها است و بقا یا فنای ایشان به انجام دادن یا ندادن آن بستگی دارد، راهنمایی کنند.

پس (لزوم وجود) امر و نهی کنندگان و واسطه‌هایی از جانب خداوند دانا و حکیم که در میان مردم ثابت باشند؛ حتمی است و آن‌ها همان پیامبران و برگزیدگانند که خداوند ایشان را با حکمت خویش ادب آموخته و با آن برانگیخته است و با آن که در خلقت و ترکیب مانند سایر مردمند در هیچ یک از حالات روحی خود با ایشان شریک نیستند و (همواره هم) خداوند حکیم و دانا با حکمت تأییدشان فرموده (و معصوم نگه داشته) است. سپس باید دانست که راه شناسایی پیامبران و راستگویی مدعیان نبوت در هر عصری به همان دلیل‌ها و براهین و نشانه‌های صدق (و معجزاتی) است که می‌آورند تا زمین از حجتی راستین (همراه با نشانه و اعجازی که گواه صدق گفتار و رفتار عادلانه‌ی او باشد) خالی نماند. (1)

البته برنامه‌های آسمانی بر محور ویژه‌ی متکی نیست بلکه در همه سوره‌ها می‌نماید:

حکومت، عدالت، اقتصاد، حکمت، پاک‌ی، شرافت، برادری، محبت، مساوات، هدایت، تربیت، دانش، قدرت، وظیفه‌های فردی، اجتماعی، عبادت و نیز قوانین کلی که روشن‌گر مسائل جزئی است. همه و همه در ایدئولوژی‌های ادیان به ویژه برنامه‌های نهایی، مقصد و هدف می‌باشد و بر این اساس

ص: 141

انسان را چنان می سازد که در سه بعد منش خود بتواند به حد کمال برسد. (1)

و نیز ایدئولوژی آسمانی نظر به یک طبقه ندوخته بلکه در آن همه ی طبقه ها منظور است و از حقوق همه ی انسان ها جانبداری می کند. پس آنان که در این پندارند که دین ساخته طبقه ی حاکمه و ثروتمندان است، و جوامع فنودال یا کاپیتال (2) برای حفظ منافع خود آن را اختراع کرده اند، در اشتباه هستند و چنین کسان به مطالب دینی و ریشه ی آن با دقت توجه نکرده اند. علاوه تاریخ گواه زنده یی است بر این که طبقه های اشراف و ثروتمند در نهضت پیامبران خدا دخالت نداشته اند بلکه همواره دین های آسمانی با ستم ها و تجاوزهای فنودالیست ها و کاپیتالیست ها مبارزه کرده است.

زامداران، دانشمندان، روستاییان، تهی دستان و دیگران و دیگران همه، به دین از آن جهت روی می آورند که خواسته های فطری و عاطفی خود را تنها در برنامه های روشن آن می یابند و در می یابند که تنها دین است که می تواند همه ی آن ها را به کمال واقعی برساند. گرایش بشر به دین رمزی جز این ندارد.

خوشبختانه امروزه دانشوران، ارزش دین را بیشتر در یافته اند و معتقدند که آرامش راستین و زندگی کامل را باید در

ص: 142

1- البته منظور برنامه های آسمانی و ادیانی است که تحریف نشده و صد در صد الهی باشد.

2- فنودالیسم یا زمین داری، کاپیتالیسم یا سرمایه داری

لزوم معجزات

پس از آن که بشر دانست برای رسیدن به سعادت همه جانبه ی خود احتیاج شدید براهنمایی پیامبران دارد و تنها در پناه برنامه ها و کوشش های آنان است که بنای عظیم و جاودانی تکامل و ترقی انسان پی ریزی می شود قهراً نسبت به آن مریدان خیرخواه و رهبران فداکار و معصوم در قلب خویش احساس ایمان توأم با ارادت و محبت می کند.

و این ارادت و ایمان به جایی می رسد که مردم در راه پیشبرد اهداف انبیاء از هیچ گونه فداکاری دریغ نخواهند داشت و چه بسا خواسته های آنان را بر خواسته های خود مقدم می دارند.

اما همین حکومت و نفوذ بسیار وسیع و ریشه دار پیامبران و محبت و ایمان مردم نسبت به آنان، گروهی از جاه طلبان را به فکر سوء استفاده می اندازد تا از راه ادعای نبوت و پیامبری صاحب نفوذ شوند و به امیال نفسانی خود برسند.

بنابراین اگر کسی ادعای نبوت کرد و عده یی هم اطراف او جمع شدند، نباید بدون تحقیق به او ایمان آورد چون ممکن است به دورغ ادعای پیامبری نموده باشد چنان که تاکنون افراد زیادی چنین ادعایی نموده اند و گروهی هم دور آنان را گرفته اند.

برای این که حقایق و راستگویی کسی که ادعای نبوت

می کند معلوم گردد لازم است که شاهی بر پیامبری خود بیاورد تا مردم به گفته ی او اطمینان پیدا کنند و ادعای او را بپذیرند و بدینوسیله پیامبران واقعی از مدعیان نبوت ممتاز و جدا گردند.

این شاهد و نشانه که موجب شناخته شدن پیامبران حقیقی است معجزه نامیده می شود و خدای متعال برای این که بندگان در اشتباه نیفتند و از شر شیادان در امان باشند به انبیاء و فرستادگان خود معجزه عنایت کرده است تا چهره ی حقیقت به هیچ وجه برای مردم پوشیده نماند.

تا این جا دانستیم که پیامبران الهی باید دارای معجزه باشند تا عموم مردم بدانند که آن ها از سوی خدا هستند و آن چه می گویند راست است تا با خاطری آسوده به دستورات او گوش فرا دهند و تعلیماتش را از روی عقیده و ایمان به مرحله ی اجرا گذارند.

معجزه چیست؟

معجزه یعنی کارهایی که پیامبران به اراده و مشیت خدا برای اثبات راستی ادعای رسالت خود انجام می دهند و دیگران از انجام آن ناتوانند.

معجزه فقط برای اثبات رسالت

گروهی از مردم بهانه جو، نه به منظور اثبات رسالت بلکه به خاطر عناد و به عنوان مبارزه و معارضه با پیامبران از آنان

می خواستند که به عنوان اعجاز چنین و چنان کنند و حتی گاهی کارهایی که محال عقلی است انجام دهند ولی چون پیامبران برای اثبات رسالت خود به حد کافی معجزه آورده بودند به خواسته ی آنان پاسخ نمی دادند و به آنان می فهماندند که شأن پیامبران هدایت و بشارت و انذار است لذا معجزه به اذن خدا و خواست او در موارد لازم آورده می شود چنان که در قرآن کریم در پاسخ همین افراد می فرماید:

(قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ عِنْدَ اللَّهِ وَإِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُّبِينٌ) (1)

من فقط بیم دهنده یی آشکارم و آیه ها و نشانه ها نزد خدا - و بدست او - است. و نیز می فرماید:

(... وَ مَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ...) (2)

هیچ رسولی این حق را نداشت که آیه - و معجزه یی - را بدون اذن خدا بیاورد.

ص: 145

1- سوره ی عنکبوت آیه ی 50.

2- سوره ی مؤمن آیه ی 78

درس شانزدهم: پیامبران معصومند چرا و چگونه؟

اشاره

ص: 147

خدای مهربان و حکیم پیامبران را برانگیخت تا به رهبری و راهنمایی آنان، جامعه‌ی بشری راه درست از پرتگاه باز شناسد و بتواند تا بلندترین قله‌های سرفرازی واقعی و کمال و صفات پسندیده، گام بردارد و راه بسپارد.

و نیز به همین منظور خدای مهربان و حکیم پیامبران و فرستادگان خود را از هر گونه گناه و اشتباه مصون داشت و در یک کلام: معصوم قرار داد تا بتوانند بشر را به سوی تکامل واقعی و همه‌جانبه و اطاعت و فرمانبرداری نسبت به فرمان‌های خدا بدون هیچ اشتباه و خطا سوق دهند.

واضح‌تر آن‌که همان دلیلی که لزوم نبوت و فرستادن پیامبران را ایجاب می‌کرد، ایجاب می‌کند که پیامبران از هر گونه گناه و آلودگی و اشتباه و خطا معصوم و مصون باشند چرا که هدف و غرض از بعثت پیامبران سوق جامعه به هدایت و تربیت است و این هدف در سایه‌ی عصمت پیامبران و فرستادگان تأمین می‌شود زیرا بدیهی است انجام کارهای زشت و ناپسند و گناه و نیز صدور خطا و اشتباه باعث تنفر و بی‌اعتمادی

ص: 149

مردم نسبت به آن‌ها می‌گردد و غرض که هدایت و تربیت جامعه است از بین می‌رود.

البته می‌دانیم که هیچ خردمندی نقض غرض نمی‌کند و آن‌چه در نیل و رسیدن به غرض او مؤثر باشد مراعات می‌کند مثلاً کسی که می‌خواهد در مجلس جشن او عده‌ای از شخصیت‌های برجسته شرکت کنند و می‌داند که آن‌ها بدون دعوت محترمانه نخواهند آمد هیچ‌گاه برای دعوت کسی را نمی‌فرستد که آنان از او تنفر داشته باشند بلکه تلاش می‌کند دعوت را طوری به عمل آورد که همه دعوت او را بپذیرند و در غیر این صورت کار او عاقلانه و حکیمانه نخواهد بود و قبیح و ناپسند تلقی می‌گردد.

خداوند حکیم و مهربان نیز آن‌چه در هدایت و تربیت جامعه مدخلیت اساسی دارد مراعات کرده و نخواستار است مردمان تابع و پیرو اراده‌ی انسان‌های هوسباز و آلوده باشند و از تکامل واقعی خویش دور افتند و باز مانند، لذا پیامبران معصوم را فرستاده است تا هدایت و تربیت جامعه به بهترین شیوه امکان پذیر باشد.

و اینک به تفصیل می‌خوانیم که چرا پیامبران باید معصوم باشند.

1- اصل تربیت

در درس‌های پیش خواندیم که انگیزه‌ی بعثت پیامبران تربیت بشر است و می‌دانیم در تربیت، جنبه‌ی عملی مری،

ص: 150

بیش از گفتار و راهنمایی های قولی او موثر است.

خوی ها و کردارهای مری می تواند دگرگونی عمیقی در انسان به وجود آورد زیرا انسان بنابر اصل «محاكات» - که از اصول مسلم روانی است-، رفته رفته خود را با اخلاق و رفتار مری خویش تطبیق می دهد و چنان رنگ می پذیرد که گویی چون سطح پالاب پاک و شفافی است که تصویر آسمان فراز خویش را باز می نماید.

تنها گفتار نمی تواند نقش تربیت را ایفا کند بلکه برای تربیت امت - که ایده ی رسالت است-، پیامبران باید دارای صفات و خوی های پسندیده باشند و به رنگ گناه و رنگ اشتباه نیالوده باشند تا بتوانند جهانیان را به سوی هدف مقدس خود جذب نمایند.

آشکار است که آن که به گناه دست می آزد، هرگز آن نیروی استوار روحی را نخواهد داشت که در زمینه ی روح انسان ها، دگرگونی اساسی ایجاد کند گرچه به پنهان و بی آن که هیچ کس آگاه گردد گناه کند.

آن که خود به می لب می آلاید، هرگز نمی تواند در بازداشتن دیگران از می خواری فریادی راستین بردارد و اراده ی پولادین در مبارزه ی با این کردار، به کار گیرد.

ناراحتی شدید و تغییر حال پیامبران و به ویژه پیامبر گرامی اسلام از گناه و آلودگی مردم، خود بهترین گواه است که آنان از هر گناهی صمیمانه بیزار بودند و هیچ گاه به آن آلوده

راز مهم پیشرفت پیامبران، هماهنگی گفتار و کردار آنان بود و همین هماهنگی بین گفتار و کردار آن هاست که می تواند اساس فکر بشر را دگرگون کند و جامعه ها را به سوی کمال سوق دهد.

2- پذیرش و اعتماد

اشاره

هر اندازه که ایمان و اعتماد مردم به گوینده بی بیشتر باشد بهمان میزان پذیرش آن ها نسبت به او افزایش می یابد و برعکس.

بهمین جهت، پیامبران که بازگوکننده ی فرمان های الهی و باز دارنده ی مردم از گناه و آلودگی هستند، به طریق اولی باید آراسته بعالی ترین صفات پسندیده و عاری از هر گونه گناه و آلودگی بلکه خطا و اشتباه باشند تا اعتماد و ایمان مردم به آن ها بیشتر گردد و گفته ها و راهنمایی های آنان را بپذیرند و در راه اجراء برنامه ها و کار بستن دستوره های اصلاحی آن ها، کوشش کنند و از ژرفای دل آنان را پیشوا و راهبر خویش بدانند تا هدف بعثت که سوق دادن به تکامل همه جانبه ی نوع بشر است، تأمین گردد و در غیر این صورت هدف بعثت حاصل نمی گردد و این کار از حکمت خدا بسی دور دور است.

و همین عصمت و شایستگی فوق العاده ی پیامبران بود که مردم را دلباخته ی آنان کرد تا آن جا که برخی از پیروانشان

به ایشان عشق می ورزیدند و در پیروی و اطاعت ایشان جان می باختند و سر از پا نمی شناختند.

اما این که چگونه یک انسان می تواند از گناه و لغزش مصونیت داشته باشد بحثی است که اینک مورد گفتگو قرار می گیرد.

الف- محبت واقعی

پیامبران الهی دلباخته ی خدا و پروردگار مهربان بودند و چرا نباشند؟ که آنان با دید وسیع و بینش عمیق خود خدا را بهتر از همه می شناختند و عظمت و شکوه و جلال او را والا تر از هر چیزی می دانستند و تنها او را شایسته ی مهر و محبت و اطاعت ی یافتند و چیزی جز رضای او در نظر نداشتند و به غیر او دل نمی بستند و همه چیز را فدای او می کردند و می دانستند چه کسی را می پرستند.

بهمین جهت بود که پیامبران در تبلیغ، از مشکلات و حوادث سهمگین استقبال می کردند و همان گاه که در بحرانی ترین موقعیت ها به سر می بردند با چهره ای گشاده و خندان به خدا توجه می کردند و از این که در راه محبوب راستین خویش سختی می بینند سرشار از سرور بودند...

تاریخ، کوشش های این مردان آسمانی و مشعلداران هدایت را و نیز بدرفتاری های مردم را نسبت به آنان ثبت کرده است. آیا پایداری در این مشکلات جز عشق به خدا و انجام

فرمان او انگیزه دیگری داشته؟ نه...

آنان که چنین در راه محبوب خویش پا از سر ندانند و سخنی جز بر مراد او بر زبان نرانند... و هیچ گوشه‌ی بی از دل و جان و روح و اندیشه هاشان خالی از یاد او نباشد، چگونه می توان باور داشت که از فرمان های او سر پیچند. یعنی دل به گناه بسپارند؟ بلکه در راه اطاعت و بندگی او می کوشند و عشق می ورزند.

به رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) گفته شد چرا این قدر خود را- در عبادت - به رنج و زحمت می اندازی در حالی که تو پاکی و گناهی نداری؟ آن گرامی فرمود چرا بنده ی شاکر و سپاسگزار خدا نباشم (أَفَلَا أَكُونُ عَبْدًا شَكُورًا) (1)

حضرت امیرمؤمنان علی علیه السلام به صفات عالی پیامبر اسلام اشارت هایی دارد از جمله می فرماید: خداوند محمد صلی الله علیه و آله را به رسالت و پیامبری برانگیخت در حالی که گواه خلق و مژده رسان و بیم دهنده بود، در طفولیت بهتر از همه و در کهولت از همه برگزیده تر و خلق و طبیعتش از همه ی پاکان پاک تر بود و باران جود و بخشش او از همه ی جود کنندگان بیشتر ریزش داشت. (2)

او پیشوای پرهیزکاران و روشنگر راه هدایت شدگان

ص: 154

1- نور الثقلین ج 3 ص 367.

2- تاریخ طبری ج 5 ص 2271 - 2269.

است.

(إِمَامٌ مِّنْ أَتَقَى وَبَصْرٌ مِّنْ اهْتَدَى). (1)

آری معرفت کامل پیامبران و مهر عمیق و راستینی که به خدا داشتند مصونیت و عصمتی ایجاد می کرده است که علاوه بر جلوگیری از گناه از اراده و تصور گناه هم خودداری می کردند.

ب- بینش عمیق و کامل پیامبران:

بینش ها یکسان نیست، کسی که از وجود میکرب و با در یک کاسه آب آگاه است و عواقب خطرناک مرض و با را می داند هرگز به سوی آن کاسه دست دراز نمی کند، ولی آن که اصلا نمی داند میکرب چیست ممکن است به ظاهر زیبای ظرف نمی داند آبی فریفته گردد و از آن بیاشامد کودکی که بین خوب و بد فرق نمی گذارد ممکن است به خوردن چیزهای پلید و کثیف دست دراز کند اما آدمی که دارای شعور و تمیز است ممکن نیست به این کار اقدام کند. همچنین گروهی از مردم به زیان های تدریجی خیلی اهمیت نمی دهند با این که از ضررهای ناگهانی وحشت دارند و از آن جلوگیری می کنند. مثلا یک نفر ممکن است برای کشیدن دندان کرم خورده ی خود تبلی و رزد، و در رجوع به دندانپزشک امروز و فردا کند تا آن جا که دندان هایش فاسد گردد و بسا که ناراحتی های فراوانی برای او پیش آورد و

ص: 155

عوارض آن حتی به امراض سخت مبتلایش کند. اما همین شخص بهنگام بروز درد آپاندیش و احتمال خطر جدی و آنی هر چه زودتر خود را به دست پزشک جراح می سپارد...

اگر پزشک دانشمندی به الکل معتاد می گردد به خاطر این است که از زیان های معنوی و روحی آن اطلاع کامل ندارد و ضررهای تدریجی آن را از روی شهوت و خواسته های نفسانی نادیده می گیرد.

مردم عادی با یک نظر سطحی به گناه می نگرند و به تأثیر آن در تمام جهات مادی و معنوی، جسمی و روحی توجه کامل ندارند.

اما پیامبران که از نظر واقع بینی و دانش ها به کمک نیرویی برتر بر سایر مردم تفوق و به تمام تأثیرات گناه، بینش رزف و کامل داشتند حتی اثرات گناه را که در عالم آخرت مجسم می شود با مشاهده ی باطنی می دیدند هیچ گاه خود را تسلیم خواسته های نفسانی نمی کردند و دامن خود را به گناه آلوده نمی ساختند و حتی فکر آن را هم در دل راه نمی دادند.

پیامبران اثرات گناه را در عالم برزخ و آخرت می دیدند و برای مردم شرح می دادند، چنان که از پیامبر عزیز اسلام روایات زیادی در این زمینه وارد شده است و نمونه یی از آن ها را در این جا می آوریم:

«حضرت امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرماید من و فاطمه علیها السلام نزد پیامبر رفتیم دیدیم آن گرامی به شدت

می گریست گفتم پدر و مادرم فدایت چرا گریه می کنی؟ فرمود شبی که مرا به معراج بردند گروهی از زنان امت خود را در عذاب شدیدی دیدم زنی را دیدم که به مو آویخته شده و مغز سرش از شدت حرارت به جوش آمده بود دیگری به زبانش آویخته شده و در حلقش آب سوزان می ریختند... دیگری گوشت بدنش را می خورد و آتش از زیر پایش شعله می زد دیگری دست و پایش بسته بود و مارها و عقرب های جهنم بر او مسلط بودند... دیگری گوشت بدنش را با قیچی های آتشین می چیدند... دیگری بصورت سگ در آمده بود و آتش از زیرش داخل می شد و از دهانش بیرون می آمد و فرشتگان عذاب عمودهای آتشین را بر سر و بدن او می کوفتند. فاطمه (علیه السلام) دختر پیامبر (صلی الله علیه و آله) عرض کرد این زنان چه کرده بودند که خدا آنان را چنین عذاب می کند.

پیامبر عزیز اسلام (صلی الله علیه و اله) فرمود: آن که به مو آویخته شده بود مویش را در دنیا از نامحرم نمی پوشاند و آن که به زبان آویخته شده بود شوهرش را آزار می داد. و آن که گوشت بدن خود را می خورد خود را برای مرد نامحرم آرایش می کرد و آن که دست و پایش را بسته بودند و مارها و عقرب ها بر او مسلط بودند به وضو و طهارت لباس و نیز غسل جنابت و حیض اهمیت نمی داد و نماز را سبک می شمارد... اما آن که گوشت بدنش را با قیچی ها می چیدند او زنی است که خود را در اختیار مرد اجنبی و نامحرم قرار می داد... و اما آن که به صورت سگ در آمده بود و آتش از زیرش داخل می شد و از دهانش بیرون می آمد او خواننده

«وای بر آن زنی که شوهرش را به خشم در آورد و خوشا بحال آن زنی که شوهرش از او خوشنود باشد.» (1)

و نیز رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) فرمود به گروهی برخوردارم که آنان را به قلاب های آتشین آویخته بودند، از جبرئیل پرسیدم آنان کیستند؟ گفت آنان کسانی هستند که خدا آن ها را به حلال از حرام بی نیاز کرده بود ولی به دنبال حرام می رفتند، و نیز به گروهی برخوردارم که پوست بدنشان با نخ های آتشین دوخته می شد گفتم آنان کیستند؟ جبرئیل گفت آنان افرادی هستند که با دختران روابط نامشروع برقرار می سازند (2). نیز فرمود کسی که ربا می خورد خدا شکم او را از آتش جهنم به همان مقداری که ربا خورده است پر می کند (3) و همچنین درباره شرابخوار و سایر معاصی بیاناتی بیان فرمودند که می تواند هر انسان را از گناه باز دارد چه رسد به پیامبر و پیامبران که خود اثرات برزخی و اخروی آن را می دیدند.

کوتاه سخن آن که یاد آخرت و مشاهده اثرات گناه در عالم آخرت بهترین عاملی بود که پیامبران را از گناه و آلودگی حفظ می کرد.

خداوند در قرآن کریم می فرماید: (وَأَذْكُرُ عِبَادَنَا إِبرَاهِيمَ

ص: 158

1- بحار الانوار ج 18 ص 351.

2- بحار الانوار ج 18 ص 333.

3- ثواب الاعمال و عقاب الاعمال ص 336

وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ أُولَى الْأَيْدِي وَالْأَبْصَارِ إِنَّا أَخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصَةٍ ذِكْرَى الدَّارِ وَإِنَّهُمْ عِنْدَنَا لَمِنَ الْمُصْطَفِينَ الْأَخْيَارِ. (1)

-ای رسول ما - یاد کن از بندگان ما ابراهیم و اسحق و یعقوب که همه صاحب اقتدار و بصیرت بودند همانا آنان را به خصلتی که یاد آخرت باشد خالص گردانیدیم و همانا ایشان نزد ما از برگزیدگان نیکان می باشند.

ص: 159

1- سوره ی ص آیه ی 47 - 45

همزمان با تولد حضرت موسی علیه السلام، دو طایفه ی بزرگ «قبطی ها» و «سبطی ها» در مصر زندگی می کردند، فراعنه که بر مصر فرمانروایی داشتند قبطی بودند اما سبطی ها از دودمان حضرت یعقوب (علیه السلام) بودند و بنی اسرائیل، نام داشتند. زادگاه قدیمی و نخستین بنی اسرائیل «کنعان» بود، لیکن پس از آن که از میان این قوم حضرت یوسف (علیه السلام) به مقام بزرگ مصر رسید؛ آنان نیز از کنعان به مصر آمدند (1) و در آن جا ساکن شدند، شماره ی آنان در آغاز چندان بسیار نبود: اما به تدریج فراوان و فراوان تر شد تا جایی که برای خود قومی پر جمعیت شدند و عزت یافتند.

اینان، عزت و شوکت خویش را با مرگ حضرت یوسف (علیه السلام) و نیز با نافرمانی های ناروای خویش از کف دادند و چنان شدند که قبطی ها بر آنان حاکم شدند و آنان را استعمار کردند و به کارهای دشوار و سنگین وا داشتند و از هیچ ظلم و زوری خودداری نکردند.

ص: 163

1- دائرة المعارف فرید و جدی کلمه ی «بنی اسرائیل».

سلطان مصر که «فرعون» لقب داشت و قبطنی بود، پنجه در خون سبیطیان فرو برده بود و چنان قدرتی داشت که مبارزه با او، در خیال نیز نمی گنجید از فرط خودخواهی، خویشتن را «خدا» می خواند و مردم را به پرستش خود و به شرک بت پرستی می کشانید.

فرعون از این نکته غافل بود که خدا مردم را از فروغ هدایت دور نگه نمی دارد و نمی دانست که سنت دیرین خداوند چنان بوده که همواره با برانگیختن پیامبران، مردم را از جهل و ظلم و ستم نجات می داده است، و احتمال نمی داد که «دستی از غیب برون آید و کاری بکند.»

پیشگویی، به فرعون خبر داد که بزودی فرزندی از بنی اسرائیل به دنیا خواهد آمد که برای سلطنت او خطرناک خواهد بود فرعون در خشم شد و بی درنگ فرمان داد تا سر همه ی پسران بنی اسرائیل را از تن جدا کنند و چنان کنند که از آنان فرزندی باقی نماند.

با این همه حضرت موسی (علیه السلام) به دنیا آمد.

چون بیم خطر می رفت، مادرش با همه ی مهری که به او داشت، به الهام خداوند، نوزاد دلبنده خویش را در جعبه ای نهاد و آن را به امواج رود نیل سپرد تا آب جعبه را همراه خویشتن ببرد.

فرعون و همسرش، در جایگاه خویش بر کناره ی رود

نیل به تماشا سرگرم بودند که ناگهان جعبه را دیدند، با نوزادی، که در آن جعبه بر سر امواج ناآرام، آرام خفته بود. همسر فرعون، وقتی آن صورت پاک کوچک را دید، دلش راضی نشد که آن را دوباره به رود بسپارد احساس کرد او را دوست دارد مهرش را به دل گرفت، از فرعون درخواست کرد تا اجازه دهد که او را در کاخ نگه دارند و همچون فرزند خویش تصور کنند. فرعون نیز راضی شد، بدین امید که این فرزند خوانده روزی بکارش آید و برایش نفعی داشته باشد.

طفل شیرخوار، پستان هیچ دایه ای را به دهان نگرفت و این خود مشکلی شده بود، سرانجام چنان شد که مادر حضرت (علیه السلام)، که پستان های پر از شیرش، حضرت موسی را می طلبد، به شغل دایگی به دربار فرعون راه یافت و حضرت موسی را در آغوش گرفت و شیر داد. (1)

چه شگفت انگیز است!

فرعون، دشمن یگانه ی خویش را در دامن خویش می پرورد!

و بدین گونه حضرت موسی (علیه السلام)، بزرگ شد و رشد یافت، و خدا، او را از علم و حکمت بهره ور ساخت، آن چنان شد که در دستگاه بیدادگری فرعون، همه ی ظلم ها و ستم ها را می دید، اما نه تنها ظلم نمی کرد، بلکه از ظلم رنج می برد و در پی راه چاره بود.

ص: 165

روزی در راه خویش یکی از فرعونیان را دید که با یکی از بنی اسرائیل گلاویز شده و او را آزار می دهد. اسرائیلی چون حضرت موسی را دید او را به یاری خود خواند، موسی جلورفت و مشت محکمی به آن فرعونی زد و اتفاقاً در اثر مشت او آن شخص جان سپرد.

حضرت موسی از آن جا دور شد و روز بعد باز همان شخص دیروزی را دید که با فرعونی دیگر گلاویز است. و او باز از حضرت موسی یاری خواست، موسی با ناراحتی به او گفت: تو شخص گمراهی هستی (1)، و جلورفت که او را کنار بزند. اسرائیلی به گمان آن که موسی می خواهد او را بزند فریاد زد:

آیا می خواهی مرا هم مثل همان مرد دیروزی بکشی.

پس از این حادثه موسی با نگرانی مراقب خود بود ولی برای فرعونیان معلوم شده بود که قاتل آن فرعونی کسی جز موسی نیست، از این رو فرعون برای قتل حضرت موسی (علیه السلام) به مشورت پرداخت.

مأمورین در تعقیب حضرت موسی بودند و موسی با ترس و نگرانی به سر می برد که خداپرستی خیراندیش او را آگاه

ص: 166

1- مقصود از گمراهی در این جا خطا بودن روش آن مرد است که هر روز با یکی از فرعونیان پر شوکت در می افتاد و در آن موقعیت خطرناک این کار به صلاح تمام نمی شد.

ساخت و گفت: هر چه زودتر از این شهر خارج شو زیرا که فرعونیان برای کشتن تو به مشورت پرداخته اند.

حضرت موسی (علیه السلام) با ناراحتی از مصر بیرون آمد و به سوی مدین (1) رهسپار شد در حالی که برای نجات از دست ستمگران از خدا یاری می طلبید:

(رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ) (2)

پرودگارا مرا از دست ستمگران نجات ده.

سرانجام موسی وارد مدین شد و برای استراحت در کنار چاه آبی توقف کرد. در اطراف چاه، مردم بسیاری را دید که حیوانات خود را آب می دهند و کمی دورتر از انبوه مردم دوزن را دید که با گوسفندهای خود منتظر ایستاده اند.

حضرت موسی برای کمک به آن ها پیش رفت و سبب انتظارشان را جویا شد. آن ها گفتند:

پدر ما پیرمردی سالخورده است و ما ناچاریم خودمان گوسفندها را آب دهیم و اکنون منتظریم اطراف چاه خلوت شود تا بتوانیم گوسفندان را سیراب کنیم.

حضرت موسی (علیه السلام) جلورفت و گوسفندها را آب داد و آن ها به خانه باز گشتند و موسی (علیه السلام) که سخت خسته و گرسنه بود و توشه ای همراه نداشت در سایه ای نشست و از خدا خواست که

ص: 167

1- مدین را مثل «مشعل» بخوانید.

2- سوره ی قصص آیه ی 21

گرسنگی او را برطرف سازد (رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ). (1)

طولی نکشید که یکی از آن دو دختر در حالی که با شرم قدم بر می داشت بازگشت و به موسی (علیه السلام) گفت: پدرم شما را می خواند تا اجرت کاری که انجام دادید بدهد.

پدر دختران، حضرت شعیب (علیه السلام) پیامبر راستین خدا بود.

حضرت موسی برخاست و همراه دختر براه افتاد. در راه از دختر خواست که جلوتر از او راه نرود و گفت مرا از پشت سر راهنمایی کن، زیرا من از خاندانی هستم (خاندان انبیا) که به اندام زنان از پشت سر هم نگاه نمی کنند.

و بدین ترتیب نزد حضرت شعیب آمد و داستان خویش را برای او نقل کرد و شعیب او را دلداری داد و گفت: هراسی نداشته باش، دیگر از چنگ ستمگران نجات یافته ای.

همان دختری که به دنبال حضرت موسی (علیه السلام) رفته بود به حضرت شعیب (علیه السلام) گفت: ای پدر این مرد را استخدام کن که او هم قوی و نیرومند و هم امین و درستکار است.

حضرت شعیب (علیه السلام) که از امانت و پاکدامنی حضرت موسی (علیه السلام) با خبر شد یکی از آن دو دختر را به همسری حضرت موسی (علیه السلام) در آورد و موسی (علیه السلام) طبق قراری که با شعیب بست ده سال همان جا ماند و در این مدت به انجام کارهای شعیب و بیشتر به چوپانی و گله داری برای او مشغول بود. (2)

ص: 168

1- سوره ی قصص آیه ی 24.

2- نور الثقلین ج 4 ص 117 - 123

پس از پایان ده سال حضرت موسی (علیه السلام) با خانواده اش به طرف مصر حرکت کرد. در راه در شبی تاریک و سرد راه را گم کردند همه جا تاریک بود و راه از بیراهه شناخته نمی شد و حضرت موسی (علیه السلام) با خانواده اش سرگردان مانده بودند، ناگاه چشم حضرت موسی (علیه السلام) به آتشی افتاد. بی درنگ به همسرش گفت: تو این جا بمان تا من به طرف آتش بروم، شاید در آن جا کسی را - راهنمایی را- بیابم، یا از آن آتش شعله ای بگیرم و به این جا بیاورم. و شتابان به سوی آتش به راه افتاد و چون به آن رسید از جانب درختی این صدا برخاست:

(... يا مُوسَى إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ...) (1) ای موسی منم خدای یکتا، پروردگار عالمیان. من ترا به پیامبری برگزیدم، پس به آن چه به تو وحی می شود گوش کن.

منم خدای یکتا و جز من خدایی نیست.

تنها مرا عبادت کن و نماز را به پا دار تا یاد من باشی.

رستاخیز بی تردید خواهد آمد... تا هر کس به جزای کارهای خویش برسد. (2)

حضرت موسی (علیه السلام)، چوبدستی در کف داشت، که هم آن را به جای عصا به کار می برد و هم با کمک آن برای گوسفندان خویش، از شاخه ها برگ می چید و می ریخت، در

ص: 169

1- سوره ی قصص آیه ی 30

2- مستفاد از سوره ی قصص آیه های 31 - 15 و سوره ی طه آیه های 16 - 13

آن وحی به او فرمان داده شد که عصای خود را به زمین اندازد و حضرت موسی نیز آن را به زمین نیز آن را به زمین انداخت چوب دست در دم اژدهای توفنده شد حضرت موسی (علیه السلام) ترسید و گریخت. از ترس سر خود را نیز بر نمی گرداند. ندا آمد که برگرد. نترس و آسوده باش. قلبش آرام یافت و بازگشت و به فرمان خدا دست برد و اژدها را گرفت و آن به خواست خدا دگر بار تبدیل به عصا گردید. باز به او گفته شد که دست خود را در گریبان خویش بر و بیرون آر، چون چنین کرد، دست خود را درخشنده دید، نوری سپیدفام، نه آن چنان که چشم را آزار دهد، از همه ی دست او می تراوید. این ها معجزات حضرت موسی بود، خداوند این نشانه ها را با او همراه کرده بود تا فرعون و فرعونیان در پیامبری او تردید نداشته باشند، این قدرت ها به او اعطا شده بود تا نپندارند که او از پیش خود ادعای نبوت می کند.

آن گاه خداوند به او فرمان داد تا به جانب فرعون رو کند، رسالت او آغاز شده بود.

حضرت موسی (علیه السلام) نخست با گفتاری خوش فرعون را از نبوت خود آگاه کرد و او را به پرستش خدای خویش دعوت نمود و از او پرسید آیا میل داری که روحی شایسته و پاکیزه داشته باشی می خواهی که من ترا به پروردگارت رهنمون باشم؟

فرعون از او پرسید: خدای تو کیست؟

حضرت موسی (علیه السلام) گفت خدای من، کسی است که آسمان و زمین را آفرید، اوست آن که همه چیز را آفرید.

فرعون از این پاسخ برافروخت، رو به حضرت موسی (علیه السلام) کرد و گفت: من به جز خود، خدای دیگری برای شما سراغ ندارم و تو موسی اگر مرا نپرستی مجازات خواهی شد.

حضرت موسی (علیه السلام) پاسخ داد: که اگر من از جانب خدای خویش برای تو، نشانه هایی بیاورم چه خواهی گفت؟

فرعون پرسید که کو؟ کجاست نشانه ات؟ بیاور اگر راست می گویی!

حضرت موسی (علیه السلام) همان عصا را انداخت، چوبدستی، اژدها شد دست خود را در گریبان برد و باز آورد و آن نور پاک و سپیدگون را برابر چشمان فرعون نگاه داشت، فرعون در شگفت شد از یکسو حضرت موسی بود و خدای حضرت موسی و نشانه های او و از سوی دیگر فرمانروایی و سلطنت و یکه تازی او بر مصر و مصریان خودخواهی فرعون او را از تسلیم به حضرت موسی باز می داشت اما در برابر این نشانه ها سخت در مانده بود با خود گفت: چطور است او را ساحر و جادوگر بنامم؟ به این خیال به طرفداران حیرت زده ی خویش گفت: اینک این ساحری است که می خواهد شما را از دیارتان بیرون کند و خود جایگزین شما گردد، چه می گوئید؟

گفتند او را نگاهدار و ساحران را دعوت کن تا بر او غالب شوند سحرش را باز شناسند و رسوایش کنند.

فرعون پذیرفت، به دستور او همه ی جادوگران کهن که سرآمدان روزگار خود بودند، گرد آمدند، در آن اجتماع بزرگ

فرعون به ساحران وعده داد که اگر بر موسی چیره شوید، پیش من همه چیز خواهید داشت.

با این خیال خام که هم اکنون حضرت موسی را خوار و زار خواهند کرد و نزد فرعون، رتبه بالاتری خواهند یافت چوب ها و ریسمان های خویش را به زمین افکندند، با سحری که کرده بودند آن چوب ها و ریسمان ها بچشم مردم که شاهد این زور آزمایی بودند مارهایی می نمود که گویی راه می رفتند، دهان مردم از تعجب باز مانده بود اما حضرت موسی (علیه السلام) با خدا بود و یا بهتر از آن خدا با حضرت موسی (علیه السلام) بود، نوبت او رسید. همان چوبدست ساده ی خود را به جانب انبوه افسون و جادوی جادوگران فرعون افکند همه دیدند که آن چوبدست، اژدهایی سهمگین شد چرخ می خورد و همه ی ساخته های ساخران را بلعید، آن چنان که گفتمی هرگز چیزی بر جای نبوده است.

پیش از همه و بیش از همه این ساحران بودند که به حضرت موسی (علیه السلام) ایمان آوردند همه یکدل و یکصدا گفتند: ما به پروردگار جهانیان که خدای موسی و هارون (1) است ایمان داریم، به سجده افتادند و از آن چه کرده بودند عذر خواستند.

خشم فرعون، فراوان تر شد، آنان را تهدید کرد، اما آنان که بهتر از همه تفاوت سحر و معجزه را می دانستند، بخوبی

ص: 172

1- هارون (علیه السلام) نام برادر حضرت موسی (علیه السلام) است، او با بیان رسای خویش، همه جا با حضرت موسی (علیه السلام) همدل و همدست بود و او را در کار رسالتش یاری می داد.

دریافته بودند که حضرت موسی (علیه السلام) ساحر نیست و قدرت او، قدرتی خدایی است. بدین سبب از تهدید فرعون نهراسیدند، فرعون به آنان می گفت به چه جرأت بی اجازه ی من بخدای موسی ایمان آوردید، من دست و پایتان را می برم، من شما را بر شاخه های نخل به دار می آویزم بیچاره می پنداشت که مردم در اعتقاد خویش نیز می باید از او کسب اجازه کنند ساحران گفتند ما ترا بخدایی که ما را آفریده است ترجیح نخواهیم داد ما بخدای خویش باز می گردیم ما چون گروه نخستینی هستیم که به موسی ایمان می آوریم از خدای خود امید آمرزش داریم، تو آن چه می خواهی انجام ده که ما بخوبی می دانیم که این دنیا، دوامی نخواهد داشت.

اما این سخن های گرم، در دل سرد فرعون و فرعونیان بی اثر بود، آنان فریفته ی جاه و جلوه ی قدرت خویش بودند.

آنان بنی اسرائیل را اسیر کرده بودند، زنان را که از آنان بیم خطری نمی رفت، زنده نگه داشتند و به کار می گماردند و پسران و جوانان آن قوم را می کشتند، خداوند بارها زبونی فرعونیان را آشکار کرد، خوارشان ساخت تا عبرت گیرند. هر زمان که بلایی می آمد، با حضرت موسی (علیه السلام) پیمان می بستند که اگر خداوند بلا را بردارد ما باو ایمان خواهیم آورد و چون بلا برطرف می شد پیمان خویش را از یاد می بردند و دوباره ظلم می کردند.

فرعون به قوم خویش می گفت: بگذارید، من موسی را

بکشم، می ترسم دین شما را از شما بگیرد، و بیم آن دارم که او در این سرزمین آشوبی بپا کند و فتنه ای برانگیزد!

حضرت موسی (علیه السلام) می گفت: من از هر طغیان گری که به رستاخیز ایمان ندارد، به خدا پناه می برم.

در این گیرودار، مردی پیدا شد، مردی که ایمان خود را تا آن زمان، پنهان کرده بود، رو به مردم غفلت زده کرد و صدا در داد که آیا می خواهید کسی را که می گوید خدا پروردگار من است بکشید؟ آیا نشانه های خدا را که با خود همراه دارد نمی بینید؟

فرعون اعلام کرد که: آن چه گفته ام همانست.

دگر باره آن مؤمن یگانه، مردم را هشدار داد که من از آن می ترسم که شما نیز سرنوشتی همچون سرنوشت قوم نوح و عاد و ثمود پیدا کنید، من می ترسم که شما خود را به دوزخ و آتش گرفتار سازید و هیچ کس نتواند شما را از عذاب خدایتان نجات بخشد.

فرعون، بی اعتنا به هشدار آن مرد، در فکر کار خویش بود و به همامان که وزیرش بود به ریشخند گفت:

برای من برج بلندی بساز تا از فراز آن به راه های آسمان آگاه شوم، شاید آن جا به خدای موسی دست یابم!

اما آن مرد، که به خدا ایمان محکمی داشت همچنان سخن های خویش را تکرار می کرد.

می گفت: مرا پیروی کنید، من شما را به راه راست

رهنمون خواهیم بود.

ای قوم من، این زندگانی دنیا، ناپایدار است، به آن مغرور نباشید.

آخرت، همیشگی است، آخرت جاودان است.

همه کرده های انسان در آن جا بررسی خواهد شد، بدکار کیفر خواهد دید و نیکوکار پاداش خواهد گرفت.

پاداش نیکی ها، بهشت جاویدان است.

ای مردم:

من شما را به نجات می خوانم، شما چرا مرا به آتش دعوت می کنید!؟

شما از من می خواهید که بخدای بی همتا کافر شوم و دیگری را با او شریک بدانم اما من شما را به سوی خداوندی می خوانم که به حقیقت بخشنده و صاحب عزت است. خدایی که بازگشت همه ی ما بسوی اوست.

همه ی آنان که حق را می بینند و می فهمند، اما به آن تسلیم نمی شوند؛ در آتش خواهند بود.

دیری نخواهد گذشت؛ که آن چه را که می گویم خواهید دید.

فرعون و فرعون پرستان با این سخن ها از راه خویش باز نمی گشتند، خدا آن مؤمن دلیر را در پناه خویش گرفت و فرعونیان را گرفتار .بلا کرد.

سرانجام چنان شد که خدا به موسی فرمان داد که: آن

ص: 175

توده های ستمدیده را شبانه از مصر بیرون برد حضرت موسی (علیه السلام)، بنی اسرائیل را در تاریکی به راه انداخت، آنان رو به دریای احمر کوچ می کردند در دلشان ترس این بود تا مبادا فرعون با قوای خویش آنان را دنبال کند و چنین نیز شد فرعون با سپاه خویش به تعقیب حضرت موسی (علیه السلام) پرداخت. بنی اسرائیل آن سپاه عظیم را دیدند و به تشویش افتادند، چاره ای پیدا نبود، در یکسو دریا بود کران تا کران آب و در سوی دیگر فرعون بود با لشگر بیکرانه ی خویش موسی به خدا پناه برد، به او وحی شد که عصای خود را به دریا زن و از آب بگذر، باز هم، همان عصا مظهر قدرت خداوندی شد حضرت موسی (علیه السلام) چوبدست خود را به آب کوفت در دم راهی خشک و هموار باز شد، بنی اسرائیل به دنبال موسی در آن راه پا گذاشتند آب از دو سوی راه، همچون دو دیوار پشته بر پشته سوار بود و نمی ریخت بنی اسرائیل از آب گذشتند و فرعون با سپاه خویش در رسید در فکر بود که چه کار باید کرد آیا باز گردد یا دل به دریا زند در پیش روی خویش می دید که حضرت موسی (علیه السلام) و قومش چگونه به دریا پا نهاده اند و به سلامت از آن گذشته اند، اما به این نشانه ی آشکار خداوندی ایمان نمی آورد به سپاه خود فرمان داد که به گونه ی قوم موسی از آب بگذرند همه اطاعت کردند و به دریا درآمدند، می تاختند تا به حضرت موسی (علیه السلام) و مردم او دست یابند، از بادهی غرور سرمست بودند ناگهان دیواره ها به هم برآمد آن راه چاه شد آب از همه سو آنان را فرا گرفت، فرعون

که خود را بیچاره دید، ایمان آورد، اما دیر بود، همه غریق در یا شدند همه نابود شدند و از یادها رفتند.

قرآن، حال آخرین لحظات فرعون را به دقت بیان می کند می گوید:

«وقتی فرعون در غرقاب غوطه ور شد، گفت: باور کردم که خدایی نیست مگر آن خدا که بنی اسرائیل به او ایمان دارند من تسلیمم، (پاسخ شنید که:) آیا اکنون؟! در حالی که تا این دم عصیان و طغیان داشتی و فساد برپا می کردی پس امروز ما جسد تو را از آب بیرون خواهیم کشید (1) تا برای دیگران که پس از تو می آیند عبرت باشی که مردم بسیاری از نشانه های ما، غافلند». (2)

بنی اسرائیل، بدینگونه از در یا گذشتند.

اگر حضرت موسی (علیه السلام) از فرعون و ظلم او آسوده خاطر گشته بود اینک گرفتاری بزرگ او، جهل و بهانه جویی خود بنی اسرائیل بود. در آن سوی دریا به ملتی رسیدند که بت می پرستیدند بنی اسرائیل از حضرت موسی (علیه السلام) خواستند تا او

ص: 177

-
- 1- فرعون، نام عمومی فرمانروایان مصر قدیم بوده است. فرعون معاصر موسی «رامسس دوم» نام داشته و جسد مومیایی شده ی او در سال 1881 میلادی کشف شده است و اکنون در موزه ی قاهره است. (دائرة المعارف آمریکانا، ذیل کلمات Rameses II, Mummy)
 - 2- سوره ی یونس، آیه ی 92 - 90.

برای آنان نیز بتی بسازد تا آنان چیزی حتی در بت پرستی هم، از دیگران کم نداشته باشند حضرت موسی (علیه السلام) از این موضوع دلتنگ شد و فرمود: چه جاهل و نادانید، آیا انتظار دارید من خدای دیگری به جز آن که شما را از چنگال فرعون رهایی بخشید بجویم؟

خدا حضرت موسی (علیه السلام) را دعوت کرد تا سی شب دور از مردم به نیایش او پردازد، حضرت موسی (علیه السلام) به جای خویش، حضرت هارون (علیه السلام) برادر خود را برای بنی اسرائیل برگماشت و به او برای اداره ی این قوم سفارش نمود، پس از سی شب به فرمان خداوند بر آن شب ها ده شب دیگر افزود، پس از سر آمدن چهل شب، تورات بر او نازل شد تا هادی آن روز قوم یهود باشد.

اما بنی اسرائیل تا، چند روزی از حضرت موسی (علیه السلام) به دور ماندند دوباره دلشان بهانه ی بت گرفت، شیادی، سامری نام، زر و زیورهای آنان را گرفت و گوساله ای زرین ساخت، آن چنان که در شرایط مخصوصی به تدبیر او، صدای گوساله از خود پنخس می کرد آن گاه به مردم که خردشان تنها در چشمشان گفت: این گوساله خدای موسی است، خدای شماست، باید بود آن را پرستید.

مردم، از یاد بردند که خدا نمی تواند جسمی باشد که در مکان و زمان بگنجد فراموش کردند که خدا می باید هادی آنان باشد، غافل از همه ی تعالیم حضرت موسی (علیه السلام)، گوساله ای

زرین را که دست ساخته ی سامری بود و برای کسی نفع و ضرری نداشت، به خدایی پذیرفتند. توجه نداشتند که این بت ساخته ی سامری برای آنان تنها گوساله و از فریاد می کشد و حال آن که اگر ممکن بود خدا در میان مردم ظاهر شود به هدایت و راهنمایی آنان می پرداخت و روشن است که از هدایت و راهنمایی تا فریاد بیهوده فاصله بسیار است.

و یهود، این چنین گمراه شدند و به نصیحت های حضرت هارون (علیه السلام)، توجهی نکردند.

وقتی که حضرت موسی (علیه السلام) بازگشت و آن انحراف عظیم را دید سخت افسرده دل گشت و آن مردم جاهل را سرزنش کرد.

به سامری فرمود: اینک بنگر که با خدای ساخته ی توجه می کنم آن را می سوزانم و خاکسترش را به دریا می پاشم، که خدای واقعی شما، تنها خدایی است که به هر آن چه هست بینا و داناست و جز او خدایی نیست.

و بدین گونه آن بت را در هم شکست و نابود ساخت.

گفتار الهی حضرت موسی (علیه السلام) در دل یهودان چندان اثر نداشت همواره بهانه می جستند و پیمان شکنی و پیمان شکنی می کردند اینان پس از حضرت موسی (علیه السلام) نیز کم تر به حق تسلیم شدند و به گفتار پیامبران و برگزیدگان خداوند بی اعتنا ماندند. به آنان ستم ها کردند و گروهی از آن پیامبران را کشتند حتی در کتاب

آسمانی خود نیز دست بردند و آن را تحریف کردند و تورات را به صورت امروزی آن در آوردند که ناکاملی های آن به اندازه ایست که نمی توان آن را یک کتاب آسمانی دانست.

ص: 180

درس هجدهم: مسیح (علیه السلام) پیامبر و بنده ی خدا

اشاره

ص: 181

زن عمران عقیم و نازا بود، اما از شوهرش شنیده بود که خداوند به او وعده ی پسری داده است که به قدرت و فرمان خدا می تواند مردگان را زنده کند و بیماران را نیز شفا بخشد. (1)

و چون ایمان داشت که خداوند بزرگ می تواند وسیله ی آن را فراهم آورد؛ از خدا خواست که به او فرزندی ببخشد.

خداوند دعای او را مستجاب کرد و او باردار شد و به شکرانه ی این موهبت و نعمت بزرگ نذر کرد که فرزند خود را به خدمت خانه ی خدا (بیت المقدس) بگمارد. (2)

فرزندی که به دنیا آمد دختر بود و چون مادرش او را دید گفت: بارالها این دختر است اما در عین حال به نذر خود وفا کرده او را مریم نامیدم (3) و او و فرزندانش را از شر شیطان در پناه توفیق قرار

ص: 183

1- مجمع البیان ج 2 ص 435 .

2- سوره ی آل عمران آیه ی 34 و مقتنیات الدرر- ج 2 ص 188

3- مریم به معنای زن عبادتکار است.

می دهم (1) زن عمران، مریم را به خانه ی خدا برد و به متولیان آن جا سپرد و چون این نوزاد دختر پیشوای ایشان عمران بود هر کسی میل داشت که به تربیت و کفالت او پردازد تا افتخار کفالت دختر عمران نصیب او گردد. سرانجام بین آنان نزاع در گرفت و برای حل اختلاف قرعه کشیدند؛ در میان متولیان بیت المقدس قرعه به نام حضرت زکریا (علیه السلام) در آمد. مریم تحت کفالت و تربیت حضرت زکریا قرار گرفت (2) و رفته رفته بزرگ شد و کاری جز عبادت و خدمت خانه ی خدا نداشت.

اخلاص و بندگی او به آن جا رسید که هر وقت حضرت زکریا (علیه السلام) به محراب مریم وارد شد نزد او غذایی - آسمانی - می یافت و با تعجب می پرسید این غذا از کجا برای تو رسیده است؟ مریم می گفت: از نزد خدا، همانا خدا به هر کسی که بخواهد بی حساب روزی می دهد. (3)

زکریا و یحیی (علیهما السلام)

همسر زکریا علیه السلام نیز همچون مادر مریم نازا بود، و به همین علت زکریا علیه السلام تا سال های پیری بی فرزند ماند. در این هنگام که زکریا علیه السلام در محراب مریم، ناظر مقام عنوی مریم بود و رحمت بی کران خداوند را بر او می دید،

ص: 184

1- مستفاد از سوره ی آل عمران آیه ی 35 - 34.

2- مجمع البیان ج 2 ص 436

3- سوره ی آل عمران آیه ی 37

آرزوی داشتن فرزند صالحی چون مریم او را بر آن داشت که دست نیاز به درگاه خدا بردارد و بگوید:

خدایا از تو می خواهم که فرزندی صالح و پاک به من عطا فرمایی فرزندی که مورد رضایت تو و وارث من و آل یعقوب باشد. (1)

حضرت زکریا (علیه السلام) در محراب مشغول نماز بود که فرشتگان به او گفتند خدا ترا به فرزندی به نام یحیی که از پیامبران صالح و پارسا است بشارت می دهد.

حضرت زکریا (علیه السلام) که پیری و فرسودگی خود و عقیم و نازا بودن همسرش را می دید (و در چنین شرایطی بچه دار شدن نعمتی بود که انتظار آن نمی رفت) با شوق و تعجب گفت:

خدایا با این شرایط که من و همسرم داریم چگونه به من فرزند عنایت می فرمایی؟ در پاسخش گفته شد:

این کار برای خدا آسان است مگر نه اینست که خداوند بزرگ تو را از نیستی به هستی آورده است؟ (2)

بدین ترتیب حضرت زکریا (علیه السلام) صاحب فرزندی شد که خداوند او را از پیش یحیی نامیده بود.

حضرت یحیی (علیه السلام) یکی از پیامبران الهی شد و در تمام عمر مردم را به ایمان و سعادت دعوت کرد و سرانجام به دست

ص: 185

1- مستفاد از سوره ی آل عمران آیه ی 39 و تفسیر المیزان ج 3 ص 190 و سوره ی مریم آیه ی 6 - 1

2- مستفاد از سوره ی آل عمران آیه ی 40 - 39 و سوره ی مریم آیه ی 9 - 7.

یکی از پادشاهان بنی اسرائیل که می خواست برخلاف حکم خدا با دختر برادر خود ازدواج کند و حضرت یحیی (علیه السلام) او را از این کار منع می کرد به شهادت رسید. [\(1\)](#)

عیسای مسیح (علیه السلام)

مریم - همان دختری که از آغاز کودکی در خانه ی خدا بزرگ شده بود و پیامبری بزرگ چون حضرت زکر یا تربیت او را به عهده داشت - روزی مشغول عبادت بود که فرشته ای به صورت انسان بر او ظاهر شد.

مریم که او را انسانی می پنداشت با ترس به خدا پناه برد، ولی فرشته به او بشارت داد: من از طرف پروردگار تو آمده ام که پسری پاک و پاکیزه به تو ببخشم.

مریم گفت:

چگونه؟ با آن که بشری با من تماس نگرفته و زناکار نبوده ام!

فرشته گفت: پروردگارت چنین فرموده است که این کار بر من آسان است، تا او را برای مردم آیت و نشانه ی رحمتان قرار دهیم.

مریم باردار شد و چون شوهر نداشت برخی از یاوه گویان درباره ی او سخن های زننده یی می گفتند که او را

ص: 186

آزرده می ساخت.

مریم برای رهایی از این رنج ها از اجتماع فاصله گرفت و ناچار به محلی دور دست رفت و در آن جا در انتظار تولد فرزند روزشماری می کرد.

سرانجام هنگام زایمان فرارسید و مریم از درد به درخت خرماي خشکی در بیابان پناه آورد و در همان جا بدون همدم و پرستاری نوزادش به دنیا آمد. تنهایی و درد و بیم آبرو و اندیشه ی آن که چگونه پاکدامنی خود را به مردم ثابت کند چنان مریم را اندوهگین ساخته بود که با خود می گفت:

«ای کاش پیش از این مرده و از یادها رفته بودم».

در این هنگام صدایی شنید که او را دلداری می داد:

«غمگین مباش، پروردگارت پایین پای تو جوی آبی گوارا روان ساخته است و ساقه ی درخت خشکیده را تکان بده تا خرماي تازه بر تو فرو ریزد. بخور و بیاشام و آسوده خاطر باش و اگر کسی از مردمان را دیدی به اشارت به او بفهمان که من نذر کرده ام روزه ی سکوت (1) بدارم و امروز با هیچ بشری سخن نخواهم گفت...»

معجزه ها و امدادهای غیبی یکی پس از دیگری مریم را قویدل می ساخت پس با خاطری آسوده همراه کودک خود به

ص: 187

1- در آن زمان رسم بود که نذر می کردند تا مدت معینی با هیچ کس سخن نگویند این کار را روزه ی سکوت می گفتند. (تفسیر المیزان ج 14 ص 44)

محل زندگی خویش بازگشت، مردم چون مریم را با کودکی که در آغوشش بود دیدند زبان به اعتراض گشودند و گفتند: «پدرت مرد بدی نبود و مادرت هم بی عفت نبود.»

مریم بی آن که سخنی بگوید به نوزادش اشاره کرد یعنی ماجرا را از او پرسید و پاسخ بگیرد.

آنان با تمسخر گفتند: چگونه با کودکی به این خردسالی سخن بگوییم؟

نوزاد مریم به قدرت خدا به سخن آمد و با بیانی روشن و صریح به آنان گفت:

«من بنده ی خدایم او به من کتاب داده و مرا به پیامبری برگزیده است و هر جا که باشم مرا خیر رسان و با برکت قرارداد است و به من سفارش کرده است که تا زنده ام نماز بخوانم و زکات بپردازم و مرا نسبت به مادرم مهربان قرار داده است...» (1)

منطق این کودک آن ها را مبهوت کرد و این آیت بزرگ تهمت و بدگمانی آنان را نسبت به حضرت مریم (علیه السلام) برطرف ساخت و دانستند که این نوزاد به خواست خدا بدون پدر به وجود آمده است و در آینده مقامی بلند و وظیفه ای بزرگ خواهد داشت.

نگرشی به وضع مردم، پیش از رسالت حضرت مسیح علیه السلام

پیش از ولادت حضرت مسیح، فلسطین در دست رومیان

ص: 188

1- سوره ی مریم آیه 32 - 16 و تفسیر المیزان ج 14.

بود، اما مردم فلسطین با آن که پشتیبانی نداشتند تا به «رهایی» نهایی دست یابند همواره با بیگانگان رومی در ستیز می بودند. این ستیزه ی مداوم، اوضاع مردم و فلسطین را برآشفته بود.

وضع اقتصادی خراب بود و مالیات های سنگین و ظالمانه بر این خرابی می افزود. مردم آزاده یا نگران و در بند بودند و یا در پیکار عمر می گذراندند آبادانی ها متوقف مانده و همه چیز بی پایه و سست شده بود حتی ایمان خود یهودیان؛ بطوری که دیگر پابند به دستورهای مذهبی نبودند.

شاید هم این سستی ایمان، ارمغان استعمار روم برای مردم فلسطین بود.

همیشه استعمار از همین ارمغان استفاده کرده و می کند زیرا در این نوع مبارزه دشمن نیازی به سلاح ندارد، مردمی که ایمان خود را از دست بنهند و بدهند بی آن که خود بدانند به تدریج نابود خواهند شد.

باری، در چنان شرایط و در آن عصر پر آشوب و آشفته، نیاز به یک رهبر آسمانی که مردم منحرف را اصلاح و از بدبختی ها و گمراهی ها نجات بخشد، کاملاً احساس می شد.

و چنین شد که به به مقتضای مهر و رحمت خدای مهربان، حضرت عیسی (علیه السلام) به دنیا آمد. ولادت آن گرامی همراه با شگفتی هایی بود که همه به والایی و شکوه مقام او گواهی می داد. و این ها اشاره هایی آسمانی بود بر این که او رهبری خدایی است و دست توانای خدا او را برای اصلاح جامعه و تربیت افراد و حمایت از مردم بی پناه به وجود آورده است.

انجیل بر شخص حضرت عیسی (علیه السلام) فرود آمد تا برنامه رهایی گمراهان باشد! (1)

حضرت عیسی (علیه السلام) رسالت خویش را اعلام داشت و در سطح گسترده‌ی به فعالیت پرداخت و در نجات بخشیدن یهود و نابود کردن ریشه‌های انحراف آنان، رنج‌ها برد و فداکاری‌ها کرد.

اما پیشوایان یهود که مقام و رتبه‌ی خود را دوست می‌داشتند و آن را با آمدن حضرت عیسی (علیه السلام) از دست رفته می‌پنداشتند و از رسالت او بیمناک بودند با مشورت همدیگر بر آن شدند که به پا خیزند و فتنه برانگیزند و از پیشرفت او جلوگیری کنند.

حضرت عیسی (علیه السلام) از نقشه‌ی آنان آگاه بود اما چون کوه استوار ماند و همچنان به ارشاد و راهنمایی پرداخت و مردم را از خرافه‌ها و تحریف‌هایی که در دین حضرت موسی (علیه السلام) به وجود آمده بود، آگاه گردانید.

در این راه، گاه یک انسان مریض را به اذن خدا شفا می‌داد، یا مرده‌ی بی‌راه را هم به اذن او زنده می‌کرد تا همگان در یابند که او از سوی خدا آمده و فرستاده‌ی خدای یکتای بی‌همتاست.

ص: 190

1- انجیل آسمانی از بین رفته و انجیل‌هایی که اکنون در دست مسیحیان است کتاب آسمانی نمی‌باشد.

روزاروز بر یاران و پیروان حضرت عیسی (علیه السلام) افزوده می شد اما هر چه اینان فزونی می یافتند، پیشوایان یهود نیز بر مخالفت خود می افزودند تا آن جا که مصمم شدند حضرت عیسی (علیه السلام) را به قتل برسانند.

اما خداوند او را از نظر آنان پنهان نگاه داشت و آنان دیگری را که با حضرت عیسی (علیه السلام) شباهت یافته بود، به اشتباه، بدار آویختند و همچنان در اشتباه ماندند و گمان بردند که حضرت عیسی (علیه السلام) را به دار آویخته اند.

این واقعیت در قرآن کریم صریحاً بیان شده است:

(وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِّنْهُ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا). (1)

نه او را کشتند و نه دار زدند، بلکه امر بر آن ها مشتبه شد و آن ها که درباره ی وی اختلاف کرده اند در این باره علم نداشته (از روی گمان چیزی می گویند) و از گمان پیروی می کنند یقیناً عیسی را نکشته اند بلکه خدای متعال او را به سوی خویش بالا برده است و خدا با عزت و حکیم است.

پس مسأله ی صلیب و پیرایه های غیر منطقی که بر آن افزودند - از این گونه که امروز مسیحیان می گویند: مثلاً همه ی

ص: 191

مردم ذاتاً گناهکارند گرچه در همه ی عمر گناهی نکرده باشند! و حضرت عیسی (علیه السلام) به عوض همه ی مردم مصلوب شده است تا بدینوسیله آنان را از عذاب جهنم و بازخواست برهاند-؛ (1) بی اساس است.

عیسای مسیح یا بنده ی خدا

آن چه از قرآن کریم و حتی از برخی اناجیل که فعلاً در دست مسیحیانست (2)، استفاده می گردد این است که مسیح همیشه خود را بنده ی خدا معرفی و خدا را عبادت و مردم را به یکتاپرستی دعوت می کرده است.

حضرت عیسی (علیه السلام) می فرمود: پرودگار من و شما خدای یکتاست او را بپرستید؛ راه راست همین است. (3)

حضرت عیسی (علیه السلام) هیچ گاه ادعای خدایی نکرده است و این که مسیحیان او را خدا می دانند و می خوانند از پیش خود ساخته اند.

نهر و در کتاب «نگاهی به تاریخ جهان» می نویسد:

مسیح مدعی الوهیت و خدایی نبود اما مردم دوست دارند که مردان بزرگ خود را به گونه ی خدا در آورند. (4)

حضرت عیسی (علیه السلام) چون دیگر پیامبران، انسانی بود که

ص: 192

1- طریق الحیات دکتر فندر آلمانی 138 - 135.

2- انجیل مرقس باب 12 بند 29.

3- سوره ی آل عمران آیه ی 51

4- ج 1 ص 200

از سوی خدا به او وحی می شد و برای هدایت و راهنمایی جامعه برانگیخته شده بود. اگر او معجزه داشت، پیامبران دیگر خدا نیز داشتند و اگر بدون پدر زاده شد، حضرت آدم (علیه السلام) نیز، بدون پدر و هم بدون مادر، خلق شد اما چرا هیچ کس از مسیحیان او را پسر خدا ندانستند؟

قرآن کریم می فرماید: «مسیح پسر مریم فقط پیامبر خدا بود، پیش از او پیامبرانی مانند او آمده و رفته بودند و مادر او زنی بسیار راستگو بود، او و مادرش هر دو غذا می خوردند»؛ (1) یعنی به لوازم حیات بشری، چون همه ی انسان های دیگر نیازمند بودند.

این حقیقت که در کلام روشن خدا - قرآن - آمده است، با خرد و عقل هم، موافق است زیرا بشری که چون دیگر افراد و مثل همه از خود هیچ توانایی ندارد و همانند مردم و پیامبران دیگر به لوازم زندگی بشری مثل غذا و خواب نیازمند است؛ به حکم خرد، سزاوار پرستش و عبادت نیست.

پس:

به حکم عقل،

و به تصدیق قرآن مجید،

و بنابر انجیل فعلی مسیحیان - انجیل مرقس - و به گفته ی مورخین بزرگ:

حضرت عیسی (علیه السلام) بنده و پیامبر خدا بود و هیچ گاه داعیه ی خدایی نداشت.

اما پس از حضرت عیسی (علیه السلام) آیین پاک او اصالت خود

ص: 193

را از دست داد و شرک و بت پرستی در آن راه یافت تا آن جا که ویل دورانت در کتاب تاریخ تمدن می نویسد: «مسیحیت شرک را از میان نبرده بلکه آن را پذیرفته است».⁽¹⁾

هر کس در عقاید مسیحیان مطالعه کرده باشد تصدیق خواهد کرد که این مورخ، یک واقعیت تاریخی را بیان کرده است؛ چرا که هم اکنون چنین عقایدی بین طرفداران حضرت مسیح (علیه السلام) رواج دارد:

1- عیسی عیسی از ذات خدا جدا شده است و مخلوق نیست و پسر خدا نامیده می شود.⁽²⁾

2- مسیح بشر بود اما بشری که خدا در او حلول کرد و جا گرفت.⁽³⁾

3- مسیح خود خداست که به صورت بشر در آمده است.⁽⁴⁾

اما همه می دانیم خدا جسم نیست تا مکان داشته باشد و یا جزیی از او جدا گردد و پسر خدا نامیده شود. و نیز با خرد در یافته ایم خدا مکان ندارد تا در چیزی بگنجد و حلول کند یا به صورت بشری در آید.

علاوه چگونه ممکن است خدای بی نیاز به خوراک و پوشاک نیازمند باشد؟!

پس اگر مسیحیان درست بیاندیشند، تصدیق خواهند کرد

ص: 194

1- کتاب سوم بخش 3 ص 239 - 240

2- تاریخ کلیسای قدیم ص 244.

3- نظام التعليم چاپ بیروت سال 1888 ج 2 ص 204.

4- نظام التعليم ص 189 - 201

که حضرت مسیح (علیه السلام) - چون همه ی پیامبران دیگر - بنده ی خدا است و مسأله ی الوهیت خدایی) او اساسی ندارد.

قرآن کریم می فرماید: «آنان که گفتند عیسی پسر مریم، خداست، کافر شدند. بگو چه کسی مالک چیزی است اگر خدا بخواهد که مسیح فرزند مریم و هم مادرش و همه کسانی را که در زمین می باشند نابود سازد؟ و پادشاهی آسمان ها و زمین و آن چه بین آن دو است خاص خداست آن چه می خواهد می آفریند و خدا بر همه چیز تواناست (1)».

سخنان دلنشین حضرت مسیح (علیه السلام)

پیامبر اسلام حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و اله) فرمود: که حواریون از حضرت عیسی علیه السلام پرسیدند: با چه کسی معاشرت کنیم؟ فرمود: با آن کس که دیدارش شما را به یاد خدا بیفکند و گفتارش بر دانش شما بیفزاید و کردارش شوق شما را به امر آخرت زیاد گرداند. (2)

امام صادق علیه السلام فرمود: حواریون از حضرت عیسی (علیه السلام) خواستند که آنان را راهنمایی کند آن گرامی فرمود:

موسی کلیم (علیه السلام) به شما گفت: به نام خدا سوگند دروغ نخورید و من می گویم به نام خدا حتی به راست هم سوگند نخورید

ص: 195

1- سوره ی مائده آیه ی 17.

2- کتاب کافی ج 1 ص 39.

حواریون راهنمایی بیشتری خواستند فرمود:

پیامبر خدا موسی به شما گفت: زنا مکنید و من دستور می دهم: حتی به آن نیندیشید چرا که هر کس فکر «زنا» در سر پیرورد، چونان کسی است که در سرای نقاشی شده بی آتش برافروزد که دود؛ آن نقش ها را تیره می سازد اگر چه اتاق نسوزد. (1)

حضرت امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود:

مسیح پسر مریم می گفت: خوشا آن که سکوت او اندیشمندی و نگاهش پندیابی است... و بر کردارهای ناشایسته ی خویش بگریزد و آدمیان از دست وز باش آسوده باشند. (2)

راهبر گرامی امام صادق (علیه السلام) فرمود:

حضرت عیسی به یاران خویش می فرمود: ای فرزندان آدم! از دنیا به سوی خدا بگریزید و دل بر آن نبندید که تنها برای دنیا ساخته نشده اید چونان که آن نیز برای شما شایستگی ندارد؛ و در آن نمی مانید و آن نیز برای شما باقی نمی ماند. چه بسیار کسان را که غافل ساخته و از پا در آورده است هر که بدان خوشبین باشد و اطمینان ورزد زیان خواهد دید هر که آن را دوست بدارد و در پی آن باشد، هلاک خواهد شد. (3)

از همان گرامی نیز رسیده است که: مسیح (علیه السلام) به

ص: 196

1- بحارج 14 ص 331

2- بحارج 14 ص 320

3- بحارج 14 ص 288

پیروان خویش می فرمود: از نگاه کردن به زن دیگران پرهیزید که بذر تلخ شهوت را در دل انسان می پاشد و همین برای هلاکت کافی است.

دریغا برای آن که عیش دنیا هدف او، و گناهان کردار او باشد.

هیچ می دانید چگونه فردا و به هنگام رستخیز در پیشگاه خدا رسوا خواهد شد؟ [\(1\)](#)

ص: 197

1- بحارج 14 ص 324

درس نوزدهم: محمد (صلی الله علیه و اله) فروغی که در تاریکی ها درخشید

اشاره

ص: 199

جهان پیش از اسلام

وضع آشفته ی جهان پیش از اسلام در آینه ی راستین تاریخ آشکارا به چشم می خورد:

خطوط تیره ی فساد، ستمبارگی، خونریزی، بت پرستی در این آینه به وضوح، هویدا است.

پیش از اسلام، گویی بشریت به لبه ی پرتگاه سقوط نیستی خم شده بود و هر لحظه بیم آن می رفت که در غلتد و نابود شود.

مذهب و عقاید مردم

در شبه جزیره ی عربستان:

اعراب پیش از اسلام، دل به بت سپرده بودند و همگونی آن چه دور خود به چشم سر می دیدند، بت می ساختند و بر آستانه ی آن نه تنها سر می سپردند و سجده می بردند بلکه هر چه داشتند حتی بخشی از محصولات کشاورزی را به بت ها وا

ص: 201

می گذاشتند. (1) معتقد بودند جز زندگی دنیا حیات دیگری وجود ندارد. (2) آشکار است: آنان که زبونی بت ها را - که به خدایی برگزیده بودند- نمی دیدند، چگونه می توانستند به رستاخیز و حقیقت آن پی ببرند!؟

پس چه جای شگفتی است اگر اینان «خانه ای را که ابراهیم به فرمان خداوند و بنام او ساخته بود»؛ قرارگاه بت های رنگارنگ خویش کرده بودند؟ (3)

در ایران:

در ایران نیز ادیان گوناگونی رواج داشت ولی آن چه بیشترین مردم بدان گرویده بودند، دین زرتشتی - دین رسمی ایران بود.

اگر بپذیریم که «زرتشت» پیامبر بوده و آیینی بر اساس «توحید» داشته است؛ نیز باید بدانیم که آموزش های راستین او با گذشت روزگاران دگرگون شد. رفته رفته در راه سودهای طبقات حاکمه تغییر مسیر و حتی تغییر شکل یافت و تغییر ماهیت نیز.

شعارهای کلی و خوش معنای آن، نقابی شد تا در زیر آن اساس و اصولش را مغ ها و پیشوایان مذهبی به نفع خویش و طبقات حاکمه دگرگون سازند و چنان شد که «توحید» در آن به شرک گرایید و دیگر آن تعالیم پاک و شیرین و نغز نماند و

ص: 202

1- سوره ی انعام آیه ی 136.

2- سوره ی جاثیه آیه ی 24.

3- ملل و نحل شهرستانی ج 2 ص 237 - تاریخ یعقوبی ج 1 ص 224

خدایان باستانی اعصار نخستین اقوام آریایی، بار دیگر در بین زرتشتیان زنده شدند و جان گرفتند.

«جان- ناس» می نویسد:

یازارتاها همان خدایان بسیار کهن باستانی اعصار اولیه ی اقوام آریایی هستند که دیگر بار در- اوستا - کتاب «یشت» Yasht خود نمودند، از جمله «وایو»vayuخدای باد است، ولی مهم تر و باشکوه تر از آن همه «میترا» Mitra (خدای مهر) است که در نصوص اخیره ی اوستا به عظمت ذکر شده است، میترا در نظر مردم عوام خدای بزرگ نور و روشنایی شناخته شد که راستگویان را پاداش می دهد و از آنان که از او یاری جویند دستگیری می کند کار به جایی رسید که زرتشتیان گفتند که اهورامزدا خود نیز به درگاه میترا قربانی نیاز می کند مردم ایران نه تنها برای اهورامزدا شرکاء و انبازهایی قرار دادند بلکه از حدود معتقدات قدیم آریایی اجدادی خود فراتر رفتند.

پرستش عناصر طبیعت از جمله آفتاب و آتش- آذر- در میان زرتشتیان بسیار رایج شده بود و بهمین جهت ساسانیان، هنگامی که روحانیون عیسوی را به ترک آیین خود وا می داشتند شرط می کردند که بجای معبود سابق، خود خورشید را بپرستند و این نکته در رسائل شهدای سریانی بکرات تصریح شده است.

شاهپور دوم به سیمون برصعی قول داد که بر جان او

ببخشاید، بشرط آن که آفتاب را ستایش کند. (1)

جان، درباره ی پرستش آتش، می نویسد: پرستش آذر از رسوم و آداب بسیار قدیم ایرانیان است و دارای اهمیت خاصی بوده است. (2)

آذر- آتش - در بین خدایان - علاوه بر مقام الوهیت کم کم به مقام فرزندى اهورامزدا رسید. (3)

در کتاب «سدر» که احکام مذهبی زرتشتیان را شرح می دهد می نویسد:

«همه بهدینان را بایسته است هر روز سه بار خورشید نیایش کردن... و ماه را و آتش را نیز همین است پس واجب است در دین بهی همه را نیایش بجای آوردن». (4)

در روم:

وضع دین در روم نیز چنان بود که در ایران:

مسیحیت، ماهیت اصل خویش را از کف داده و به شرک و خدایی افانیم سه گانه، چسبیده بود.

در فرانسه، بریتانیا و اسپانیا هم به خدای یگانه اعتقاد نداشتند.

در هندوستان هم دین های گوناگون رواج داشت و از

ص: 204

1- ایران در زمان ساسانیان ص 164.

2- تاریخ جامع ادیان ص 301.

3- ایران در زمان ساسانیان ص 168

4- کتاب (سدر) در نود و پنجم ص 124.

همه بیشتر بت پرستی رایج بود.

اختلاف طبقاتی و تبعیض نژادی

در ایران مردم طبقه بندی شده و هر طبقه از حدود و امتیازهای ویژه بی برخوردار بودند. بیش از همه، طبقه ی منتسب به هیأت حاکمه، امتیاز داشتند.

طبری مورخ مشهور می نویسد: فاصله ی طبقه ها چنان بود که حتی در زمان انوشیروان خواندن و نوشتن برای طبقه ی زحمتکش کشاورز و کارگر، آزاد نبود.

این تبعیض در جامعه ی آن روز چنان چشمگیر و زننده و غیر انسانی بود که حتی؛ فیلسوفان رومی را که به شایعه ی «علم دوستی و عدالت نوشیروان» به ایران پناه آورده بودند؛ آزد و ایران را ترک کردند. (1)

در شاهنامه نیز تصاویری روشن از آشفتگی روزگار نوشیروان به چشم می خورد و از همه روشنتر داستان پیر کفشگر است:

نوشیروان با سپاه روم در گیرودار نبردی سهمگین و سخت بود؛ در ناحیه یی میان «عموریه» تا «حلب».

هنگامی که زبانه های شعله ور آتش جنگ، به دروازه های «دژ سقیلا» - قرارگاه ایران سپاه- در رسید؛ سیصد هزار

ص: 205

1- ایران در زمان ساسانیان تألیف پرفسور کریستین سن ترجمه ی رشید یاسمی ص 460.

سپاهی ایرانشهر (1) با کمبود پول و توشه و سلاح، دست بگریبان شد.

فریاد از مردم برخاست که:

«سپه را درم باید و دستگاه *** همان اسب و خفتان و رومی کلاه»

نوشیروان از اندیشه ی این کمی و کاستی بیمار شد و بزرگم هر را فراخواند و گفت هم اکنون به مازندران (2) برو و از تنخواه و توشه و سلاح هر چه هست گرد کن و با خود بیاور!

اما او که خطر شکست را نزدیک و راه مازندران را دور می دید به یاد نوشیروان آورد که:

«سوی گنج ایران دراز است راه *** تهیدست و بیکار ماند سپاه»

و افزود که: پیشنهاد می کنم با «قرضه ی ملی» این مشکل را از پیش پای برداریم.

شاه رأی او را پسندید و دستور داد که چنان کند.

بزرگمهر، مرد خردمند فرزانه ی خوبچهری برگزید و به نزدیک ترین شهرها گسیل داشت تا از توانگران آن نواحی، توشه و سلاح فراهم آورد.

فرستاده بهنگام جستجو از وجود کفشگری آگاه شد که با آن که از طبقه ی زحمتکشان بود، به تنهایی می توانست همه ی آن نیازها را برآورد و با خرسندی حاضر بود چنان کند، اما تنها

ص: 206

1- ایرانشهر نام قدیمی کشور ایران است.

2- مازندران غیر از مازندران کنونی است

آرزوی آن بود که شهریار ایران «حق تحصیل» که ویژه ی طبقه ی حاکمه و ممتاز بود: به یگانه پسرش اعطا فرماید:

«بدو کفشگر گفت: کای خوبچهر! *** نرنجی بگویی به بوذرجمهر

که اندر زمانه مرا کودکی است *** که آزار او بر دلم خوار نیست

بگویی مگر شهریار جهان *** مرا شاد گرداند اندر نهان

که او را سیارم به فرهنگیان *** که دارد سرمایه و هنگ آن»

فرستاده بازگشت و پیغام رسانید.

بزرگمهر نزد خسرو انوشیروان رفت و گفت:

«فرستاده گوید که: آن مرد گفت: *** - که شاه جهان با خرد باد جفت -

یکی پور دارم رسیده به جای *** به فرهنگ جوید همی رهنمای

اگر شاه باشد بدین، دستگیر *** که این پاک فرزند گردد دبیر،

ز یزدان بخواهد همی جان شاه *** که جاوید بادا، سزاوارگاه»

انوشیروان، خواسته ی او را بی شرمی بزرگی دانست و نیز خیانتی به ناموس طبقاتی! و با همه ی نیازی که در آن هنگام می داشت، از عطای او در گذشت.

ص: 207

و آن گاه به بزرگمهر نهیب آورد و:

«بدو گفت - شاه-؛ ای خردمند مرد *** چرا دیو چشم ترا خیره کرد

برو همچنان باز گردان شتر *** مبادا کز «او» سیم خواهیم و در

چو «بازارگان بچه» گردد دبیر *** هنرمند و با دانش و یادگیر

چو فرزند ما بر نشیند به تخت *** دبیری بیایدش پیروز بخت

هنر یابد از مرد موزه فروش *** سپارد بدو چشم بینا و گوش

بدست خردمند مرد نژاد *** نماند جز از حسرت و سرد باد

به ما بر پس از مرگ نفرین بود *** چون آیین این روزگار این بود

نخواهیم روزی، جز از گنج داد *** درم زو مخواه و مکن رنج یاد

هم اکنون شتر باز گردان ز راه *** درم هرگز از «موزه دوزان مخواه» (1)

همچنین در روم و هندوستان طبقه بندی شده بود و حق مالکیت زمین، بازرگانی و تخفیف مالیات ویژه ی اشراف بود.

ص: 208

1- نقل از فردوسی شاهنامه، چاپ سنگی امیر بهادر، خط عماد الکتاب 1326 هـ - ق

باری، در آن عصر مردم جهان از نظر نژاد بر هم می بالیدند و خود را از دیگران برتر و والاتر می پنداشتند.

جایگاه زن در جوامع پیش از اسلام

در نظر اعراب: کالایی بود در شمار ثروت پدر یا شوهر یا پسر و او را پس از مرگ چون اموال دیگر به میراث می گذاردند و به ارث می بردند. (1)

از داشتن دختر عار داشتند و برخی قبائل این ننگ را به دست خویش زنده در گور می نهادند. (2)

در ایران نیز، نظام طبقاتی منحص، وضع بهتری را برای زن به وجود نیاورده بود.

و در یونان، زن موجودی بود جاودانه پلید، زاده ی شیطان و همگونی ی حیوان. چنان که در هند نیز، در سراسر عمر تحت سر پرستی پدر یا شوهر و یا پسر می بود و می بایست شوهر را خدا، سرور، ارباب خطاب کند و چون بردگان حق مالکیت و نیز پس از مرگ شوهر حق شوهر کردن نداشتند و رسم پلید ساتی Sati - سوزاندن زنان بیوه با جسد شوهر - از رسوم رایج آن سامان بود.

در ژاپن نیز زنان در سراسر عمر زیر سر پرستی پدر یا شوهر یا پسر بودند و دختران از ارث سهمی نداشتند.

در چین هم، پدر خانواده چنان قدرت داشت که می توانست زن و فرزندان خود را به کنیزی و غلامی بفروشد و

ص: 209

1- تاریخ ویل دورانت ج 11 ص 8.

2- سوره ی نحل - آیه ی 59 - تاریخ ویل دورانت ج 11 ص 7.

حتی گاه می توانست بکشد.

ویل دورانت قطعه شعری را از یکی از شعرای چین قدیم نقل می کند که آکنده از رنج زنان چین است:

«... زن بودن چه غم انگیز است!

در زمین چیزی چنین کم بها وجود ندارد.

... هنگامی که دختری به دنیا می آید، شکوفه ی شادی بر لبان و چهره ی کسی نمی شکوفد...» (1)

در آن جامعه، دختر ارزشی نداشت و گاه آن را در بیابان به گرازان طمع طلب می سپردند. (2)

رومیان نیز زن را مظهر کامل اهریمن و همه ی ارواح موذی می دانستند و آنان را چون کودکان زیر سر پرستی خود می گرفتند.

باری، همه ی جوامع آن روز در هر زمینه یی، به تاریکی و فساد و بیدادگری فرو رفته بود. در همه ی جهان نقطه یی روشن و تابناک به چشم نمی خورد و اگر چه میل به صلاح و نیکی در ژرفای فطرت هایی هنوز کور سو می زد و نیمرنگی مات بر جای مانده بود آن هم در زمینه ی رنگ های سیاه و تیره ی پستی ها، شهوات و بیدادگری ها از یکسو و خطوط برجسته ی فقر و مذلت از دیگر سو، گم شده بود و نمی توانست راه گشای جویندگان روشنی و پاکی و سعادت باشد... تاریکی چون ابری غلیظ و ضخیم بر آسمان زندگی روزمره ی همه ی جوامع آن روزگاران فرو خفته بود

ص: 210

1- تاریخ تمدن ویل دورانت بخش سوم ص 1063 - 1068

2- تاریخ تمدن ویل دورانت بخش سوم ص 1063 - 1068

و ظلمت چنان دهشتنا و مقتدر، حاکم بود که تنها طلوع خورشیدی تابان می توانست آن تیره گی ها را پیراکنند...

آن تیرگی ها در عربستان بیش از هر جای دیگر چیرگی داشت؛ گویی اینان تا ژرفای پستی و فساد پیش تاخته بودند.

وضع آن روزگاران را از زبان بهترین مردمان، علی (علیه السلام) بشنویم:

«... شما ای گروه عرب! پیش از این، پیرو بدترین کیش بودید و در بدترین جایگاه به سر می بردید: در سنگلاخ ها و میان مارهایی که گویی به جهت کر بودن، از آواها نمی رمیدند.

آب تیره می نوشیدید و غذای نامطبوع می خوردید و خون یکدیگر را می ریختید و از خویشاوندان دوری می کردید.

بت می پرستیدید و از گناهان اجتناب و دوری نمی کردید...» (1)

تولد محمد پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله)

محمد (صلی الله علیه و آله) جمعه ی 17 ربیع الاول سال 53 قبل از هجرت (2) در سرزمین مکه چشم به جهان گشود.

پدرش عبدالله از فرزندان حضرت اسماعیل بود که پیش از آن که نوزاد خود را ببیند، چشم از جهان فرو بست، مادرش آمنه از زنان پارسای آن زمان بود.

ص: 211

1- نهج البلاغه - عبده - چاپ مصرص 62 خطبه 25 - چاپ فیض ج اول ص 83 خطبه 26

2- مطابق با سال 570 میلادی

محمد (صلی الله علیه و آله) را به یکی از زنان پاکدامن به نام «حلیمه» سپردند تا او را شیر دهد و نیز پرستار او باشد.

یک روز محمد (صلی الله علیه و آله) که هنوز سنش از چهار سال در نگذشته بود از حلیمه خواست که همراه برادران همشیر خویش، به صحرا برود، حلیمه می گوید: فردای آن روز، محمد را شستم و خرمن گیسوانش را روغن زدم، به چشمانش سرمه کشیدم و یک مهره یمانی (1) بر نخ آویختم و به گردش انداختم تا از دیو صحرا او را گزندی نرسد! اما محمد مهره را از گردن باز کرد و چنین گفت: ما در جان آرام باش! خدای من با من و مرا نگاهبانست، (مَهْلًا يَا أُمَّةَ فَإِنَّ مَعِيَ مَنْ يَحْفَظُنِي). (2)

آری او از کودکی مورد عنایت و لطف خدا بود و پیوسته به یاری فرشتگان و به کمک الهام، به کارهایی که به هنجار بود، راهنمایی می شد.

رفتار و گفتار محمد (صلی الله علیه و آله) در کودکی چنان بود که نظر همه ی افراد را جلب می کرد. در جوانی نیز از آن چه مردم آن محیط بدانها آلوده بودند بر کنار بود. در مجالس غزل خوانی و پایکوبی آنان شرکت نمی کرد. می نمی خورد، بت ها را دشمن می داشت، راستگو و درست کار بود. سال ها پیش از پیامبری، مردم او را امین می نامیدند. دلی پاک و فکری درخشان و نهادی الهی و آسمانی داشت، سالی یک ماه به غار «حرا» می رفت و با خدا

ص: 212

1- سنگی است سیاه دارای خال های سفید و زرد و سرخ که در معدن عقیق پیدا می شود. فرهنگ عمید.

2- بحار الانوار ج 15 چاپ جدید ص 392.

رازها داشت و نیازها. در پایان ماه پیش از آن که به خانه باز گردد به کعبه می رفت و هفت بار یا بیشتر طواف می کرد آن گاه به خانه خویش باز می گشت.

در سن چهل سالگی، هنگامی که در کوه حراء به عبادت مشغول بود، به مقام رسالت برانگیخته شد.

پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) تا سه سال فرمان نیافت که مردم را آشکارا به اسلام بخواند و در این مدت تنها چند نفر به آن حضرت ایمان آوردند. از مردان، نخستین کسی که به آن حضرت گرایید و گروید حضرت علی (علیه السلام) بود و از میان زنان خدیجه (1). پس از سه سال که فرمان یافت آشکارا مردم را به اسلام دعوت کند؛ خویشان خود را به میهمانی خواند. حدود چهل تن از آنان گرد آمدند غذایی که پیامبر (صلی الله علیه و آله) تهیه دیده بود از اندازه ی اشتهای یک نفر بیش نبود اما بقدرت خدا آن غذای کم همه را سیر کرد و این امر باعث شگفتی شد. ابولهب بی آن که در گفته ی خود بیندیشد گفت: محمد جادوگر است. آن روز خویشاوندان، پیش از آن که پیامبر صحبتی کند، پراکندند روز دیگر آنان را باز خواند پس از صرف غذا و پذیرایی گفت: فرزندان عبدالمطلب! هیچ جوانی در قوم خود بهتر از آن چه من برای شما آورده ام، نیاورده است. من برای شما نکویی دنیا و رستخیز آورده ام. از خدا فرمان یافته ام که شما را به سوی او بخوانم. از شما کدام یک مرا یاری می کند تا برادر و جانشین من گردد؟ کسی جز علی

ص: 213

(علیه السلام) پاسخ نداد. آن حضرت دست بر شانه ی علی نهاد و گفت: این، برادر و وصی من در بین شماست. سخنش را بشنوید و او را اطاعت کنید. (1)

و نیز یک روز، از کوه صفا بالا رفت و مردم را نزد خود خواند و گفت: مردم! اگر به شما بگویم دشمنی، بامداد یا شامگاه امروز بر شما فرود می آید مرا باور خواهید داشت؟ همه با هم گفتند: آری فرمود من شما را از عذابی سخت که زود بر شما فرود می آید بیم می دهم. ابولهب از ترس آن که سخنان آن حضرت در دل حاضرین اثر کند سکوت را شکست و به آن حضرت گفت: ما را برای شنیدن همین حرف ها در این جا گرد آوردی؟

باری، پیامبر اسلام دعوت خود را با شعار توحید و یگانه پرستی آغازید و مسأله ی توحید را اساس همه ی عقاید دیگر قرارداد و مردم را با خدایی که به انسان از خود انسان نزدیک تر است؛ آشنا ساخت و هر گونه شرک و بت پرستی را الغاء و در محیط مکه انقلاب عظیمی بر پا و افکار مردم را به آیین خود جلب کرد. گرچه قریش از پیشرفت او ناراحت بود و در بازداشتن او از تبلیغات و حتی گاه در راه کشتن او بسیار کوشید، اما به یاری و یآوری پروردگار و با تدبیر و پایداری آن حضرت، همه گونه شکنجه ها و آزارها و نقشه های آنان بی اثر ماند و نقش بر آب شد و روز به روز دعوت اسلامی و نیز پذیرش مردم، حتی آنان که از خارج مکه در می رسیدند گسترده می شد و مردم

ص: 214

این دعوت خدایی را با جان به پاسخ بر می خاستند.

سال یازدهم بعثت، چند تن مدنی از قبیله ی «خزرج» برای برگزاری مراسم حج به مکه آمدند. پیامبر آنان را به اسلام دعوت کرد و ایشان پذیرفتند. با این وعده که: ما چون به شهر خود باز گردیم مردم خویش را به دین تو می خوانیم. آنان به مدینه رفتند و دعوت پیامبر (صلی الله علیه و آله) را در مدینه منتشر ساختند سال دیگر 12 تن از مردم مدینه در «عقبه» با پیغمبر اسلام (صلی الله علیه و آله) بیعت کردند که: به خدا شرک نیاورند، دزدی نکنند، زنا نکنند، فرزندان خود را نکشند، بر کسی افترا نیندند، در هر کاری که آن حضرت بدان اشاره کند نافرمانی نوزند. آن گاه پیامبر مردی را بنام «مصعب» برای آموزش قرآن همراه آنان فرستاد و بدین گونه در مدینه گروهی بزرگ به آن حضرت ایمان آوردند.

هجرت محمد (صلی الله علیه و آله)

پیامبر تا سال سیزدهم بعثت، در مکه مردم را به اسلام خواند و در برابر هر گونه آزار قریش استواری می فرمود سرانجام چون دانست قریش بر آنست که با نقشه یی عجیب او را به قتل برساند، به امر خدا حضرت علی (علیه السلام) را به جای خود در بستر خوابانید و شبانه مکه را ترک گفت و به غاری پناه برد و بعداً از آن جا به مدینه هجرت کرد.

هجرت نبوی فصلی کاملاً نو، در تاریخ اسلام گشوده و از این رو پیشرفت شگفت انگیزی نصیب اسلام گردید. به همین جهت هجرت آن حضرت مبدأ تاریخ مسلمانان شد.

با حضور پیامبر در مدینه، قبیله ی «اوس» و «خزرج» در سایه ی تعالیم اسلام برادرانه به زندگی پرداختند و صفا و صمیمیت شگرفی بین آنان برقرار شد.

درستی کردار حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) و ویژگی های روحی و اخلاقی او و فطری بودن آیین پاک او، باعث آمد که مردم دسته دسته به اسلام متمایل شوند و سرانجام به او بگروند.

پیامبر اسلام از مردم و با مردم بود و از آنان فاصله نمی گرفت و در سود و زیان مردم، خود را سهیم می دانست، از ظلم و تجاوز شدیداً انتقاد و پرهیز و از آن جلوگیری می کرد. تمام اصولی که در راه رشد زنان موثر بود بیان می فرمود و از ستم هایی که پیش از اسلام نسبت به آن ها می شد؛ جلوگیری می کرد و در همان حال با بی عفتی و افسار گسیختگی آنان سخت مخالف بود. بلکه می خواست بر اساس مقررات صحیح اسلامی، زنان به رشد واقعی نائل گردند.

از حقوق بردگان دفاع می کرد و برای آزادی آنان برنامه های وسیع و جامعی داشت. پیامبر اسلام اجتماعی به وجود آورد که در آن سفید و سیاه، ثروتمند و فقیر، بزرگ و کوچک همه برابر بودند و می توانستند از مزایای «انسان بودن» برخوردار باشند. در آن محیط، دیگر مسأله ی «تبعیضات نژادی» مطرح نبود بلکه ملاک برتری و فضیلت علم، تقوی، فضائل انسانی و مکارم اخلاقی بود.

به نمونه یی روشن از آثار تعالیم بلند پیامبر بیندیشید:

«جویر جوانی بود تهیدست و اندک زشت گونه که به

شوق اسلام به مدینه آمده و به اسلام گرویده بود.

پیامبر، نخست او را در مسجد و آن گاه در «سقیفه» که به دستور آن حضرت بنا شد و صفا نامیده می شد جای داد و گاه از او سرکشی می فرمود.

یک روز به او فرمود: خوب است تن به زن سپاری و همسر برگزینی تا پاکدامنی خویش نگهداری و زندگی خود را به سامان آری!

- پدر و مادرم فدای تو باد، من که آواره بی تهیدستم و زشت رو در، کدام زن این رغبت خواهد بود که مرا به همسری برگزیند؟ به ویژه که از تبار بزرگی نیز نیستم.

- جویر با آمدن اسلام اشرافیت جاهلیت و همه ی معیارهای بزرگی آن دوره درهم کوبیده شده و فرو ریخته است، سیاه و سفید، عرب و عجم همه از آدم به وجود آمده اند و آدم را خدا از گل آفرید بنابراین امروز سیاهی و سپیدی و... نیز حتی موجب نقص و فزونی نیست... گرامی ترین مردم نزد خدا کسی است که پرهیزگارتر باشد.

هم اکنون به خانه ی «زیاد» برو و دخترش «ذلفاء» را از جانب من برای خویش بخواه!

او همان کرد که پیامبر فرموده بود اما «زیاد» که از بزرگان و اشراف انصار بود باور نکرد و گفت:

- ما دختران خود را تنها به هماوردان و همشأن های خویش می دهیم - و پیامبر نیز خود این موضوع را می دانند-

پس تو باز گرد تا من به ملاقات آن گرامی بروم و عذر خود به ایشان باز گویم.

جویر بازگشت اما از خشم پیش خود فریاد برداشت که: «سوگند به خدا، نه قرآن و نه پیامبر چنین نگفته اند که باید دختر را به کسانی داد که از جهت تبار و ثروت، همگونه باشند».

ذلفاء، صدای جویر را می شنید، پدر را فرا خواند و پرسید:

- مگر به این جوان چه گفتی که بر آشتی؟

- او گفت: «پیامبر مرا فرستاده است تا دخترتان را به عقد من درآوری».

- جویر دروغ نمی گوید، او را باز گردان و خود نزد پیامبر برو تا موضوع برای تو روشن گردد.

زیاد همان کرد که دختر گفته بود: جویر را با عذرخواهی باز گردانید و خود نزد پیامبر شتافت و گفت:

- جویر از سوی شما پیامی آورده است؛ خواستم شما را به یاد آورده باشم که ما انصار دختران خود را جز به افراد همشان خویش آن هم از قبیله ی انصار، تزویج نمی کنیم.

- جویر مردی است گرویده و مؤمن، مرد با ایمان همشان زن با ایمان است، او را به همسری دختر برگزین.

آن گاه زیاد به خانه بازگشت و دستور پیامبر را برای دخترش باز گفت.

دختر گفت: پدر! سر پیچی از فرمان پیامبر، کفر است،

من با میل حاضرم، پس جویر را به دامادی بپذیر!

زیاد، جویر را به میان افراد قبیله آورد و بر اساس دستور اسلام او را به همسری دختر در آورد و حتی کابین دختر را از مال خویش داد و نیز خانه بی با همه ی لوازم بدیشان سپرد تا روزگار را به شاد کامی بگذرانند. (1)

آری، این درخشش خیره کننده، این منبع نور گرمابخش در همه ی دل ها چراغی فروزنده برافروخت که جان های پاک را همواره هدایتگر راه روشن توحید باشد... و چنین شد که جان های تیره ی مردمانی که از تیرگی های آن روزگاران به ستوه آمده بودند، چون پروانگان به سوی این مشعل فروزان هدایت، بال گشودند و در پناه برنامه های ارجمند نورانی قرآن دسته دسته به سوی اسلام روی آوردند...

«یونس ویلی به» می نویسد: (2)

(... محمد (صلی الله علیه و آله)، دینی تهذیب یافته به سوی همه ی جهانیان آورد.

او نماینده ی عنایات پروردگار بود.

خدای آگاه او را برانگیخت تا مسیحیان گمراه شده را بیاگاهاند. بت ها را خرد کند و ایرانیان را به یکتاپرستی دعوت کند. او آیین پاک «خداشناسی» را از دیوارهای چین تا کرانه های اسپانیا بگسترانید.

آیین محمد، چنان خردمندانه است که در تبلیغ آن هیچ

ص: 219

1- فروع کافی ج 5 کتاب نکاح ص 340-341.

2- زندگی محمد ص 177

نیازی به کار برد شمشیر و زور نیست، کافی است که اصول آن را درست به مردم بفهمانند تا همه با جان بدان بگردند. اصول دین او چنان با خرد روشن انسانی سازگار است که در زمانی کم تر از نیم قرن اسلام تا سویدای دل های نیمی از مردم روی زمین؛ فرو شد و گسترد و جای گرفت...»

ص: 220

درس بیستم: محمد (صلی اللہ علیہ و آلہ) پیامبری کہ از پیش او را می شناختند

اشاره

ص: 221

پیامبران روزگاران کهن - که بر همه شان درود خدا باد به ویژه حضرت موسی و حضرت عیسی (علیهما السلام)، به پیروان خویش، ظهور اسلام را نوید داده بودند تا آن جا که حتی پاره یی از ویژگی های پیامبر اسلام در کتاب های آسمانی آنان آمده بود از این رو یهود و نصاری - و پیروان ادیان دیگر چونان کسانی که کشتی «بادبان گسسته» و «لنگر شکسته ی» خویش را در خطر غرقاب ببینند، چشم به ساحل نجات آینده می داشتند، و ظهور اسلام را انتظار می بردند. (1)

حتی عده یی از یهود؛ جایگاهی را بین کوه عیر و کوه احد (2) که در کتابهای خودشان، «مرکز حکومت اسلامی» نامیده شده بود با جستجوی بسیار یافتند و بدانجا کوچیدند و در

ص: 223

1- سیره ی ابن هشام ج 1 ص 226 و 211.

2- عیر کوهی است در جنوب مدینه واحد در شمال آن «الجبال زمخشری ص 8 و 100»

قرآن گواه راستین همین معناست که انجیل و تورات ظهور پیامبر اسلام را خبر داده بودند:

(الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ). (2)

(از یهود و نصاری، آن دسته در رحمت خدایند که به پیامبر درس ناخوانده ایمان آورند و) - از او که اوصاف و نشانی را - در تورات و انجیل خود، نوشته می یابند پیروی کنند.

پیامبری که ایشان را به نیکی ها بر می انگیزد و از زشتی ها باز می دارد، پاکیزه ها را برایشان حلال و پلیدی ها را حرام می کند، پیامبری که بارها و بند و زنجیرهای تکالیف پر مشقت و گران را از دوش و دست و پای ایشان بر می دارد.

آنان که به این پیامبر ایمان آورده، گرامیش داشته و یاریش کرده اند و از برنامه های نورانی او پیروی نموده اند به یقین رستگارانند.

(مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ

ص: 224

1- روضه ی کافی ص 308

2- سوره ی اعراف آیه ی 157

بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيَّمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَى عَلَى سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا) (1)

محمد (صلی الله علیه و آله) رسول خداست و آنان که در جبهه ی اویند، با دشمنان اسلام سخت گیر و با یکدیگر مهربانند.

آنان - فقط خدای را - به کرنش، تن برکوع می برند و سر به سجده می سپرند.

رحمت گسترده و خوشنودی او را می جویند و بر جبینشان اثر سجده برای او نمودار است. در تورات و انجیل چنان وصف شده اند.

آنان چونان کشت و دانه هایی هستند که ساقه یی باریک بر آورد و آن را نیرو دهد تا قوی و نیرومند گردد و بر پای خود استوار بایستد بدانسان که دهقانان در شگفتی بمانند.

- این مثل اشاره بدانست که پیامبر و یاران جانباز وی از صفر آغازیدند و تا اوج رسیدند با فداکاری و همبستگی و ایمان؛ چندان که دنیا را به شگفتی نشانند -

خدا از همراهان پیامبر کسانی را که ایمان آوردند و نیکی ورزیدند، به آمرزش و پاداشی بزرگ وعده کرده است.

(وَإِذْ قَالَ عِيسَىٰ بْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ

ص: 225

إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْ مِنَ التَّوْرَةِ وَ مُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ، فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُبِينٌ. (1)

و آن گاه که عیسی پسر مریم با بنی اسرائیل گفت: من فرستاده ی خدایم بسوی شما، درستی تورات موسی را گواهی می کنم و نیز نوید می دهم به پیامبری که از پس من در می رسد و نام او احمد است. اما آن گاه که آن پیامبر آمد، با همه ی شواهد درستی بر رسالت که به همراه داشت او را باور نداشته گفتند: این جادویی است آشکار.

(الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ، كَمَا يَعْرِفُونَ آبْنَاءَهُمْ وَإِنَّ فَرِيقًا مِنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ) (2)

(الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ آبْنَاءَهُمْ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ) (3)

آنان «کتاب آسمانی» دارند، به همان گونه پیامبر اسلام را می شناسند که فرزندان خویش را، اما گروهی از آنان دانسته حق پوشی می کنند و زیر بار نمی روند»

از این آیات به روشنی بر می آید که پیامبران گذشته مردم را به آمدن محمد (صلی الله علیه و آله) و خصوصیاتش نوید داده بودند و بشارت هایی روشن در کتاب های دینی آنان وجود داشته است تا آن حد که پس از ظهور محمد (صلی الله علیه و آله) و اسلام، برای اهل کتاب،

ص: 226

1- سوره ی صف آیه ی 6.

2- سوره ی بقره آیه ی 147

3- سوره ی انعام آیه ی 20

جای هیچ گونه شکی باقی نبود.

چرا که اگر در کتب نصاری و یهود - در زمان محمد (صلی الله علیه و آله) - چنین نویدهایی وجود نداشت؛ از خرد تابناک و اندیشه‌ی روشن کسی چون محمد (صلی الله علیه و آله) انتظار نمی رفت که برای اثبات رسالت خویش رویاروی همه‌ی اهل کتاب بایستد و بگوید نام من و چگونگیهایم در تورات و انجیلی که هم اکنون در دست شما است آمده است زیرا دشمنان محمد (صلی الله علیه و آله)، از پای نمی نشستند و برای نابودی رسالت او، نسخه‌های انجیل و تورات را گرد می آوردند تا ثابت کنند چنان بشاراتی در آن کتاب‌ها وجود ندارد.

تاریخ گواهیست که آنان همه‌ی راه‌هایی را که وجود داشت در مخالفت با محمد (صلی الله علیه و آله)، پیمودند و حتی با وی به پیکار برخاستند اما هرگز از این راه سهل و ساده نرفتند تا ثابت کنند بشاراتی در کار نبوده است؛ پس آشکار می گردد که در کتب مقدس نویدهای فراوانی درباره‌ی پیامبر اسلام موجود بوده است.

چند گواه دیگر از تاریخ

پیش از طلوع اسلام، دو شاخه و دو گروه از مردم در مدینه می زیستند:

نخست: یهودیانی که به شوق درک ظهور پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) زادگاه نخستین و اصلی خویش را رها کرده و به مدینه آمده بودند. (1)

ص: 227

دوم: قبیله های اوس و خزرج که بازماندگان تبع - پادشاه یمن - بودند. تبع هنگامی که به مدینه رسید و دریافت که آن جا محل هجرت پیامبر و جایگاهی است که حکومت اسلامی در آن شکل می گیرد؛ به آن دو قبیله گفت شما همین جا بمانید تا بدان هنگام که پیامبر اسلام ظاهر شد او را یاری کنید؛ من نیز اگر آن گرامی را در یافتم، یاریش خواهم کرد. (1)

آنان در آن جا ماندند و کم کم زیاد شدند و نیرومند گشتند به حدی که به حریم و اموال یهودیان بی پروا دست می بردند و به آنان تجاوز می کردند و کم کم علت ماندن نیاکان خویش را در آن شهر از یاد بردند و ندانستند که نیاکانشان چرا بدانجا آمده و در آن جا ماندگار شده بودند.

و اما یهود که در برابر آنان قدرتی نداشتند خویشان را به ظهور پیامبر اسلام (صلی الله علیه و اله) و رهیدن از آن تجاوزها، نوید می دادند. قرآن کریم درباره ی یهود می فرماید:

(... وَ كَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ ...) (2) پیش از آن که اسلام در رسد، یهود گفتند: با آمدن اسلام کفار شکست خواهند خورد و چنین یکدیگر را دلداری می دادند اما به هنگام آمدن اسلام، گروهی از آنان زیر بار نرفتند و اسلام را نپذیرفتند.

ص: 228

1- بحار الانوار ج 15

2- سوره ی بقره آیه ی 89

«ابن حواش»، از دانشمندان یهود، به شوق دیدن پیامبر اسلام (صلی الله علیه و اله) شام را ترک گفت و به مدینه آمد اما تا زنده بود، محمد (صلی الله علیه و اله) به پیامبری برانگیخته نشده بود، از این جهت «ابن حواش» به هنگام مرگ به یهود گفت:

«من با عشق درک پیامبری محمد (صلی الله علیه و اله) از زندگی وسیع و راحت خویش در شام، درگذشتم و بدینجا آمدم و به نان و خرما قناعت کردم، دریغا که به آرزویم نرسیدم. اما بدانید که او در مکه برانگیخته می شود و بدینجا هجرت می کند. او در خوراک به پاره پی نان و خرما اکتفا می کند و چنان فروتن است که بر مرکب بی زین می نشیند حکومتش گسترشی خیره کننده خواهد یافت از هیچ کس نمی هراسد، آنان را که سنگ راه راستی و حق اند، از پیش پای بر می دارد (1) ...»

زید بن عمرو اهل حجاز در جستجوی آیین پاک ابراهیم بر آمد؛ در این راه از مکه تا شام و موصل تاخت اما هرچه بیشتر جست، کم تر یافت. سرانجام یکی از دانشمندان مسیحی او را گفت، از آن آیین پاک اکنون اثری باز نمانده است اما همین روزها در سرزمین خود تو پیامبری می شکوفد که آن آیین پاک را در برنامه و گفتار او می توانی به دست آوری.

ص: 229

1- اثبات الهداة ج 1 ص 84 و بحار ج 15 ص 206 و نیز در سیره ی «ابن هشام» همین مطلب بنام ابن هیبان نقل شده است: ج 1 ص 213.

«زید» سوی مکه بازگشت اما در راه کشته شد.

پیامبر از او به نیکی یاد می فرمود و می گفت: «زید» کسی است که در راه رسیدن به دین خدا از دنیا رفت. (1)

بحیرا - از دانشمندان مسیحی - مسیحی - محمد (صلی الله علیه و اله) را در کودکی دید از نشانه هایی که در کتب آسمانی خوانده بود او را شناخت. به ابوطالب که همراه محمد (صلی الله علیه و اله) بود گفت: او پیامبر خواهد شد در حفظ او بکوش و او را زودتر به وطن باز گردان. (2)

نیز، نسطور دانشمند دیگر مسیحی، هنگامی که محمد (صلی الله علیه و اله) را در سن جوانی، دید، با بیانی روشن، «پیامبر شدن» او را نوید داد و گفت: او همان پیغمبر آخرالزمان است. (3)

بر اساس همین پیشگویی های کتب مقدس، عده ای از مردم، در در همان آغاز طلوع و ظهور اسلام بی هیچ عامل اجبار کننده ای، مسلمان شدند.

گرایش مردم مدینه به اسلام

هنگامی که پیامبر از سوی خدا فرمان یافت که مردم را به اسلام دعوت کند به هنگام سنت حج - که پیش از اسلام نیز

ص: 230

1- بخارج 15 ص 204.

2- سیره ی ابن هشام ج 1 ص 183 - 180

3- طبقات ابن سعد ج 1 قسمت اول ص 83.

به گونه یی وجود داشت - با مردم تماس می گرفت و اسلام را بر آنان عرضه می کرد. از جمله یکبار در «منی» به تنی چند از قبیله ی خزرج برخورد.

فرمود:

شما از کدام قبیله هستید؟

- از خزرج.

- حاضرید لحظه یی چند بنشینیم و گفتگو کنیم؟

- حاضریم.

- شما را به سوی خدای یکتا می خوانم.

- آن گاه پیامبر آیه یی چند از کلام شیرین خدا، برایشان فرو خواند.

و آنان چنان در جذبه ی قرآن غوطه خوردند که بی اختیار به یکدیگر گفتند:

سوگند می خوریم که این همانست که یهود ما را بدو بیم می داد، مبادا که یهود پیش از ما بدو بگروند پس همگی مسلمان شدند و چون به مدینه باز گشتند به تبلیغ اسلام برخاستند. پیامبر نیز از پس ایشان مصعب بن عمیر را به مدینه فرستاد تا بدیشان قرآن بیاموزد و نیز دیگران را به اسلام فرا خواند.

مصعب در مدینه گروهی بسیار را مسلمان کرد: از جمله

اسید که از سران قبیله اوس بود مسلمان شد و به قبیله ی خویش گفت: محمد (صلی الله علیه و اله) همانست که یهود از آمدن او هماره خبر می داد. و قبیله اونیز مسلمان شدند و بدین گونه اسلام در

ص: 231

مدینه گسترش یافت و بالید. گروهی از مسلمانان مکه نیز بدانجا کوچیدند تا آن که سرانجام پیامبر خود، به مدینه آمد و در آن جا حکومت اسلامی را بنا نهاد.

داستان گرایش سلمان به اسلام

ایرانی و دهقان زاده بود. پدر و مادرش خدمتگزار آتش و زرتشتی بودند و سلمان را - که در آن هنگام روز به نام داشت - بسیار دوست می داشتند. عقاید دینی خویش را به او می آموختند و نمی گذاشتند اصلاً با کسی تماس بگیرد...

روزی به فرمان پدر، به سرکشی از کشتزاری دور می رفت. در راه به کلیسایی رسید که در آن گروهی به بندگی خدا و نماز مشغول بودند. روز به به اندیشه فرو رفت... تا غروب نزد آنان ماند و اندیشید. سرانجام دریافت که شیوه ی آنان از شیوه پدران و نیاکان وی بهتر است.

پرسید: مرکز این دین کجاست؟ گفتند «شام».

پدر از دیر کردن روز به برآشفت. کسی را به جستجوی او فرستاد.

چون به خانه بازگشت، پدر پرسید: کجا بودی؟

و او ماجرا باز گفت پدر گفت: آیین نیاکان تو بسی بهتر است.

روز به پاسخ داد من به کمک اندیشه ی خویش دریافتم که آیین آنان نیکوتر است.

ص: 232

پدر، برآشفته تر شد و روز به را بدگفت و او را در منزل بازداشت.

روزبه، پنهانی کس نزد مسیحیان فرستاد و پیغام داد که وقتی تاجران شام آمدند و کارهای خویش به انجام رساندند، بدان هنگام که عزم بازگشتن داشتند، او را خبر کنند تا پنهانی از خانه خارج شود و به همراه ایشان به شام رود.

و چنین کرد. در شام به پیشگاه یکی از دانشمندان بزرگ مسیحی باریافت، از او درخواست تا خدمت گزار او گردد و نزد او به کسب دانش و بندگی خدا پردازد. آن دانشمند او را پذیرفت.

پس از آن که آن دانشمند در گذشت، روز به به راهنمایی خود او، به ترتیب، نزد چند تن دیگر از بزرگان مسیحی آن روز، به سر برد.

روز به از آخرین دانشمند - که در عموریه ی شام می زیست - به هنگام مرگ وی خواست تا او را به دیگری رهنمون گردد. آن دانشمند گفت:

من کسی را سراغ ندارم اما در آینده یی بسیار نزدیک پیامبری در سرزمین عرب برانگیخته خواهد شد که از زادگاه خود به جایی که از نخل ها پوشیده است؛ هجرت خواهد کرد. این سرزمین میان حَرَّتین (دوریگستان) قرار دارد.

برخی از نشانه های منش بلند و خوی ویژه ی او چنین است که:

ص: 233

هدیه هایی را که به احترام و گرمی داشت، تقدیمش کنند می پذیرد اما طعام و صدقاتی را که از روی ترحم و دستگیری بدهند، نمی گیرد. میان «شانه ی» او خال و مهر پیامبری است.

اگر می توانی به آن جا بروی، برو!

روزبه پس از مرگ آن دانشمند از کاروانیانی که به تجارت عازم عربستان بودند، درخواست تا همراه ایشان به آن جا برود.

آنان پذیرفتند اما در میانه ی راه بدو خیانت ورزیدند و او را به بردگی به یکتن از یهودیان «بنی قریظه» فروختند. این یهودی او را به بیگاری به اطراف مدینه برد.

روزبه همین که بدینجا رسید دریافت که این جایگاه را از نشانی های آن دانشمند می شناسد. پس با خوشنودی در نخلستان ارباب خود مشغول به کار شد اما همواره انتظار ظهور محمد (صلی الله علیه و اله) را می برد و به جستجوی او می پرداخت ولی به جهت آن که در تنگنا بود نمی توانست زیاد تحقیق کند.

سرانجام روزگار وصال در رسید. پیامبر به همراهی تنی چند از یاران به محلی در نزدیکی مدینه رفتند و روز به مطلع شد.

با خود گفت بهترین فرصت است تا از گمشده ی خویش نشانی بجویم و آن چه از آن دانشمند مسیحی شنیده ام با او تطبیق کنم پس اندکی خوراک که باخود داشت برداشت و نزد آن گرمی شتافت و گفت: این خوراک صدقه و ویژه ی مستمندان است و همراهان شما نیز چنین هستند، خواهش

می کنم از من بپذیرید.

پیامبر آن را به همراهان داد. روز به به دقت می نگریست اما دید که پیامبر به آن خوراک لب نزد، از شادی در پوست نمی گنجید، یک نشانه را در او درست یافته بود.

با التهاب اندکی خوراک دیگر که به همراه داشت نزد آن گرامی برد و عرضه داشت و گفت: این هدیه ی من به شماست خواهش می کنم از من بپذیرید. پیامبر با روی باز پذیرفتند و از آن خوردند.

و روزه که می نگریست؛ به اوج شادی رسیده بود.

روزبه، گرد پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می گشت تا خال کتف آن حضرت را ببیند پیامبر متوجه منظور او شدند و لباس از دوش خود کنار زدند تا وی خال را ببیند روز به آن را دید و به اسلام در آمد.

نامش را «سلمان» گذاردند و وسایل آزادی اش را نیز فراهم آوردند. او نیز به جمع یاران نزدیک پیامبر پیوست و با بینش و ایمان عمیق و وسیع خویش، در کم ترین مدت، از بزرگ ترین شاگردان آن حضرت شد. (1)

همه ی جویندگان حقیقت که در جامعه ی خشک و سوزان آن زمان چون تشنه کامان جگر سوخته، در جستجوی سرچشمه ی حیات و آب زندگی بودند؛ چون نشانه هایی را که در

ص: 235

1- سیره ی ابن هشام ج 1 ص 214 - 222 ، طبقات ابن سعد ج 4 قسمت اول ص 54 - 56 ، بحار ج 22 ص 355 - 368.

کتاب مقدس خوانده یا شنیده بودند، در پیامبر گرامی، یافتند، دل به دریا زدند و روان خویشتن را در آن سرچشمه ی حیات و اندیشه شستشو دادند و گروهها گروه به آیین پاک اسلام دل بستند و به محمد (صلی الله علیه و آله) پیوستند؛ تا آن جا که قرآن می گوید:

(يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا) (1) مردم گروه گروه به اسلام روی می آوردند.

اما در برابر آن حق جویان، گروهی از یهود و نصاری و عده بی دیگر بر اثر تعصبات و یا بدان جهت که شغل و مقام خویش را در مخاطره می یافتند، با آن که به حقیقت آن وجود عزیز و الهی آگاه بودند، بدو ایمان نیاوردند...

سرچشمه ی نجات را می شناختند اما به خیرگی، دل به سراب، خوش کردند و پای از لجاجت نکشیدند و به هلاکت ابدی دچار شدند و به سعادت نرسیدند.

(... فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ) (2)

چون، آن که او را می شناختند به پیامبری نزد ایشان در رسید، نپذیرفتندش. رحمت خدا از اینان دور باد.

اینک دو نمونه:

صفیه دختر حی بن اخطب می گوید:

هنگامی که محمد (صلی الله علیه و اله) به مدینه هجرت کرد و در

ص: 236

1- سوره ی نصر آیه ی 2

2- سوره ی بقره آیه ی 89

«قبا» فرود آمد پدرم با عمویم «ابو یاسر» در تاریک و روشن سحرگاه به سراغ او رفتند. غروب هنگام، چون بازگشتند، من با نشاطی
کودکانه نزد آنان رفتم اما بسیار خسته می نمودند و به عکس همیشه به من توجهی نداشتند. عمویم به پدرم می گفت:

آیا او همان است؟

- به خدا سوگند همان است

- او را شناختی؟

- آری ...

اکنون نسبت به او چه خیالی داری؟

- به خدا سوگند تا زنده ام با او دشمنی خواهم کرد! (1)

کلام را با نمونه یی دیگر از این سیاه دلی ها به پایان می بریم:

روزی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به کعب بن اسد فرمود:

مگر یادآوری ابن حواش - دانشمندی که از شام به مدینه آمد- را به یاد نداری و در تو تأثیری نکرد؟

کعب گفت: به خاطر دارم و اگر سرزنش یهود درونم را نمی آزد و نمی گفتند:

«کعب از کشته شدن ترسید»، به تو ایمان می آوردم اما اکنون در دین یهود می مانم تا از آن سرزنش در امان بمانم و در همین دین باقی

خواهم بود تا در گذرم! (2)

ص: 237

1- سیره ی ابن هشام ج 2 ص 518

2- اثبات الهداة ج 1 ص 350.

قرآن کریم این سیاه دلان را که خود ریشه ی حیات و سعادت خویش را می پوسانند، زیانکار می داند و درباره ی آنان چنین می گوید:

(بِسِّ مَا اشْتَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ أَنْ يَكْفُرُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ بَغْيًا أَنْ يَنْزِلَ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ عَلَيْهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ فَبَاؤُوا بِغَضَبِ عَلِيِّ غَضَبٍ وَ لِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ مُهِينٌ): (1) بد معامله یی با خود کردند که به آن چه خدا فرود آورد از روی حسد و ستمبارگی کافر شدند که چرا خداوند فضل خویش را بر بعضی از بندگان خود مخصوص گرداند- اینان با این کار- خشمی تازه، علاوه بر خشم سابق، برای خود فراهم ساختند و برای کافران است عذابی خوار کننده.

ص: 238

1- سوره ی بقره آیه ی 90.

پیامبران الهی، همواره با نشانه‌هایی روشن برانگیخته می‌شدند تا مردم باور آورند که آنان از جانب پروردگار در رسیده‌اند.

از این رو، آنان که ضمیری چون آینه روشن و چون زلال چشمه سارها، شفاف و پاک می‌داشتند تا آن نشانه‌ها را می‌دیدند؛ دل می‌سپردند و ایمان می‌آوردند. چنان که افسونگران زمان فرعون چون اعجاز شگفت موسی (علیه السلام) را دیدند که چگونه عصایش، ازدهایی سهمگین شد و دانستند که از توان بشری بیرونست، بدو ایمان آوردند و از تهدید فرعون نهراسیدند.

حواریون عیسی (علیه السلام) نیز، تأثیر نفس او را به چشم دیدند که در کالبد مردگان می‌دمید و به خواست خدای مرده بر می‌خاست و جان می‌گرفت به او گرایش یافتند و روح و جان مرده‌ی خویش را با ایمان به عیسی (علیه السلام)، حیات جاودان بخشیدند.

پیامبر اسلام که آخرین پیامبران و مهم ترین و بهترین آنان بود و دینی جاودانه آورد که مکمل همه ی ادیان الهی شد و تا رستخیز، همواره خواهد بود؛ به هنگام برانگیختگی با نشانه هایی روشن از جانب خدای آمد تا دلایلی آشکارا بر حقانیت دین راستین و بهترین او باشد.

قرآن جاودانه ترین اعجاز

چنین شد که قرآن، سند جاودانگی اسلام، در آفاق فکر اندیشه ی بشری درخشید.

مشعلی که بر تارک دین بلند محمد (صلی الله علیه و آله) در بالاترین ستیغ خردهای روشن بشری، همواره فروزانست و همواره تا خورشید از خاور می دمدم فروزان خواهد بود. منشور الهی روشنی است که انوار آن چون نور خورشید در همه ی اعصار و قرون و همیشه و تا جاودان برای ادامه ی حیات و تأمین سعادت مردم، از هر طبقه ضروری است.

در آن شالوده و اساس آن چه برای هدایت مردمان لازم است، آمده است.

اصول اعتقادات و نیز روابط انسان و خدا و راه های استحکام این رابطه را با گفتاری به نرمی آب های زلال جویباران زمزمه گر و به استواری کوه های ایستاده جذاب و شیوا و محکم، بیان می کند.

وظایف اجتماعی مردم را شرح می دهد، راه و رسم معاشرت را می آموزد.

اختلاف طبقاتی و فاصله های ناهمآهنگ را بر می چیند.

خواهان برتری «انسان» و برادری و برابری و تربیت آن هاست.

فصاحت و بلاغت بی مانند

احاطه به لغات و در دسترس داشتن واژه، ها، چندان دشوار نیست اما، ترکیب و نیز ترتیب و تنظیم آن ها به شیوه یی که رعایت فصاحت و بلاغت شده باشد و هم جمله بندی به گونه یی باشد که بیان در همان حال که در دسترس ذهن خواننده است، در بالاترین جایگاه باشد، کاری است که بی رعایت قواعد باریک و دقیق ادبی و مهارت و ذوقی سرشار، انجام پذیر نیست.

در فن «فصاحت و بلاغت» آمده است که:

برای «فصاحت و بلاغت» در هر گفتار یا نوشتار، رعایت سه موضوع ضروری است:

نخست: احاطه به واژه ها و معانی.

دو دیگر: قدرت فکر و لطافت ذوق.

سه دیگر: قدرت بیان یا قلم.

اما همواره باید در نظر داشت که اگر چه همه ی قواعد و ضروریات فصاحت و بلاغت نیز رعایت شود باز کسی نمی تواند مدعی گردد که نوشته یا گفته ی او در همه ی زمان ها «برترین» است و کسی همانند آن نمی تواند آورد.

اما، خداوند متعال، که حوزه ی قدرت و دانش او را پایانی نیست، از ترکیب و تنظیم کلمات در قرآن سخن را به

گونه بی آراسته است تا هیچ کس گرچه بلیغ ترین و فصیح ترین مردمان، نظیر آن، نتواند آورد و اینست رمز جاودانه بودن قرآن و سند پیامبری جاوید حضرت محمد (صلی الله علیه و آله).

قرآن به گواهی تاریخ در روزگاری درخشیده که عرب در اوج ترقی ادبی بود شعرای نامی و خطبای بزرگی چون امرؤ القیس و لیبید و ... که هنوز از نوابغ عرصه ی ادب بشمارند، اشعاری می سرودند و سخنانی ایراد می کردند که گاه تا حدی دلنشین و بلند بود که بر پرده و یا به لوح زرین می نوشتند و بر دیوار کعبه می آویختند.

اما همین آثار، با طلوع خورشید فروزنده ی قرآن، چون ستارگان، رنگ باختند و غروب، کردند عرب بلیغ از بلاغت قرآن در حیرت ماند تا آن جا که دشمنان پرخاشجوی اسلام و محمد (صلی الله علیه و آله)، که حتی در محو او و دین او دست به تیغ بردند؛ با همه ی تلاش هایشان از گرفتن یک اشتباه یا حتی کوتاهی در زبان و بیان قرآن، دریغ خوردند، چرا که نمی توانستند.

ص: 244

خوش تر آن باشد که وصف دلبران *** گفته آید در کلام دیگران

ایام حج بود (1). مردم از همه جا به مکه می آمدند. و قریش ناراحت بود چرا که بیم داشت خبر پیامبری محمد (صلی الله علیه و آله) در تازه واردان تأثیر بگذارد. پس گروهی از قریش با ولید که سرکردگی داشت؛ گرد هم آمدند تا همه به ناروا به پیامبر نسبتی ببندند و بدینگونه تازه واردان را از ملاقات پیامبر باز دارند چون جمع شدند یکی گفت می گوئیم این مرد کاهن است.

ولید گفت: باور نخواهند داشت چون سخنان او همانند گفته ی کاهنان نیست.

دیگری گفت: می گوئیم دیوانه است.

ولید گفت: هیچ کس نمی پذیرد چرا که گفتار و کردار او به دیوانگان مانده نیست.

گفتند: می گوئیم شاعر است.

گفت: این را نیز نمی پسندند، چرا که عرب به همه ی گونه های شعری آشناست و کلام او به شعر نمی ماند.

گفتند: می گوئیم جادوگر است.

گفت: جادوگران روش ویژه یی دارند چون گره زدن نخ و دمیدن ... و محمد، کارهایی از این گونه نمی کند.

آن گاه ولید خود اظهار داشت: سوگند به خدا، سخن این مرد حلاوت و دلچسپی ویژه یی دارد.

ص: 245

1- حج از سنت هایی است که پیش از اسلام نیز به گونه یی، رایج بوده است.

سخن او همانند درختی است انبوه با ریشه های استوار و عمیق و شاخه هایی که از پر باری خمیده اند.

پس می توانیم به مردم بگوییم: گفتار او سحرآمیز است چرا که بین پدر و فرزند و همسر و شوهر و برادر و برادر جدایی در می افکند. (1)

ملت های غیر عرب برای شناخت فصاحت و بلاغت و نیز برای پی بردن به این که قرآن در حد اعلای فصاحت و بلاغت است، می توانند رجوع کنند به گفته ی سخن سنجان عرب همان روزگاران - که در تاریخ ثبت شده است و هم به نوشته هایی که در همین عصر در این زمینه قلمی شده و اعتراف آنان که متخصص این رشته هستند.

خوشبختانه از زمان پیامبر (صلی الله علیه و آله) تا کنون در همه ی دوره ها متخصصین فن بلاغت و ادبیات عرب به فصاحت و بلاغت پیمانند قرآن اعتراف کرده و خود را در برابر آن عاجز دانسته اند.

همچنان که نویسندگان معاصر عرب:

عبد الفتاح طباره دانشمند معروف معاصر می نویسد:

«علماء و ادباء و نویسندگان هر عصری به اعجاز قرآن اعتراف کرده و خود را در برابر آن عاجز دیده اند».

تاریخ عرب رجال نامی زیادی که در نثر و یا در نظم

ص: 246

1- این گفتار ولید اشاره است به این که، هر تازه مسلمان، با قبول اسلام در مسیر دیگری قرار می گرفت چندان که گاه مجبور می بودند دست از خویشاوندان بشویند و یا با عقاید آنان مخالفت ورزند.

برتری ویژه بی داشته اند چون ابن مقفع، جاحظ، ابن عمید، فرزدق، بشار، ابونواس، ابوتمام، و... را معرفی می کند اما آنان همه در برابر قرآن خضوع کرده اند و ناگزیر به اعتراف شده اند که قرآن عزیز از جنس کلام بشری نیست و وحی الهی است». (1)

اسلوب و شیوه ی بی همانند

دکتر طه حسین، ادیب توانای معاصر مصری می گوید: (2)

«قرآن برتر از حد نظم و نثر است چرا که ویژگی هایی دارد که در هیچ نثر و نظم نمی توان یافت پس قرآن را نمی توان نظم یا نثر نامید بلکه باید گفت:

قرآن است و بس»

و این ممتاز بودن و یگانه بودن، نتیجه ی ویژگی زبان و بیان و اسلوب قرآن است و در هیچ یک از آثار عرب نظیر آن نمی توان یافت:

هماهنگی مطالب

نوشته یا گفته ی هر کس، هر چند چیره دست و یا شیرین گفتار باشد باز در شرایط و حالات مختلف یک دست نخواهد بود، به ویژه کارهایی که در روزهای نخستین نویسندگی از هر نویسنده به جا مانده با آثاری که پس از سالیان و بر اثر تجربه های بیشتر و تمرین مکرر به جا گذارده است، بسیار تفاوت می کند و

ص: 247

1- روح الدین الاسلامی صفحه 30 و 32 چاپ پنجم بیروت

2- روح الدین الاسلامی صفحه 30 و 32 چاپ پنجم بیروت

همیشه آثار بعدی بهتر است.

اما قرآن، با آن که در طی 23 سال نازل شده است، با آن که در شرایط مختلف نازل شده است و چون رودباری دراز که از بستر سنگلاخ ها شن زارها تنگه ها و دره ها و دشت های گوناگون بگذرد؛ از حوادثی شگرف در گذشته اما همواره، چون سرچشمه زلال مانده است یکدستی و هماهنگی مطالب و اسلوب و شیوه و بیان قرآن شگفت انگیز است این شگفتی وقتی به اوج می رسد که می بینیم با آن که در محتوای قرآن از رشته های گوناگونی سخن به میان آمده، اما اسلوب و یگانگی بیان و جهت یکدست مانده است...

آشکار است: هر کس که فقط در یک رشته ی خاص به حد استادی رسیده است اگر در همان رشته کاری ارائه کند، درخشان خواهد بود اما همین که خواست در رشته های دیگر نیز- که در آن ها استاد نیست- توان خویش بیازماید؛ حتماً کاری برجسته ارائه نخواهد کرد. اما قرآن، در هر زمینه یی تا حد شگفتی، درخشیده است.

اعجازهای علمی قرآن

اگر چه هدف نخستین و اصلی قرآن، به تصریح خود آن، تنها هدایت مردم به شاهره سعادت و نیکبختی در زندگی دنیایی و آن دنیایی مردم است؛ اما جای جای، در ضمن پیگیری آن هدف والا؛ حقایقی بسیار از دانش های بشری در رشته های علوم طبیعی و فیزیک و بیولوژی و هیأت و... بیان داشته است. و این خود

نشانه‌ی بلند دیگری است بر اعجاز قرآن. چرا که پیامبر به گواهی تاریخ مسلم، هرگز درس نخوانده بود و نیز در محیطی می زیست که از دانش و معارف بشری (غیر از ادبیات) به کلی بی بهره و از مراکز علمی آن روز چون یونان و روم و ایران به دور بودند.

اینک نمونه‌هایی از آن اعجازها:

الف: هواشناسی دانشی است که بسیار نوپاست. آگاهی‌های گذشتگان درباره‌ی پدید آمدن ابر و باد و باران و برف از حدود حدسیات و حدسیات تجاوز نمی کرد و به طور کلی جنبه‌ی خیالی و احتمالی داشت و بر مبنای علمی بینانگذاری نشده بود.

ناخدایان و کشاورزان هر یک نشانه‌ها و قرینه‌هایی برای پیشگویی باد و باران داشتند؛ اما از چگونگی پیدایش آن خبری نداشتند.

هزاران سال بر همین اساس گذشت.

تا در قرن 17 میلادی گرماسنج و در قرن 19 میلادی تلگراف و به تدریج دیگر چیزهای لازم در هواشناسی؛ کشف و اختراع شد و کم‌کم دانشمندان به تحقیق پرداختند تا در نیمه‌ی اول قرن بیستم میلادی دانشمند نروژی «بیرکنس (1)» موفق شد؛ قاعده‌ی عمومی تشکیل و تحرک مجموعه‌ی ابرها و پیدایش طوفان‌ها و باران‌های همه‌جایی را اعلام کند.

پس از او دامنه‌ی اکتشافات این دانش - همانند سایر رشته‌ها- بسیار پیش رفت: کیفیت آبستنی ابر؛ جدا شدن باران

ص: 249

از آن؛ شکل گیری و سقوط تگرگ و مسائل مربوط به صاعقه و تندر و آذرخش و طوفان های مناطق گرمسیر؛ جریان سراسری بادهای مجاور زمین و مسائل دیگر تا حدود زیادی آشکار شد. (1)

و اما نظر قرآن: حدود چهارده قرن پیش به هنگامی که از باد و باران و غیره سخن می راند درست همانست که آخرین کشفیات جدید هواشناسی بدان دست یافته است:

مثلاً: امروز ثابت شده است که ابر ممکن است با وجود آن که به حالت اشباع رسیده باشد، تقطیر نشود و یا اگر هم بشود، دانه ها چنان ریز باشند که در هوا معلق بمانند و سقوط نکنند و باران نبارد مگر آن که به وسیله ی ذرات نامرئی نمک که به وسیله ی باد از روی دریا آورده می شوند بارور گردند.

و یا مهم تر از آن رطوبت هوا به دور برگه های متبلور برف که در ارتفاعات بالاتر بسته شده و به وسیله ی باد پاشیده می شود؛ جمع گردد و سرانجام قطرات ریز و نخستین باران در اثر اختلاط و تصادم و تلاطم بادهای هم پیوندد تا رفته رفته درشت و درشت تر شده و بر اثر وزن نسبتاً زیاد خود از خلال توده های ابر ساقط گردد. (2)

در صورتی که قرآن کریم در 14 قرن قبل تصریح کرده است که:

ما بادهای را برای تلقیح می فرستیم و به وسیله ی آن از آسمان

ص: 250

1- باد و باران در قرآن ص 25 - 19

2- باد و باران در قرآن ص 60 - 59

آب فرو می ریزیم و شما را سیراب می کنیم. (1)

ب- پس از اختراع هواپیما و امکان پروازهای بلند؛ دانش بشری و دید او از حد ابرهای متشکل و مستور از سوزن های یخ درگذشت تا این هنگام کسی نمی دانست که در آسمان و برفراز سر مردم کوه هایی از سوزن های یخ موجود است. (2)

اما قرآن با قاطعیت کامل می گوید:

(وَيُنزِلُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ جِبَالٍ فِيهَا مِنْ بَرَدٍ): (3)

خدا از کوه های یخی که در دل آسمان است (برف و تگرگ و باران) نازل می کند.

ج- موجودات زنده در کرات:

با آن که بشر به کمک دانش فضایی، در ماه گام گذاشته است اما هنوز وجود موجودات زنده در کرات آسمان از مرحله ی تئوری، در نگذشته است و تنها با نشانه های زیادی احتمال می دهند که در بعضی از کرات موجودات زنده بی از قبیل: حیوان و یا انسان یافته شود. اما قرآن بدون ابهام می فرماید:

«و از نشانه های خداست: آفرینش آسمان ها و زمین و آن چه در آن دو از جنبندگان پراکنده است و او برگرد آوردن آن ها، آن گاه که بخواهد توانا و قادر است». (4)

ص: 251

1- (وَ أَرْسَلْنَا الرِّيَّاحَ لَوَاقِحَ فَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَاسْقَيْنَا كُومًا...) سوره ی حجر آیه ی 22

2- باد و باران در قرآن ص 143 - 140

3- سوره ی نور آیه ی 43

4- سوره ی شوری آیه 29 کلمه ی «دابه» در این آیه بر هر چه که جنبده است از انسان و حیوان اطلاق می گردد.

د- در سوره ی پس آیه ی 36 آمده است:

(سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ وَمِنْ أَنْفُسِهِمْ وَمِمَّا لَا يَعْلَمُونَ).

منزه و پاک است آن که آفرید همه ی زوج ها را: از آن چه زمین می رویاند و از خودشان و از آن چه نمی دانند.

و در سوره ی طه آیه ی 53 می خوانیم:

(وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْ نَبَاتٍ شَتَّى).

و از آسمان آبی فرود آورده پس به آن زوج هایی از گیاهان و رویدنی های گوناگون پدید آوردیم.

در زمان هایی که دانش بشری هنوز اجازه نمی داد که مفسران عالی قدر بدانند گیاهان و رویدنی ها زوج و جفت دارد؛ زوجیت را به اصناف و انواع و یا صورت و ماده و سایر اصطلاحات فلسفی - که در حوزه ی قرآن راه ندارند- توجیه و تفسیر می کردند اما امروز بر اساس تحقیق های جدید در یافته اند که نه تنها انسان و حیوان جفت آفریده شده اند، بلکه رویدنی ها نیز جفت دارند

یکی از شگفت ترین پدیده های این جهان، جفتگیری و تلقیح گیاهان است که در کتاب های دانش طبیعی، ذکر شده است.

ص: 252

قرآن تحدی (1) می کند

قرآن نه تنها از جهت فصاحت و بلاغت، بلکه همان طور که اشاره شد، در همه ی عرصه های فکری و اجتماعی بشری و برای همه ی طبقات معجزه است:

برای سخن سنجان از جهت فصاحت و بلاغت.

برای حکما از جهت حکمت.

برای دانشمندان از جهت جنبه های علمی و ...

به همین جهت، قرآن، خطاب به همه جوامع می گوید:

اگر می گوئید این کتاب، کلام بشر است، پس مانند و برابر با آن را بیاورید:

1- سوره ی اسراء آیه ی 88: اگر جن و بشر فراهم آیند تا مانند این قرآن آورند نتوانند، هر چند برخی از ایشان، دیگران را پشتیبانی کنند.

2- سوره ی هود آیه ی 15:

می گویند: آن - قرآن - را به دورغ بسته است. بگو 10 سوره چون همان دروغ ها بیاورید و هر که را جز خدا می توانید بخوانید تا شما را یاری دهد اگر راست می گوئید، و چنان چه پاسختان ندادند بدانید به علم خدای فرود آمده است و بدانید جز او، خدایی نیست.

3- سوره ی بقره آیه ی 23 .

ص: 253

1- تَحَدّی در لغت: قصد کردن، برابری کردن در کاری و در این جا مقصود: کسی را به مسابقه در برابری، دعوت کردن است.

اگر نسبت به آن چه بر بنده ی خود (= محمد (صلی الله علیه و آله)) فرود آوردیم شک دارید، سوره یی، مانند آن بیاورید.

اما به گواهی تاریخ می بینیم که از آن زمان تاکنون هیچ کس در این راه، جرأت برابری کردن نداشته است.

البته در زمان محمد (صلی الله علیه و آله) و پس از رحلت آن گرامی، برخی از عرب چون مسیلمه، سجاح، ابن ابی العوجاء از این راه در صدد معارضه برآمدند اما نتوانستند و سرانجام به ناتوانی خویش اعتراف کردند.

در زمان پیامبر (صلی الله علیه و آله) دشمنان اسلام که در راه مبارزه با او از سخت ترین راه ها گذشتند: مانند شکنجه دادن مسلمانان، در محاصره ی اقتصادی گذاردن، آنان توطئه برای قتل محمد (صلی الله علیه و آله) و... تن به کار آسانی چون «آوردن یک سوره شبیه قرآن» ندادند.

در زمان حاضر نیز برخی از دشمنان که در راه کوباندن اسلام میلیاردها دلار خرج می کنند؛ حتماً اگر می توانستند از این راه بی خرج و آسان (= آوردن سوره یی مانند قرآن)؛ با اسلام مبارزه کنند، تاکنون این کار را کرده بودند و خبر آن را چون بزرگ ترین سند پیروزی خود و شکست اسلام، در همه ی شیپورهای مخابراتی عالم می دمیدند.

اعجاب و اعتراف دانشمندان بیگانه

دانشمندان اروپا در عصر بلندگرایی انسان نیز به اعجاز قرآن اعتراف کرده اند.

ص: 254

یک بانوی دانشمند ایتالیایی - استاد دانشگاه ناپل - می گوید:

کتاب آسمانی اسلام، نمونه‌ی اعجاز آمیز است... از آن تقلید نمی توان کرد.

اسلوب و سبک آن در ادبیات عرب بی سابقه است.

تأثیر ویژه‌ی آن در روح آدمی، ناشی از امتیازات و برتری‌های آنست... چگونه ممکن است چنین کتابی، کار محمد باشد در حالی که او یک عرب درس ناخوانده بود....

ما در این کتاب، گنجینه‌هایی از دانش‌ها می بینیم که از گنجایش هوش بزرگ‌ترین فیلسوف و سیاستمداران برتر است، به همین دلایل قرآن اثر یک فرد تحصیلکرده نیز نمی تواند باشد. (1)

استاد سنایس می گوید: بی گمان قرآن همان قانون همگانی و کاملی است که از هیچ سو، باطل در آن راه ندارد. پس شایسته‌ی همه‌ی زمان‌ها و مکان‌هاست و اگر مسلمانان چنان که باید بدان چنگ زنند دوباره سیادت گذشته‌ی خویش را باز خواهند یافت. (2)

جان ویلیام دروپر J.w.droper می گوید: قرآن یادآوری‌های اخلاقی بسیار دارد. سبک نگارش آن به گونه‌ی تنظیم یافته است که ما، به هیچ صفحه‌ی از آن در نمی‌نگریم مگر آن که عالی‌ترین نوشته‌ی بی‌را که هر کس باید بیسندد، در آن

ص: 255

1- پیشرفت سریع اسلام ص 49 به بعد

2- تفسیر نوین صفحه‌ی چهل و دو

خواهیم یافت. این بنیاد ویژه، که به گونه‌ی پاره‌های کوتاه کوتاه آمده است، مطالب و شعارها و قوانینی است که به خودی خود کمال دارد و برای همه‌ی مردم در همه‌ی نشیب و فرازهای زندگی، قابل بهره‌برداری است. (1)

در پایان، این یادآوری دریغ‌آلود و حسرت‌زای، لازم است که: اگر ما با قرآن آشنا یا آشنا تر شویم و برنامه‌های بلند و شکوهمند و دقیق آن را به کار بندیم، سیادت و برتری از آن ما خواهد بود.

بنیان‌های بلند عظمت ما مسلمانان هنگامی فرو ریخت، که دست از عمل کردن به فرمان‌های این کتاب آسمانی برداشتیم. پس به زمین خوردیم، چون از اسلام تنها به نام آن اکتفا کردیم.

ما فقط در شناسنامه مسلمانیم و این دریغی دردانگیز را بر می‌انگیزد.

بزرگی از دست رفته هنگامی باز می‌گردد، که ما نیز از این راه کج باز گردیم و از نو مسلمان شویم و قرآن را بر فراز دیده‌ی دل و خرد بگذاریم و بگشاییم و آن را سرمشق زندگی کنیم که پیامبر فرمود:

(إِذَا التَّبَسَّتْ عَلَيْكُمْ الْفِتْنُ كَقَطْعِ اللَّيْلِ الْمُظْلِمِ، فَعَلَيْكُمْ بِالْقُرْآنِ...). (2) هنگامی که فتنه‌ها چون پاره‌های شب تیره بر شما فرو پیچد، به قرآن دست آویزید.

ص: 256

1- تاریخ ترقی فکر اروپا - لندن 1875 - 344 - 343

2- اصول کافی ج 2 ص 599

روح رسالت اسلام را در این شعار، می توان خلاصه کرد و نشان داد:

(لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ): یعنی «جز خدای یگانه، معبود دیگری نیست».

و این راز تناوری و پر ثمری و سرسبزی درخت اسلام است چرا که اگر اسلام را به درخت مانند کنیم و ایده نولوژی آن را به بذر یا ریشه ی آن بایند دانست که سلامت و پرثمری درخت، وابسته به سلامت بذر و نیز ریشه ی آنست.

و می بینیم اساس ایده نولوژی اسلامی، چنان که در آن شعار نموده شده است؛ چقدر سالم و تا چه حد استوار و پولادین است.

همبستگی سعادت با ایمان

اگر همه ی خواسته های بشری از مادیات ریشه می گرفت و انسان نیازی به فراسوی عالم مادی، در جان خویش احساس نمی کرد نیکبختی در بست با تأمین مادیات فراهم می آمد.

ص: 259

اما می دانیم و می بینیم که بشر با زبان روح خویش از اعماق تکنیک و صنعت و مادیات فریاد برداشته است که:

هر چه وسائل مادی بیشتر می گردد، عطش روح و نیازهای معنوی جامعه افزون تر می شود و این پدیده در عصیان و نابسامانی های جامعه به وضوح پدیدار است. شاهد آن: از هم گسیختگی و بحرانی است که از اوایل قرن بیستم بر جوامع متمدن سایه افکنده است تا آن جا که بحران روحی جوامع به ویژه در مورد جوانان، غیر قابل کنترل شده است.

«چرا که در فرهنگ تمدن مادی، انسان، تنها یک ارگانسیم زنده است و هیچ گاه حامل ارزش و پیام مطلق خوبی، زیبایی و دانایی نیست و برای رسیدن به کمال معنوی و نیازهای روحی، راهی در نظر گرفته نشده است».⁽¹⁾

روح بلند انسان که چون شاهباز تیز بال، خواستار پرواز بر فراز ستیغ های کوهسارهای سر بلند است تا به جایگاه دور دست انسانی نپرد، و تا از سرچشمه ی فضایل روحی سیراب نگردد، همچنان از عصیان و طغیان دست باز نخواهد داشت.

این همه، شرارت ها، کامجویی ها، نشانه های سرکشی واج خروشان غرایزی است که تا به ساحل نجات نرسد، آرام امواجی نمی گیرد.

و ساحل نجات، تنها ایمان به یک نیروی نامحدود و دانش بی پایان و کمال مطلق و کناره جویی از خدایان خیالی است. با یاد چنین نیرو و ایمان راستین به اوست که دل ها آرام

ص: 260

می پذیرد.

قرآن در کوتاه ترین جمله این حقیقت بلند را سروده است که:

(أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ) (1)

یعنی هان! با یاد خدا، دل ها آرام می گیرد.

آری آرامش قلب ها در یاد خداست؛ و تنها گرایش و توجه به خداست که می تواند غرایز انسان را تعدیل کند و او را به نیکبختی رهنمون گردد.

اسلام ارزش انسان را با همین مقیاس و بر همین معیار می سنجد و می گوید:

(إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقِيكُمْ) (2)

«یعنی گرامی ترینتان نزد خدا با تقوی ترین شماست».

هدف اسلام نمودن و نشان دادن افق برتر و والاتر و نجات مردم از خاکدان های پست مادیات و شهواتست، تا انسان ها با سرزمین های خرم و سرسبز لذائد واقعی و معنوی آشنا شوند و دست از راهروی در کوره راه های مادی بدارند و در راه راستین سعادت، گام بردارند.

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ): (3)

یعنی به دعوت خدای و پیامبر پاسخ دهید چون شما را فرا خواند

ص: 261

1- سوره ی رعد آیه ی 28

2- سوره ی حجرات آیه ی 13

3- سوره ی انفال آیه ی 24

به آن چه که به شما زندگی و حیات می بخشد.

با تعالیم اسلام جان مرده و استعدادهای فرو خفته ی انسان ها زنده می گردد و می بالد و رشد می کند و این حیات و زندگی از دریچه های قوانین و در چشم اندازهای اهداف اسلام، به چشم می خورد:

و اینک برخی از این چشم اندازها را به تماشا بنشینیم:

1- اخوت اسلامی

2- نظارت عمومی

3- مقام دانش

4- کار و کوشش

5- تشکیل خانواده

اخوت اسلامی

«برادری اسلامی»، بر اساس والاترین فضیلت انسانی مبتنی است چرا که از تشریفات پوچ و بی ریشه، به دور است؛ بلکه حقیقتی است برای تقویت بنیه ی فداکاری در فرد مسلمان و زنده نگاهداشتن روح صفا و صمیمیت و ایمان از نتایج مستقیم عملی آن ایجاد مسؤولیت و همدردی است در همه ی جنبه های زندگی، بین افراد براساس این اخوت، مسلمان نمی تواند در گرفتاری های برادرش سهیم نباشد.

طرح ابتکاری اخوت اسلامی در صدر اسلام چنان ماهرانه و جالب انجام یافت که فقیر و ثروتمند از دل و جان برادر شدند

ص: 262

امام صادق - علیه السلام اخوت اسلامی را در مفهوم ساده و گسترده بی - چنین بیان می فرمایند:

مؤمنان با یکدیگر برادرند و چون پیکره ی یک انسان هستند که اگر عضوی به درد آید، اعضاء دیگر آرامش نخواهند داشت. (1)

هم او - که سلام خدا بر او - باز می فرماید:

روح «اخوت اسلامی»، اجازه نمی دهد که:

توسیر و سیراب باشی و برادر مسلمانان گرسنه و تشنه.

باید، آن چه برای خود دوست می داری برای او نیز دوست بداری.

پشتیبان او باش چنان که او پشتیبان توست.

آن گاه که او در سفر است، تو مال و ناموس او را پاسدار.

و چون باز می گردد بدیدارش بشتاب و بر او حرمت بگذار تو از او و او از توست.

اگر خبری به او رسید خدا را به شادمانی آن سپاس کن.

و اگر گرفتار شد یاریش نما (2)

نظارت عمومی

خداوند در بدن ما، گلبول های سفید را آفریده است تا چون پاسداران هوشیار، در برابر میکرب ها دشمنان سلامت

ص: 263

1- بحار، ج 74 ص 268

2- بحار، ج 74 ص 243

بدن- با تهاجم همه جانبه، دفاع کنند و خللی در مزاج انسان به وجود نیاید.

این سرمشق روشنی می تواند بود که مسلمانان، نسبت به رویدادهای جامعه ی خویش چون دیده بانان هوشمند بیدار باشند تا هرگاه معنویت و درستی و راستی را در چنگال اهریمن تظاهر و نادرستی و دروغ اسیر دیدند؛ بپا خیزند و ریشه های آن را برکنند و اگر لازم شد جان خویش برسر این مهم نهند.

وگرنه، از جامعه، جز کالبد بی جان چیزی باز نخواهد ماند، چرا که اگر مردم در برابر هر بیداد و گستاخی، سکوت کنند و چون مرداب ساکن، محیط پرورش کرم ها و زالوها گردند، به زودی زلال روشن وجودشان تیره خواهد شد و بویناک و چرکین خواهد گشت.

پس باید همواره چون موج بی قرار دریا های خروشان، در تلاش و تحرک و تهاجم و جنبش بوده باشند، تا پلیدی ها، در وجودشان اثری نگذارد.

اینست که اسلام برای بوجود آمدن یک جامعه ی زنده، مسأله ی مراقبت و نظارت عمومی را یکی از ضروری ترین وظایف مسلمانان می داند و همواره به آنان هشدار می دهد که: وظایف اجتماعی، هم سنگ و همپایه ی وظائف فردی است و مسلمانان باید در این وظیفه ی بزرگ نیز، دین خود را ادا کنند.

در این زمینه: پیشنهاد عملی قرآن: دو دستور درخشان است:

1- فرمان به خوبی ها- امر بمعروف-

ص: 264

امام باقر علیه السلام می فرماید:

(إِنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ فَرِيضَةٌ عَظِيمَةٌ بِهَا تَقَامُ الْفَرَائِضُ) (2)

یعنی: فرمان به نیکی ها و بازداشتن از بدی ها وظیفه ی بزرگی است که بنیان واجبات دیگر بر آن ایستادگی دارد.

روزی که جامعه ی مسلمان، این دو سنت بزرگ را فراموش کند، سیادت و بزرگی خویش را از دست داده است.

پس در منطق اسلام، گفته های یاهو یی نظیر آن چه در ذیل خواهیم آورد؛ غلط و موهوم است:

- مرا در قبر تو و تورا در قبر من نمی گذارند!

- عیسی به دین خود، موسی به دین خود!

خواهی نشوی رسوا، هم رنگ جماعت شو!

و نباید از یاد برد که: امر به معروف و نهی از منکر، وظیفه ی بزرگ هر فرد مسلمان می باشد و با عمل به آن می توان جامعه ی زنده و سالم بوجود آورد.

مقام دانش

در گذشته های دور، یعنی دوران پیش از اسلام، آموزش دانش عمومی نبود؛ و همه ی مردم اجازه و حق نداشتند دانش بیندوزند. آموزش در انحصار گروهی ویژه یعنی طبقه ی حاکمه و

ص: 265

1- سوره ی آل عمران آیه ی 110

2- کافی ج 5 ص 55

اعیان و اشراف و امیرزادگان بود. این وضع در کشورهایی که حکومتشان بر نظام طبقاتی استوار بود به طور آشکارتری به چشم می خورد. به ویژه ملت عرب و مردم عربستان، از جهت تمدن فرهنگ نسبت به سایر کشورها، بازمانده تر بود چنان که همزمان با ظهور اسلام، در همه ی حجاز، باسوادها (آنان که فقط می توانستند بخوانند و بنویسند)؛ انگشت شمار بودند.

در چنین زمانی و در بین چنین مردمی، اسلام از همان نخست، دانش آموختن را چندان ارج نهاد که آن را تا حد فریضه، بالا برد:

- این قرآن گرامی است که با ندای ملکوتی و شیرینش، جای جای، دانش پژوهان را گرامی می دارد و بدانها رتبه ی والا می دهد. (1)

- پیامبر (صلی الله علیه و آله) می فرمود: بر هر مسلمان، آموختن دانش واجبست، خدا دانش اندوزان را دوست می دارد. (2)

- امام صادق - علیه السلام - فرمود: (طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ) یعنی: تحصیل دانش واجب است. (3)

- امام باقر - علیه السلام - می فرمود: (چنان که زکات مال به این است که قسمتی از آن را در راه خدا بدهید)؛ زکات

ص: 266

1- سوره ی مجادله آیه ی 11

2- اصول کافی ج 1 ص 30

3- اصول کافی ج 1 ص 30

دانش نیز به این است که به دیگران از دانش خود بیاموزید. (1)

- تاریخ اسلام، شاهد راستین، دانش پروری اسلام است.

همین توصیه ی دایم به دانش آموختن، از طرف اسلام باعث آمد که مسلمانان همواره به ویژه در قرون وسطی که اروپا در تاریکی بی دانشی فرو رفته بود، پرچمدار علم و تمدن گردند.

البته، باید توجه داشت که مسلمانان دانش را همراه با ایمان ژرف به خدا و با توجه به معنویات می آموختند و تنها به بهره های دنیایی آن چشم نمی دوختند.

دریغا که در قرون بعد، چون دستورهای روشن و سعادتبخش اسلام را از نظر افکندند. خود نیز از نظر افتادند و از کاروان پیشرفت دانش بشری، باز پس ماندند...

کار و کوشش

کار و کوشش، از نوامیس طبیعت و آفرینش است.

خداوند، راز پیشرفت را در جنبش و تحرک نهاده است.

پیدایش بهار، فصل جنبش و تحرک طبیعت، جاری شدن رودها و جویبارها جوشش چشمه ساران لانه ساختن و جنب و جوش پرندگان، وزش نسیم نوازشگر صبحگاهی تاب نرم امواج برکه ها به نوازش باد، پیچ و تاب شاخسارها و گل ها و برگ ها

ص: 267

1- اصول کافی ج 1 ص 41: (زَكْوَةُ الْعِلْمِ أَنْ تُعَلِّمَهُ عِبَادَ اللَّهِ)

به ترنم و اشاره ی نسیم، رویدن و بالیدن گیاهان، مهاجرت و حرکت دسته هایی از مرغان از سرزمینی به سرزمینی و... همه استعاره یی چشمگیر و اشاره یی ملیح است از آفرینش به انسان، تا از افسردگی بگریزند و برخیزند و حرکت و نشاط و کار و کوشش و تلاش کنند برویند و ببالند و جاری شوند و تحرک داشته باشند.

اسلام، براساس همین ناموس طبیعی، مردم را به کار و تلاش، فرا خوانده است:

علی، راهبر بزرگ و گرامی می فرماید: کسی که آب و زمین در اختیار داشته باشد- و از این دو سرمایه ی بزرگ استفاده نبرد - و فقیر شود؛ نفرین خدای بر او باد (1)

امام صادق - علیه السلام - می فرمود: خداوند هیچ کاری را چون کشاورزی- این کار تولیدی مفید- دوست نمی دارد. (2)

هم او- که سلام خدا بر او- می فرماید:

(الزَّارِعُونَ كُنُوزُ الْأَنْعَامِ).

کشاورزان گنجینه ی مردمانند. (3)

و علی علیه السلام می فرمود:

به گونه های مختلف تجارت، پردازید؛ خداوند پیشه وران را دوست می دارد. (4)

ص: 268

1- وسائل الشیعه ج 12 ص 24

2- وسائل الشیعه ج 12 ص 25

3- وسائل الشیعه ج 13 ص 194

4- وسائل الشیعه ج 12 ص 4

و باز از امام صادق علیه السلام آورده اند که: عزت و بزرگی منش انسان در کسب و کار اوست. (1)

و امام کاظم علیه السلام می فرماید:

(إِنَّ اللَّهَ لَيَبْغِضُ الْعَبْدَ الْفَارِغَ).

خدا از بنده ی آسوده ی بیکار بیزار است. (2)

امام باقر، پنجمین پیشوای بزرگ و گرامی ما- که سلام خدا بر او باد- در هوای گرم که عرق از جبین بر آستین می ریخت در مزرعه ی خود، در خارج شهر مدینه، رفته بود - تا به کارها رسیدگی کند- مردی- که گمان می برد، کار از نظر اسلام عار است-، پیش آمد و با لحنی شگفت آمیز و دلسوزانه گفت:

شما که از بزرگان قریش و ممتاز هستید، چرا باید تا این حد به دنیا ارج بگذارید و در این هوای گرم، عرق ریزان، به این جا بیایید؛ اگر مرگ شما در همین حال در رسد، چه می کنید؟!

امام فرمود: اگر مرگم در رسد، در اطاعت و فرمانبرداری خدا، مرده ام چرا که به این جا آمده ام تا مخارج خانواده ی خویش را فراهم آورم و دست نیاز پیش تو و دیگران دراز نکنم. انسان از آن هنگام باید بترسد که مرگش در رسد و او به گناه و نافرمانی مشغول باشد.

آن مرد گفت می خواستم به شما پند دهم اما خود خود اندرز

ص: 269

1- وسائل الشیعه ج 12 ص 3

2- وسائل الشیعه ج 12 ص 37

باید به خاطر داشت که اسلام گرچه به تجارت و زراعت و سایر کارها اهمیت می دهد و آن را عبادت می شمارد (2) اما از سوی دیگر زیاده روی و افراط در کار را تأیید نمی کند.

اسلام می گوید:

ساعاتی از شبانه روز را به کار مشغول باشید و در ساعات دیگر، از سایر جنبه های مادی و معنوی زندگی بهره ور گردید. (3)

استراحت کنید، به وضع خانواده ی خود رسیدگی کنید؛ احکام دینی و وظایف اسلامی خود را بیاموزید، نماز بخوانید، قرآن بخوانید، به دید و بازدید یکدیگر بروید و...

ازدواج و تشکیل خانواده

ازدواج، یکی دیگر از نوامیس طبیعی است. حتی گیاهان، برای ثمرآوری و باروری از نوعی ازدواج ناگزیرند.

برخلاف تصور برخی، ازدواج یک امر صد در صد شخصی و فردی نیست بلکه نتیجه یی کاملاً اجتماعی دارد.

قوام و دوام نسل ها، بقای جامعه و ملیت و نیز برآورده شدن برخی آرمان ها، بدان وابستگی دارد؛ چرا که برخی، دنبال کردن بعضی از اهداف بلند انسانی و اجتماعی خویش را به عهده ی نسل بعد وا می گذارند.

ص: 270

1- وسائل الشیعه ج 12 ص 10

2- وسایل ج 12 ص 13

3- نهج البلاغه کلمات قصار شماره 390

هم چنین با ازدواج، غرایز انسانی تعدیل می یابد و در برابر گناه محفوظ می ماند و شاید همین ضرورت هاست که خداوند بنیان ازدواج را برکشش تند جنسی افراد گذارده است تا اگر از فواید آن آگاه نباشند؛ باری به حکم غریزه، آن را دنبال کنند.

اما این میل غریزی باید با راهنمایی ها و دستورهای دینی کنترل گردد و گرنه چون ماشینی است قوی با راننده بی خودسر، که نتیجه ی آن سقوط به اعماق و ژرفنای دره های فلاکت و هلاکت است.

به همین سبب اسلام بسیار به ازدواج و آسان گرفتن شرائط آن اهمیت می دهد.

قرآن می فرماید: ازدواج بخششی الهی و موجب آرامش و سکون است. (1)

پیامبر (صلی الله علیه و آله) می فرماید: ازدواج و تشکیل خانواده روش و سنت من است. (2)

هم او- که سلام خدا همواره بر او- می فرماید:

هرگاه کسی که خوی و دینش مورد پسند شماست به خواستگاری آمد، به ازدواج حاضر شوید و گرنه پهنه ی زمین را فتنه و فساد در می گیرد. (3)

امام صادق (علیه السلام) فرمود: پیامبر (صلی الله علیه و آله) مهر دختران و زنان

ص: 271

1- سوره ی روم آیه ی 21

2- وسائل الشیعه ج 14 ص 7

3- کافی ج 5 ص 347

خود را از پانصد درهم زیادتتر قرار نمی داد. (1) اگر چه این مبلغ در خانواده های با شخصیت آن روز بسیار کم محسوب می شد.

و این همه، نشان آنست که اسلام، برای کنترل غریزه ی جنسی، برنامه ی ازدواج را پیشنهاد می کند و آن را بسیار آسان می گیرد.

علاوه، اسلام در همین زمینه، با رؤیاهای طلائی در ازدواج و امتیازات طبقاتی نیز به سختی مبارزه کرده و تشریفات بی جا و غلط را عملاً، پوچ دانسته است:

مقداد، مرد مسلمانی بود با سری پرشور و قلبی سرشار از ایمان اما بی ثروت و قبیله.

ضباعه نوه ی عبدالمطلب، دختر عموی پیامبر اسلام و از قبیله ی قریش بود.

این دو با میل و رغبت و با صلاحدید پیامبر، همسر شدند و این دختر سرشناس، عمری، کاشانه ی فقیرانه ی مقداد را به گرمای مهر خویش فروزان می داشت.

امام صادق - که درود خدا بر او باد-؛ فلسفه ی همین ازدواج را توضیح می دهند:

می فرمایند: پیامبر چنین کرد تا ازدواج، از چارچوب تشریفات طبقاتی بیرون آید و دیگران از رسول خدا پیروی کنند و بدانند که گرمای ترین افراد در پیشگاه خداوند، پرهیزگارترین آن هاست. (2)

ص: 272

1- کافی ج 5 ص 376

2- کافی ج 5 ص 344

نمونه ی دیگر را در زندگی امام چهارم- علیه السلام - می بینیم:

عبدالملک مروان خبر یافت که آن امام، کنیز خود را آزاد کرده و با او ازدواج فرموده است. به نظر او این کار برای مقام آن امام برازنده نبود که با کنیز آزاد شده ازدواج کنند؛ پس نامه بی حاوی سرزنش به آن بزرگ فرستاد...

امام در پاسخ نوشتند: «نامه ات رسید...»

... تو گمان می کنی که همسری با زنان قریش، باعث افتخار و موجب آبروی من است؟ این اشتباه است چرا که برتر از پیامبر اسلام- که از من از دودمان او هستم- وجود ندارد.

من با کنیزم همسر شدم چون از نظر دین پاکیزه است و چیزی کم ندارد.

خداوند به برکت اسلام، تعصبات و امتیازات خیالی را بر چیده است - معیار ارزش ها، ایمان و تقوی است. -

این سرزنش ها- که توبه من نوشته بی در جاهلیت رواج داشت و مربوط به پیش از اسلام بود. والسلام.» (1)

ص: 273

درس بیست و سوم: آخرین رسالت و آخرین پیامبر

اشاره

ص: 275

اسلام از نخست، به عنوان آخرین رسالت، گام پیش نهاده است و مسلمانان این حقیقت را خردمندانه و عاشقانه پذیرفته و اسلام را آخرین جلوه‌ی وحی و نبوت و مکمل دین‌های پاک پیشین دانسته‌اند و نیز همه‌ی مسلمانان براساس آیه‌های قرآنی و روایت‌های بسیار معتقدند که پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله)، آخرین رسول خداست که رهبری بشر را، پذیرا شده است.

قرآن عزیز، در آیه‌های زیادی جامعیت آیین پاک اسلام را توضیح می‌دهد و با روشنی و صراحت، محمد (صلی الله علیه و آله) را آخرین فرستاده‌ی خدا، باز می‌شناساند:

(مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ، وَلَكِنْ رَسُولُ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ؛ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا) [\(1\)](#)

یعنی: محمد، پدر هیچ‌یک از شما نیست؛ بلکه فرستاده‌ی خدا و آخرین پیامبران است؛ و خدا به هر چیز داناست.

در روایتی از پیامبر (صلی الله علیه و آله) آمده است که به علی (علیه السلام)

ص: 277

تونسبت به من، از هر جهت چون هارونی نسبت به موسی (اگر هارون برادر موسی بود، من نیز در قانون اخوت، ترا به برادری برگزیدم؛ و اگر هارون جانشین موسی شد؛ تو نیز جانشین من خواهی بود) جز آن که موسی آخرین پیامبر نبود و من آخرینم. (1)

و هم او- که درود خدا بر او - می فرماید:

من آخرین خشت بنای نبوتم؛ پیامبران به آمدن من پایان یافته اند. (2)

امام علی - که سلام خدا بر او- در نهج البلاغه - کتاب عظیم فضیلت و دانش - می فرماید:

به پیامبر اسلام محمد (صلی الله علیه و آله) وحی پایان یافت. (3)

راهبر هشتمین، امام راستین، حضرت رضا - که براو همواره سلام خدا - می فرماید: آیین پاک محمد (صلی الله علیه و آله) تا رستخیز نسخ نمی گردد و نیز پیامبری، از پس او، نمی آید:

(شَرِيعَةُ مُحَمَّدٍ لَا تُسْحَقُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَلَا نَبِيٌّ بَعْدَهُ إِلَى يَوْمِ

ص: 278

1- (يا عَلِيُّ! أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى، إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي). این حدیث را عموم دانشمندان علم حدیث - از شیعه و سنی - نقل کرده اند. الغدیر ج 3 - ص 202 - 196

2- قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: مَثَلِي وَمَثَلُ الْأَنْبِيَاءِ كَمَثَلِ رَجُلٍ بَنَى دَارًا فَأَكْمَلَهَا وَأَحْسَنَهَا إِلَّا مَوْضِعَ لَبْتَةٍ فَكَانَ مَنْ دَخَلَهَا وَنَظَرَ إِلَيْهَا؛ قَالَ: مَا أَحْسَنَهَا! الْأَمْوَضِعَ هَذَا اللَّبْتَةَ؛ فَأَنَا مَوْضِعُ اللَّبْتَةِ، خَتَمَ بِي الْأَنْبِيَاءُ - مسند ابی داود ص 247.

3- نهج البلاغه فیض خطبه ی 133

آن چه بر شمردیم، نمونه‌ی اندک از ده‌ها حدیث بود که در آن‌ها مسأله‌ی خاتمیت پیامبر (صلی الله علیه و آله) و جاودانگی آیین پاک او، به روشنی و قاطع بیان شده است و جای هیچ تردید باز نمی‌ماند.

جامعیت اسلام

از بزرگ‌ترین علل جاودانگی آیین اسلام همین «همه‌جانبه بودن» آنست.

اسلام طرح جامعی است که براساس فطرت بشری بنیانگذاری شده است و همه‌سوی زندگی فردی، اجتماعی، مادی، معنوی، اعتقادی، عاطفی، اقتصادی، حقوقی و غیره... انسان را فرا می‌گیرد و اصول هر یک را با دلپذیرترین شیوه و واقع‌بینانه‌ترین دید، برای همه‌ی نسل‌ها و همه‌ی طبقات، در هر زمان و مکان؛ بیان می‌کند.

چنین است که اسلام‌شناسان اروپایی، هر یک به فراخور عمق دید و اندازه‌ی بررسی خویش، به همه‌جانبه بودن احکام اسلامی و جامعیت آن، اعتراف کرده‌اند. (2)

اینک به واریسی برخی از گوشه‌های این جامعیت

ص: 279

1- بحار - چاپ جدید - ج 11 ص 34

2- کتاب تمدن و علوم اسلام

خدای قرآن و اسلام:

خدای اسلام، پروردگار همه ی جهانیان است؛ خدای قومی و قبیله بی نیست تا ویژه ی گروهی مخصوص باشد به هنگام نماز می خوانیم: (الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ) (1) سپاس ویژه ی خداست که پروردگار همه ی عالمیان است.

هر لحظه، هر جا هر چه بخواهد، به وجود می آورد و هیچ محدودیتی در ذات او نیست. او اختیاردار همه ی موجودات است. (2)

بر آشکار و نهان، گذشته و آینده و هر چیز، حتی آن چه در قلب همامان می گذرد؛ آگاه است. (3)

«با او بودن» در همه جا ممکن است و نیاز به در نوردیدن راه و دیدن دربان ندارد و از هر چیز به ما نزدیک تر است. (4) حقیقتی است مانند خدای مکتب های دگرگون شده نیست تا بشر گون و مخلوق مانند، باشد پس مکان ندارد که مکان آفرین است.

ص: 280

1- سوره ی فاتحه الكتاب، آیه ی 2

2- (تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ) سوره ی ملک آیه ی 1

3- (يُعَلِّمُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ، وَيَعْلَمُ مَا تُسْرُونَ وَ مَا تُعْلِنُونَ؛ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ. - وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ -) سوره ی تغابن آیه ی 4 و 12

4- (وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ) - سوره ی ق آیه ی 16 -

در زمان نمی گنجد، که پدید آورنده ی زمانست.

پیوسته بوده است و هست و آغاز و انجام ندارد.

پس مثل و مانند ندارد. (1)

ذات او فراسوی: خواب، خستگی، پشیمانی، اشتباه و دیگر عیب هاست. (2)

یگانه ی بی همتاست؛ فرزند و پدر و مادر ندارد، شریک و همکار نیز و این حقایقی است در سوره توحید که مسلمانان ی شبانه روز چند بار آن را در نماز می خوانند (3)، تا از هرگونه شرک به دور باشند.

خدای اسلام، خدایی است با همان صفاتی که از زبان پاک و شیرین قرآن برشمردیم با مفهومی گسترده شکوهمند و با عظمتی فراسوی گنجایش خردهای آفریده شده، به وسعتی که در اندیشه ی بشری نمی گنجد؛ بی نیاز بی انباز چیره و نزدیک و برتر و نیز مهربان و بسیار مهربان و در دسترس چنان که هرکس هر وقت می تواند با او راز کند و به پیشگاهش نیاز برد و هر چه می خواهد از او بخواهد تا او آن چه به سود و مصلحت باشد، فراهم آورد که خود فرمود: (إِنَّ اللَّهَ بِكُمْ لَرُؤُفٌ رَحِيمٌ): خداوند به

ص: 281

1- (لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ) سوره ی شوری آیه ی 11.

2- (لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ...) سوره ی بقره آیه ی 254.

3- (قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ) (الخ) سوره ی توحید. بگو، اوست خدای یگانه، خدای بی نیاز، نزاییده است و زاییده نشده است و او را همآوردی نیست.

شمایان مهربان و بخشنده است. (1)

برابری عمومی در اسلام

ویژگی های نژادی و تمایزها نه تنها از دیدگاه اسلام الغاء شده و پوچ است بلکه برابری انسان ها از نظرگاه اسلام یک واقعیت قطعی است و واقع بینانه می گوید:

انسان ها همه با هم برابرند، همه از یک پدر و مادر و اعضای یک خانواده هستند و از جهت شرافت و اصل و نسب مشترکند. کسی را بر کسی جز به پارسایی و پاکدامنی برتری نیست. (2)

اسلام و آزادی فکر

اسلام جانبدار پابرجای منطق و استدلال و آزادی اندیشه است. تحمیل ایده و عقیده در اسلام وجود ندارد:

(لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ) (3)

یعنی: اجباری- در گزینش - دین نیست، راه از چاه شناساننده شده است.

در اسلام، بررسی اصول عقائد، برای هر فرد، وظیفه است و بر هر فرد ضروری است که بی دلیل و برهان، چیزی را

ص: 282

1- سوره ی حدید آیه ی 9

2- (يَا أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا، إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اتَّقِيكُمْ؛ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ) سوره ی

حجرات آیه ی 13

3- سوره ی بقره آیه ی 256

نپذیرد و اگر برخی احکام و دستورات اسلامی تعبدی است، و باید بی چون و چرا پذیرفته شود؛ به این دلیل پذیرفته می شود که:

از مبدأ وحی - که از خطا مصون است - در رسیده، و به وسیله ی پیامبر و امامان پاک، بیان شده است.

اسلام، آنان را که کورکورانه به عقاید پدران و نیاکان خود دل می بندند؛ نکوهش می کند و آن گاه توصیه می کند که: خود بیندیشید و ژرف نگر باشید و به اندیشه های سست و یاوه دل نسپارید و نگرانید و تنها پیرو دانش و یقین باشید. (1)

اسلام به مخالفین حق می دهد که در محافل علمی، اشکال های خود را بیان کنند و دلایل خویش را بر شمرند و پاسخ بشوند:

(قُلْ! هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ) (2)

بگو، دلیلتان را بیاورید اگر راستگویانید.

به همین جهت بسیار می شد که یهود و نصاری و سایر گروه هایی که در برابر اسلام می ایستادند، نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله) یا امامان پاک، می آمدند و در دین به بحث می نشستند.

در اعصار و قرون، بعد نیز این شیوه رایج بود که اقلیت های مذهبی در محافل دانشمندان اسلامی به مناظره می نشستند؛ که تاریخ از آن رویدادها نام برده است.

دکتر گوستاولوبون در کتاب «تمدن اسلام» می نویسد:

(... در بغداد مجلس هایی بر پا می شد و تمام

ص: 283

1- سوره ی اسراء آیه ی 36

2- سوره ی بقره آیه ی 111

نمایندگان مذهبی یهود و نصاری و هند و گبر و دهری در آن شرکت می کردند و با کمال آزادی نطق می کردند و بیان هر یک با تأمل شنیده می شد و فقط تقاضایی که از آن ها می شد این بود که در مناظره های خویش بر دلیل عقلی متکی باشند».

آن گاه دکتر گوستاولوبون اضافه می کند که:

«... اگر درست ملا-حظه شود، بعد از هزار سال، جنگ های سخت و وحشیانه و عداوت های هواپرستانه و خونریزی های بی رحمانه تاکنون اروپا به تحصیل این درجه از تساهل و آزادی، موفق نشده است (1)»...

اسلام و دعوت به تفکر و دانش آموختن

اسلام به اندیشیدن، بسیار ارج می نهد.

از خردمندان می خواهد که: در آفرینش، زمان، شب و روز، آسمان، زمین، حیوان، انسان و جهان و آن چه در آنست بسیار بیاندیشند و بیاندیشند (2).

و نیز در زندگی گذشتگان فکر و علت های سقوط و برافکنده شدن آنان را واریسی کنند تا زندگی خود را از پرتگاه مهالک آنان دور بدارند. (3)

و باری، اسلام خواستار آنست که انسان با بینش ژرف و آزاد فکر کند تا افق های دور دست اندیشه و دانش را در نوردد و

ص: 284

1- تمدن اسلام - گوستاولوبون ص 713 - 715

2- سوره ی بقره، آیه ی 164

3- آل عمران آیه ی 137

هر چه بهتر از وجود خویش بهره ور گردد.

به همین جهت، اسلام به پیشرفت های علمی و اکتشاف هایی که به خدمت بشریت گرفته شود؛ ارج می گذارد و از این جاست که دانشمندان اسلامی در طی قرون بعد از اسلام، بپا خاستند و شاهره تمدن بشری را به زیور کوشش های علمی خویش آراستند؛ چندان که نام بلندشان بر تارک تاریخ علم، جاودانه درخشان خواهد بود. (1)

جرجی زیدان (مسیحی) در «تاریخ تمدن اسلام» می نویسد:

«همین که تمدن اسلام پا گرفت، و دانش های تازه میان مسلمانان نشر یافت، دانشمندی مسلمان، برخاستند که افکارشان از بنیان گزاران برخی از رشته های علوم، عالی تر بود و در واقع آن علوم، با تحقیقات جدید علمای اسلام، رنگ تازه بی گرفت و مناسب با تمدن اسلام پیش رفت.» (2)

مسیولیبیری می نویسد: «اگر اسلام از گردونه ی تاریخ، خارج شده بود؛ عصر تجدید حیات علمی اروپا، تا چندین قرن به

ص: 285

1- مانند جابر بن حیان رازی، ابن سینا، خواجه نصیر طوسی که در علوم عقلی، نجوم، شیمی و ... آثار مفید و ارزنده ای دارند و حتی تا اواخر قرن گذشته، کتاب های بوعلی در دانشگاه های اروپا تدریس می شد. دکتر گوستاولوبون در کتاب تاریخ تمدن اسلام و عرب صفحه ی 710 چاپ اول می گوید مسیورنان می نویسد: آلبرت بزرگ، هر چه داشت از بوعلی سینا فرا گرفته بود.»

2- تاریخ تمدن اسلام - جرجی زیدان ص 598

اسلام و زندگی

از دیدگاه اسلام، بین زندگی مادی و معنوی و دنیا و دین، تضادی وجود ندارد.

از نظر اسلام، آنان که در دنیا دنبال کار نمی روند و کوشش نمی کنند؛ ناپسندند اگر چه آنان هم که جز به منافع شخصی و خورد و برد به چیزی دیگر نمی اندیشند همچنان از نظر اسلام منفورند.

امام صادق (علیه السلام) رهبر ششم ما فرمود:

آن که دنیایش را به آخرت واگذارد - یعنی به نام زهد دست از فعالیت های زندگی بشوید - و نیز آن که آخرتش را به خاطر دنیا، از دست بنهد از ما نیست. (2)

پس می توان گفت که اسلام، در این مورد، چونان دو چشم روشن و مراقب است تا کردارهای مسلمانان، با جنبشی همسنگ، هم در سوی دینا و بهروری های خردمندانه از آن پیش رود و هم به جانب دنیای معنوی تنظیم گردد. پس در اسلام، رهبانیت و سریار جامعه بودن و کناره گیری و فردگرایی و انزوا وجود ندارد: پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود که:

(لَمْ يَكْتَبْ عَلَيْنَا الرُّهْبَانِيَّةَ إِنَّمَا رُهْبَانِيَّةُ أُمَّتِي، الْجِهَادُ فِي

ص: 286

1- تمدن اسلام - گوستاولوبون ص 715 - 706

2- وسائل الشیعه ج 12 ص 49

رهبانیت بر ما نیامده است، رهبانیت پیروان من، جهاد در راه خداست.

احکام اسلام و پیشرفت زمان

تحول یافتن و تکامل و توسعه ی وسائل زندگی و پیشرفت عوامل تمدن هیچ گونه منافاتی با جاودانگی احکام اسلام ندارد چرا که ناسازگاری یک قانون با این گونه پیشرفت ها؛ وقتی پدیدار می شود که آن قانون، بر وسائل ابتدایی و عوامل ویژه یی تکیه کرده باشد، مثلاً اگر قانونی بگوید: همیشه به هنگام نوشتن باید فقط از دست استفاده کرده و به هنگام مسافرت فقط از الاغ و... در این صورت این قانون همگام پیشرفت علم و تمدن، نمی تواند قدم بردارد.

اما اگر قانونی تکیه بر وسائل ویژه یی نداشته هنگام قانونگذاری، تنها آن ها را به عنوان مثال ذکر کرده باشد، دیگر با پیدایش وسائل جدید و پیشرفت عوامل تمدن منافاتی نخواهد داشت.

اسلام از این گونه است یعنی نظری خاص به وسائل یک عصر ندارد مثلاً می گوید: در برابر بیگانگان باید نیرومند باشید تا از حقوق حیاتی و انسانی خویش دفاع کنید.

در این قانون، با آن که در عصر شمشیر و اسب وضع شده است، هرگز نظری روی افزار جنگ همان زمان اعمال نشده

ص: 287

است، یعنی اسلام هرگز نگفته است:

جهاد اسلامی حتماً باید با شمشیر انجام گیرد.

پس امروز هم قابل اجرا است.

همین طور در مورد معاملات و کسب و کار و غیره....

پس، دامنه‌ی تمدن و وسائل و عوامل آن تا هر جا بگسترد؛ از حوزه‌ی شمول قوانین اسلام بیرون نخواهد رفت و اینست یکی از رازهای جاودانگی اسلام.

جرج برنارد شاو؛ فیلسوف و دانشمند شهیر انگلیسی می گوید:

اسلام تنها دینی است که با تمام ادوار زندگی بشر، سازگار است و شایستگی دارد که هر نسلی را جلب کند. (1)

آیا رژیم‌ها و افکار روز ما را بی‌نیاز می‌کند؟

شکی نیست که بشر در راه دانش، بسیار پیش رفته است اما، دانشمندان خود اعتراف دارند که دانستی‌های آنان نسبت به نادانسته‌هایی که در جهان آفرینش وجود دارد، قابل قیاس نیست. و اساساً چون بیش آنان محدود است نمی‌توانند به تمام اسرار جهان و نیازهای اصلی و فطری پی ببرند.

علاوه آن که، چون بشر هر چه پیش رود، از اشتباه مصون نیست؛ پس در زمینه‌ی خواسته‌های بشری هر چه عرضه شود، در هر دوره‌ی صددرصد اطمینان بخش نمی‌تواند بود. چرا که

ص: 288

ممکن است عوامل محیط و دیگر چیزها ناخودآگاه در فکر و بینش او اثر بگذارد و او را از واقعیت دور سازد.

اما برنامه های اصیل، اسلام چون از ریشه ی وحی رویده اند، در آن احتمال اشتباه راه ندارد و می تواند در هر زمانی راهنمونی اطمینان بخش باشد.

البته بدان شرط که آن قوانین پاک را در چارچوب سایر سیستم های کجبر و ادغام نکنند؛ که در آن صورت به طور کامل نمی توان از آن بهره برد.

امدادهای غیبی ادامه دارد

برخی را تصور آنست که خاتمیت پیامبر (صلی الله علیه و آله) بدین معناست که پس از او، ارتباط با جهان غیب مسدود است!

این تصور باطلی است چرا که معنی خاتمیت فقط آنست که پس از پیامبر اسلام پیامبر و نیز دین دیگری نخواهد آمد نه آن که، به طور کلی ارتباط با جهان غیب نیز مسدود می شود.

زیرا به اعتقاد ما شیعه ها که به مقام امامت و ولایت امامان پاک دوازده گانه معتقدیم، این ارتباط برای همیشه، از طریق آن پاکان ادامه دارد و این خود یکی از امتیازات بزرگ مذهب شیعه است. (1)

صدرالمتألهین در «مفاتیح الغیب» می نویسد:

ص: 289

1- البته امام مبین همان حقایق و احکامی است که از طرف خدا به رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) وحی شده است.

«وحی یعنی نزول فرشته به منظور مأموریت و پیامبری؛ هر چند منقطع شده است، ولی باب الهام و اشراق هرگز بسته نشده و نخواهد شد و ممکن نیست این راه مسدود گردد.»

در دنیای حاضر، چگونه می توان به اسلام عمل کرد؟

فساد در دنیای ما، گرچه روز افزون است و چون بهمن هرچه به دامنه ی زمان بیشتر فرو می غلتد، عظیم تر می گردد و در نتیجه بنیان براندازتر و نابود کننده تر؛ اما به خاطر داشته باشیم که بزرگ مردی و منش متعالی اندر بلای سخت پدید آید. پس استقلال و شخصیت ما حکم می کند که با انحرافات زمان مبارزه کنیم.

اساساً کنترل و اصلاح محیط از وظایف بزرگ ما محسوب است. پیامبران با زندگی خود درس مبارزه با انحراف های زمان را نیز به ما آموخته اند. آن ها هرگز پیرو خواست های گمراهانه ی محیط و شهوت های گوناگون و تپش آلود جامعه ی خویش نبودند و باری، آن ها محیط را عوض می کردند نه محیط آن ها را.

پیامبر اسلام - که سلام خدا همواره بر او - در مبارزه با سنن انحراف آلود جاهلیت، پایداری ها کرد؛ تا اجتماع و محیط را دگرگون ساخت.

اختلاف طبقات، تحقیر زنان، بت پرستی، جنگ های

قبیله بی و ده ها انحراف های دیگر از عادت ها و سنن و معتقدات مردم آن روز بود، اما با پایمردی پیامبر گرامی، همه درهم کوبیده شد. عده بی از بزرگان قریش از جمله عتبه از روش پیامبر سخت ناراحت بودند؛ پس جلسه بی ترتیب دادند و پس از مذاکرات بر آن شدند تا: او را با وعده یا وعید (1)، از راه خویش باز گردانند اما پیامبر در پاسخ فرمود:

«مأموریت من همین است - سوگند به خداوند، اگر خورشید را در یک دست و ماه را در دست دیگرم نهند از راه خویش، پانمی کشم و از ایمان خود دست برنمی دارم و تا پیروزی یا مرگ پایدار خواهم ماند. (2)»

پس: به پیروی از روش آن راهبر آهنین رأی و فرستاده ی خدای،

«بیا ره توشه برداریم *** قدم در راه بی برگشت بگذاریم»

تا زمان را آن چنان که باید بسازیم نه آن که خویشتن را در اختیار زمان آن چنان که هست بگذاریم و خود را بدان وابسته سازیم.

ص: 291

1- وعده به معنای وعده های خوب و وعید به معنای تهدید است.

2- سیره ابن هشام - ص 295 - 266

سرانجام واقعه در رسید و مرغ روح پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) به آشیانه ی جاودانگی پرید... «آن که نمرده است و نمیرد؛ خداست» (1).

روشن بود که با رحلت آن گرامی در اقیانوس آرام اسلام، توفانی برخواهد خاست و امواجی متلاطم به هم می رسد و سوجدیان می کوشند تا از این اغتشاش و تلاطم هر چه بیشتر سود برند و از این آب ماهی بگیرند. از سوی دیگر می دانیم که توده ی مردم، عقل به چشم اند... همواره چنین بوده است و همیشه هیزم آتشی بوده اند که کسی بر می افروخته است... و نیاز به تربیتی دائم و مراقبتی همیشگی دارند و بدون مربی نمی توانند به تکامل خویش پردازند.

اکنون می پرسیم:

چنین جامعه یی، با این شرائط آیا نیاز به یک راهبر ندارد که به جای پیامبر، زمام امور را در دست بگیرد؛ تا بنیان آن همه زحمات رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از هم نپاشد؟ آیا یک مرجع علمی و

ص: 295

سیاسی که از قوانین الهی آگاهی کامل داشته باشد و بتواند مردم را به راه و روش واقعی هدایت و راهنمایی کند، لازم نیست؟

شیعه را عقیده بر آنست که لطف و مهر گسترده ی خدا و نیز حکمت بی انتهای او ایجاب می کند که پس از پیامبر نیز مردم بی راهبر نمانند آن هم راهبری معصوم و دانا که درستی گفتار و کردارش تضمین شده باشد و نمونه ی راستین یک انسان برتر و بشر گزیده از سوی خدا باشد؛ تا زمام جامعه ی مسلمانان را در دست بگیرد و با دانش و بینش وسیع و بی اشتباه خویش - که از پیامبر اسلام الهام گرفته- آنان را هدایت و رهبری کند.

زیرا: خدایی که در فکر جامعه ی زمان پیامبر اسلام بوده است؛ دلیلی ندارد که رأیش دیگرگون شده و نظر مهر بارش برگشته باشد!

چگونه ممکن است خدایی که برای حفظ و رشد بدن ما، هزاران ریزه کاری و لطف کرده، ابروانی بر بالای چشم رویانده که عرق شور و تلخ و گردآلوده ی پیشانی، آن را آزار ندهد. و نیز مژه ها را آفریده است تا با چتر افشان آن، چشم هم زیباتر و هم محفوظ تر بماند و دیگرها و دیگرها که می دانیم و می دانید...؛ جانشین ذیصلاح پیامبر را تعیین فرموده باشد؟ مگر در بوجود آوردن بهترین جامعه ها، - که ایده آل اسلام است - گزینش بهترین راهبرها لازم نیست؟ آیا تعیین امام و مرئی و راهبر معصوم پایه ی سعادت اجتماع نیست؟

آیا جامعه ی اسلامی بدون سازمان و رهبری الهی

می تواند به سعادت و نیکبختی برسد؟

پس اگر راهبر الهی و معصوم لازم است و جامعه ی اسلامی مری الهی می خواهد؛ چگونه می شود گفت این موضوع در اسلام نادیده گرفته شده است و مردم به خودشان واگذاشته شده اند.

کوتاه سخن آن که: همان فلسفه یی که بعثت پیامبر را ایجاب می کرد بی کم و زیاد حکم می کند که خدا توسط پیامبر جانشین او را معرفی و تعیین کرده باشد.

پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) در اواخر عمر خویش می فرمود: ای مردم سوگند به خدا آن چه شما را به بهشت (سعادت) نزدیک می سازد و آن چه شما را از آتش (گمراهی) دور می سازد بیان کردم (1) با این وصف چگونه می توان گفت پیامبر اسلام جانشین بلافصل خود را تعیین نکرده است؟

آیا قرآن کافی نیست؟

قرآن عزیز و مجید مأخذ اساسی هرگونه تفکر اسلامی است.

چونان صخره واری عظیم؛ همه ی بناهای آباد دانش های اسلامی بر آن استوار شده است یا سرچشمه ای روشن که جویبارهای بینش، همه از آن می جوشد...

ص: 297

اعتبار و حیثیت مأخذهای دیگر دینی، هم به اوست.

اما به دلایلی که برخواهیم شمرد؛ در راهبری و حل اختلاف های جوامع اسلامی و برآوردن نیاز توده های مسلمان؛ تنها به قرآن گرامی، اکتفا نمی توان کرد:

1- نخست به این دلیل که قرآن و محتوای انبوه و بلند آن؛ نیاز به تفسیر و توضیح دارد. چرا که همه ی آیات در روشنی و آشکاری مانده ی یکدیگر نیستند به طوریکه راهروان ناشناس و ناآگاه در لحظات نخست در مسیر آن، راه گم خواهند کرد و ره به سر منزل مقصود نخواهند رساند.

پس باید شخص پیامبر یا کسانی که از سوی او گمارده شده اند و با فراسوی این عالم ظاهر، ارتباط معنوی دارند، در این وادی نیز راهبر باشند تا آیات را چنان که منظور خداست، تفسیر فرمایند و توضیح دهند و گرنه مردمان عادی، گاه بازگونه تفسیر خواهند کرد و از حقیقت قرآن دور می افتند. (1)

چنان که در تاریخ دیده ایم:

در مجلس معتصم (2)، دزدی را آوردند تا «حد» شرعی را که در قرآن تعیین شده است، بر او جاری کنند.

دستور قرآن چنین است: «دست دزد را قطع کنید!»

ص: 298

1- پیامبر گرامی اسلام فرمود هر کس قرآن را به رأی خویش تفسیر کند، جایی را که - در قیامت- بر آن می نشیند از آتش فراهم می آورد-

تفسیر صافی ج 1 ص 21

2- از خلفای عباسی

اما معتصم نمی دانست که از کجای دست باید قطع کرد!

از علمای اهل سنت پرسید.

یکی گفت: از بند دست.

دیگری گفت: از آرنج.

معتصم قانع نشد، ناگزیر از امام نهم علیه السلام که در مجلس حاضر بودند؛ پرسید:

آن گرامی فرمود:

- باید چهار انگشت قطع شود.

- چرا؟

- چون خداوند در قرآن کریم می فرماید: (وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ): (1) جایگاه های سجده از آن خداست. یعنی هفت جای از بدن از جمله کف دست که در سجده روی زمین قرار می گیرد، از آن خداست و نباید قطع شود، همه پذیرفتند و از استدلال آن گرامی قانع شدند. (2)

این چنین تفسیری در حقیقت تفسیر قرآن به قرآن است و ویژه ی عترت و رسالت؛ و هر کس، هر چند هم در تفسیر استاد باشد؛ نمی تواند به طور کامل از عهده ی این گونه تفسیر برآید مگر آن که با عترت خوی گرفته باشد و از روش آنان سر مشق بگیرد.

2- دلیل دیگر آن که، آن چه در زمینه ی لزوم تفسیر

ص: 299

1- سوره ی جن آیه ی 18

2- تفسیر نور الثقلین ج 5 ص 439

راستین گفتیم؛ هنوز یک روی سکه و مربوط به ظاهر قرآن و احکام بود.

و حال آن که در پناه همین الفاظ و معانی ظاهری، مقاصدی عمیق تر و وسیع تر و ژرفایی روحانی نهفته است. به ویژه در بخش معارف و اعتقادات و اخلاق.

پیامبر ارجمند (صلی الله علیه و آله) می فرمودند: قرآن ظاهری زیبا و باطنی ژرف دارد (1). و نیز آمده است که: قرآن ژرفا دارد و ژرفای آن باز عمق دارد تا هفت باطن. (2)

باری، اصولاً تمام قرآن بنا به گفته ی مفسرین بزرگ، تأویل و باطن دارد که رسیدن به آن، تنها از راه اندیشیدن و تحقیق، ممکن نیست.

و از راه لفظ، برای همگان، قابل بیان نیز نمی باشد؛ زیرا گروهی از مردم را یارایی درک و عمل به آن نیست.

تنها اولیاء خدا و پاکمردان بی آرایش می توانند آن را دریابند و از آن برای حل اختلاف ها و رویدادهای بشری استفاده کنند و درس بگیرند؛ آن گاه با مصونیتی که از سوی خدا، در خطا و اشتباه دارند؛ به دیگران بیاموزند.

این اولیاء و بندگان مصون از خطا، پیامبر و اهل بیت وی علیهم السلام هستند که قرآن کریم درباره ی آنان می فرماید:

«خدا بر آنست که از شما اهل بیت، هر گونه پلیدی را ببرد و

ص: 300

1- اصول کافی ج 2 ص 599 چاپ آخوندی.

2- تفسیر صافی ج 1 ص 39 چاپ اسلامیه

شما را پاک گرداند» (1).

در حدیث نیز آمده است که: (إِنَّمَا يَعْرِفُ الْقُرْآنَ مَنْ خُوِّطَ بِهِ) (2) تنها پیامبر و اهل بیت که مخاطب اصلی قرآنند (3) می توانند همه ی حقایق قرآن را درک کنند.

به جهت همین پیوستگی (قرآن و اهل بیت) است که پیامبر در آخرین روزهای زندگانی به مردم می فرمود:

(... وَ إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ : كِتَابَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَعَشْرَتِي...)

من در میان شما دو امانت می گذارم: کتاب خدا و دودمان خویش را، اگر به این هر دوان در آویزید، هرگز گمراه نخواهید شد. (4)

3- قرآن ضامن اجرایی معصوم، می خواهد. قرآن چون قانون اساسی است؛ پس همان گونه ضامن اجرا و قوه ی مجریه لازم دارد. اما، زمامداری می تواند ضامن اجرای فرمان ها و قوانین آن باشد که همانند پیامبر (صلی الله علیه و آله)، از خطا، پاک باشد و نیز قرآن را به شایستگی بفهمد و بداند.

این ویژگی ها، منحصر در وجود امام های گرامی علیهم السلام است. بهترین گواه، همان حکومت چند ساله ی

ص: 301

1- سوره ی احزاب آیه ی 33

2- مقدمه ی تفسیر مرآة الانوار ص 16

3- یعنی جبرئیل در پیام وحی، به خانه ی پیامبر نازل می شده است و اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و آله) نیز چون خاندان نبوت بودند به معنای قرآن واردتر بودند.

4- مسند ابن حنبل ج 3 ص 17 چاپ بیروت - الغدیر ج 1 ص 55 - 9 عابة المرام ص 212

سالار دادگران علی (علیه السلام) است که با انبوه گرفتاری ها که بر سر راه زمامداری آن بزرگ قرار دادند باز قوانین عالی و درخشان اسلامی را، موبه مو اجرا فرمود.

در اوج پایان، خلاصه و اساس این درس را در مناظره بی که یکی از شاگردان مکتب امام ششم، صادق، علیه السلام با یکی از اهل تسنن در پیشگاه امام داشته است؛ می خوانید:

مردی از دمشق نزد امام صادق (علیه السلام) شرفیاب شد و عرض کرد برای بحث و مناظره با شاگردانت آمده ام ...

امام فرمود: او را به هشام که جوان ترین شاگردانش بود؛ معرفی کردند.

مرد شامی گفت: ای پسر (!) درباره ی امامت این مرد (!) (امام صادق علیه السلام) از من بپرس!

هشام از بی ادبی او برافروخت و لرزید. ولی خشمش را پنهان داشت و چنین شروع کرد:

- آیا پروردگارت نسبت به بندگانش مهربان تر است یا خود آنان؟

- پروردگار.

- پروردگار مهربان برای بندگان چه کرده است؟

- راهنما و دلیل روشن گمارده تا آنان را از اختلاف و تفرقه حفظ کند و بین آن ها دوستی و یگانگی را برقرار سازد و وظائف دینی را برایشان بیان نماید؟

ص: 302

- آن راهنما کیست؟

- پیامبر (صلی الله علیه و آله)

- پس از رحلت پیامبر کیست؟

- کتاب خدا - قرآن - و سنت رسول الله (صلی الله علیه و آله)

- آیا کتاب خدا و سنت پیامبر امروز می تواند از اختلاف ما جلوگیری کند.

- آری.

پس چرا من و تو - که هر دو مسلمان هستیم - با هم اختلاف داریم و مگر نه این است که تو بر سر همین اختلاف از شام به این جا آمده ای؟

مرد شامی ساکت شد و دیگر چیزی نگفت.

امام صادق علیه السلام به آن مرد شامی فرمود: چرا دیگر سخن نمی گویی.

عرض کرد: چه بگویم - اگر بگویم اختلافی نداریم دروغ گفته ام و چنان چه بگویم کتاب خدا و سنت پیامبر اختلاف را از میان ها بر می دارد باز هم سخن نادرستی گفته ام زیرا - در بسیاری از موارد - کتاب خدا و سنت، معنای واضح و روشنی که بتواند اختلاف را از بین ببرد؛ ندارد...

سپس مرد شامی گفت: همین سؤال را من از هشام می پرسم.

امام فرمود بپرس!

- ای هشام چه کس نسبت به مردم مهربان تر است خدا یا خود مردم؟

ص: 303

- خدا.

- آیا او کسی که وحدت و یگانگی مسلمانان را حفظ کند و جلو کژی های آنان را بگیرد و حق و باطل را برای آن ها بیان نماید، برای آنان فرستاده است.

- زمان رسول خدا را می گویی یا امروز را؟

- در زمان رسول خدا که خود اوست، امروز را بگو:

- هشام اشاره به امام صادق علیه السلام کرد و گفت:

امروزه همین مردی است که این جا نشسته و مردم از گوشه و کنار به سوی او کوچ می کنند و ما را از آسمان- و زمین- خبر می دهد و این علم و دانش را از پدران خود تا رسول خدا به ارث برده است.

- از کجا این سخن را من تصدیق کنم و بپذیرم؟

- هم اکنون هر چه می خواهی از او پرس!

- صحیح است دیگر عذری نیست فقط باید پرسم.

آن گاه امام صادق (علیه السلام) از چگونگی مسافرت او خبر داد و جزئیات حوادث بین راه را که غیر از او کسی نمی دانست؛ شرح داد به طوری که جای هیچ گونه تردیدی برایش نماند و به امامت آن حضرت ایمان آورد... (1)

ص: 304

زندگی پیامبر (صلی الله علیه و آله) و کردارهای او، نمایشگر راستین برنامه های اساسی اسلام است او هم راهبر سیاسی و زمامدار جامعه ی مسلمانان بود و هم با پیک وحی، احکام و قوانین اسلامی را از سوی خدا دریافت می فرمود و در قلمرو حکومت اسلامی به کار می بست کردار او قانون مجسم و رفتارش اخلاق محض و دستوراتش راهبری و هدایتی خردمندانه و استوار بود.... به پند و اندرز اکتفا نمی کرد بلکه به تشکیل جامعه یی نمونه بر اساس عدالت راستین نیز می پرداخت.

چرا که اسلام در تأمین سعادت جامعه، ضمانت اجرای دنیوی نیز دارد؛ چنان نیست که: کیفر کسانی را که به سعادت جامعه با بزهکاری لطمه می زنند، فقط به آخرت حواله کند، بلکه هم در این سو، و در همین دنیا نیز آنان را به کیفر مقرر شده، می رساند. پس حکومت و رهبری، متن کار آن گرامی بود.

اما البته اسلام، این امتیاز را بر سیستم های دیگر حکومتی دنیا دارد که: به آن روی سکه ی وجود هر انسان نیز، هماره چشم داشته است و لذا همیشه همگام با اکثر دستورهای

اسلامی به کسب فضایل معنوی و انسانی، توصیه می کند.

آن چه امروز در تمدن بشری، بسیار به دست فراموشی سپرده شده و روزاروز، نتیجه های پلید و پلشت آن به چشم می خورد، همین مسأله است: «از خاطر بردن انسانیت و معنویت و آخرت».

اما اسلام، به این مهم، توجه ویژه دارد و پیشوایان اسلام، پیوسته اساس ایده ی خویش را بر همین «تربیت معنوی» انسان ها قرار می دادند.

بیشتر مردم از حقیقت «جوهر والای انسانی» خویش غافل اند؛ چرا که چنان لطیف و دقیق است که جز به چشم روشن بینان نمی آید... پس، از دیدگاه مردم عادی، این سرزمین خرم وجود هر انسان؛ در کرانه ی دور از افکار و ایده ها و نگرش مردم قرار دارد و از توجه به آن ناتوانند تا چه رسد به آن که بتوانند در این زمینه «راهبر» باشند.

از انسانی که پس از گذشت قرن ها، هنوز نیمی از همه ی فعالیت ها و واکنش های فیزیکی بدن خویش را، باز نشناخته است؛ چگونه می توان انتظار داشت که جنبه ی متافیزیکی آن را بشناسد؟! و برای رسیدن به آن دور دست؛ برنامه و طرح ارائه کند؟!!

پس بی هیچ گفتگو، در این زمینه راهبر، باید خود کسی باشد که جوهر وجودش، با عالم متافیزیک پیوند داشته باشد و محرم و آشنای آن عالم و در همه ی راه های ناشناخته و بلند آن وادی، راهسپر و راهرو باشد... که گفت تا راهرو نباشی، کی

به راستی آیا سزاوار است که دست از سرنوشت معنوی انسان بشویم؟

استعداد ویژه‌ی روحانی و جوهر متعالی هر انسان را، نادیده انگاریم؟

و او را با حیوانی برابر بدانیم و با دنیای خور و خواب و خشم و شهوت واگذاریم تا چون کرم، در نیازهای حیوانی خود بلولد؟

هیچ، هرگز، این سزاوار مقام بلند انسان نیست...

انسان، با نیازهای روحانی و ملکوتیش و با استعداد ویژه‌ای که خداوند در این زمینه در نهاد او نهاده است؛ شاهکار آفرینش و خورشید عالم خلقت است: بر اوست که چون مهر عالمتاب تا بلندی‌های دور از دسترس، مکان بگیرد و بر همه‌ی آفاق چون نور آفتاب، گرما و حرارت پیاورد...

چرا که این برگزیده؛ در منظومه‌ی آفرینش، سرگردان نیست؛ ذره‌ای است اما از پرتو خورشید بلند ربوبی بر او تابیده‌اند و خدا در جمع آفریده‌های خویش به او، نظر لطف داشته‌است و دارد...

آثار این لطف را از سوی خداوند نسبت به انسان در طول تاریخ بشری با بعثت پیامبران به چشم می‌بینیم خدا بر اساس همین مهر و لطف پیامبران را فرستاد تا راهبری کنند و روح بلند و بی‌آرام انسان‌ها را به کرانه‌ی آن رستگاری و والایی عظیم برسانند.

قرآن کریم به این حقیقت در آیه های بی شمار اشاره می کند:

از جمله آن جا که ابراهیم پیامبر (علیه السلام) از خدا می خواهد:

پروردگارا! بر فرزندان ما پیامبری از خودشان بفرست تا آیه های روشن تو را بر آن ها بخواند و به آنان کتاب و حکمت آموزد و پاکشان سازد؛ که تو عزیز و حکیمی. (1)

در همین آیه، به روشنی می بینیم که: غیر از دانش و حکمت و راهنمایی؛ پاکی و تزکیه ی نفس - که همان تربیت معنوی است-، یکی از ارکان دعوت انبیاء، به شمار آمده است.

در مکتب پیامبر ارجمند، مردانی از این تربیت ویژه، برخوردار شدند و به تکاملی شگرف و خیره کننده رسیدند. سلمان ابوذر، مقداد، عمار، میثم، اویس قرن و دیگرها و دیگرها همه از این گروه برتر هستند.

وجودشان سرچشمه ی پاکی و درستی بود... از همه ی بدی ها پاک شده بودند... به جز خدا، نمی خواستند و به جز خدا نمی دیدند... در همه ی وجود و بر سراسر جان و قلب و روح و نشان تنها خدا حکومت می کردند...

به همین جهت، هر یک نمونه ی یک انسان تکامل یافته و هر کدام منشاء خدمت های عظیم در راه تعالی انسان ها و جامعه ی زمان خویش بودند.

ص: 310

پس، اخلاق و تهذیب روح موضوع تشریفاتی و زائندی نیست که نسبت به آن بی تفاوت بمانیم تا آن گاه که از همه ی مسائل زندگی فارغ شدیم و ذوق به ما حالی داد و زندگی مجالی به آن پردازیم... نه اخلاق سازنده ی همین زندگی؛ و جزئی از آن و البته بسیار از آن مهم تر است یعنی با گواهی خرد و احساس؛ صفات عالی اخلاقی و پاکی روح، چنان عظیم و چنان پر ژرفاست که انسان در پناه آن از صورت و نقش، در می گذرد و به حیات معنوی و حقیقت ارجمند انسانی خویش می رسد تا آن جا که: «آن چه نادیدنی است، آن بیند». (1)

اشاره هایی از قرآن به حیات معنوی انسان

* (مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيٰوةً طَيِّبَةً): (2)

هرکس - از مرد یا زن را-، کرداری شایسته باشد، و ایمان هم؛ ما بدو، زندگی و حیات پاک خواهیم داد.

* (يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا اسْتَجِيبُوْا لِلّٰهِ وَ لِلرَّسُوْلِ اِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيْكُمْ) (3)

ای مؤمنان چون خدا و پیامبر، شما را به سوی آن چه که حیاتبخش شماست فرا خواندند پاسخ گوید-؛ که زنده خواهید شد-.

ص: 311

1- از هاتف اصفهانی با اندک تغییر در مصراع

2- سوری نحل، آیه ی 97

3- سوره ی انفال آیه ی 24

آشکار است که زندگی و حیاتی که در آیه های بالا به چشم می خورد؛ غیر از زنده بودن ظاهری است.

چیزی نیست جز حیات معنوی و زنده بودن راستین انسانی که تنها از راه کردار نیک و تزکیه ی نفس، حاصل می گردد. (1)

حیات معنوی چگونه پیدا می شود؟

برای پیدایش حیات معنوی نیز، چون سایر پدیده ها، شرایطی لازم است.

حیات معنوی، ثمره ی رفتار و کردار انسان است.

البته رفتار و کرداری که با آموزش درست و راستین، شکل گرفته و از مربیانی آسمانی، آموخته شده باشد.

امر و نهی خدا - که آن را اصطلاحاً «تشریح» می گوئیم-؛ با حقایق و واقعیت های عالم آفرینش و دنیای هستی یعنی «تکوین» ارتباط و بستگی کامل دارد. ما چون از حقایق عالم و مصالح و مفاسد رویدادها ناآگاهیم؛- زیرا دانشمان

ص: 312

1- نباید تعبیر حیات طیبه در این آیات یک تعبیر مجازی تلقی شود بلکه مفاد آیات این است که حقیقتاً حیات تازه ای و پاکیزه ای به مؤمنی که دارای کردار شایسته است داده می شود و چون روشن ترین اثر حیات حقیقی درک و شعور و قدرت و توانائی است ناچار می فهمیم که برای برخی از مؤمنین یک نوع علم و قدرتی علاوه بر آن چه دیگران دارند ثابت خواهد بود. گرچه مفسران در تفسیر آیات فوق سخنان دیگری گفته اند ولی ما این معنی را از تفسیر پراج المیزان تألیف علامه طباطبائی مدظله العالی اقتباس کرده ایم برای توضیح بیشتر به همان تفسیر مراجعه شود.

بسیار اندک است-؛ پس از رفتاری که سازنده ی حیات معنوی ما باشد؛ بی خبریم؛ اما امام (علیه السلام) آن حقایق و مصالح والا و بلند را، چون آموزگاری آگاه و مهربان برای بشر، با بیانی بسیار روشن، باز می گوید، تا سعادتمند شویم و به حیات معنوی برسیم.

پس دین: مجموعه ی حقایق و معارفی است بالاتر از فهم عادی ما که خداوند آن ها را به وسیله ی پیامبر و جانشینان پاک و معصوم او بیان می کند تا در دوران ما حیات معنوی را به وجود آورد و سعادت ابدی ما را تضمین کند.

اینک: اگر ما فرمان بردیم، رستگاری خواهیم داشت؛ وگرنه زیان برده ایم درست مانند کودکی که تحت تربیت قرار می گیرد و از مربی تنها امر و نهی می شنود و کارهایی را که از او خواسته اند بی چون و چرا انجام می دهد؛ اگر چه بیشتر نمی فهمد که در عمق آن چیست و چه سودی دارد، ولی پس از گذراندن ایام تربیت، از جهت اخلاق و روش های پسندیده یی که در باطن او به وجود می آید، زندگی سعادتمندانه یی خواهد داشت ... اما اگر از انجام دستوره های مربی، سر پیچی کرده، باشد بعدها در خواهد یافت که تا چه اندازه زیان برده است.

راهنمای حیات

اینک ببینیم، تأمین این زندگی معنوی و تکامل آن- که حتماً به راهنما نیاز دارد- با کیست؟

آیا از انسان عادی بر می آید؟؛ یا باید کسی باشد با

ص: 313

کلماتی مطمئن و تضمین شده و در رفتار مصون از خطا و در اصطلاح: «معصوم» و نیز خود او بر مقام بلند حیات معنوی، ایستاده.

چرا که خداوند تا کسی را خود کاملاً هدایت نکند، وظیفه‌ی هدایت دیگران را بر عهده‌ی او نمی‌سپارد. (1)

به ویژه که: اساساً امامت به مفهوم هدایت معمولی نیست، زیرا این وظیفه‌ی هر مسلمانی است و خاص امام نیست.

مراد از آن هدایت؛ «هدایت به امر» است و تا آنان به حیات معنوی دست نیافته باشند و حقایق عالم برایشان کشف نشده باشد؛ نمی‌توانند به این گونه هدایت بپردازند.

از واریسی آیات قرآن، در زمینه‌ی «امامت» و «هدایت»، در می‌یابیم که معمولاً در موارد بسیاری پس از ذکر کلمه‌ی «امامت» کلمه‌ی «هدایت به امر» نیز، به عنوان تفسیر و توضیح ذکر شده است.

«هدایت به امر» چیست؟

امام، گذشته از آموزش احکام و هدایت ظاهری؛ ولایت و هدایت باطنی نیز، دارد.

یعنی از راه باطن، دست انسان‌هایی که استعداد و سزاواری دارند، می‌گیرد و به سوی کمال سوق می‌دهد.

ص: 314

1- (أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ، أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ، أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَى، فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ؟) سوره‌ی یونس آیه‌ی 35

این هدایت، چون براساس فیض معنوی و مقام های باطنی انجام می شود، هدایت به امر نامیده می شود.

هدایت باطنی، مقام والایی است که پیامبران بزرگ پس از مقام پیامبری به آن می رسیدند؛ چنان که خداوند ابراهیم (علیه السلام) را پس از مقام پیامبری، به امامت و مقام هدایت باطنی رسانید که فرمود:

(إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا) (1)

به تحقیق من تو را برای مردم امام قرار دادم.

امام (علیه السلام) چون به مقام ولایت و هدایت به امر رسیده است، می تواند دست به کارهایی بزند که از نظرگاه مردم عادی شگفت انگیز و غیر ممکن می نماید.

به شهادت قرآن، «آصف بن برخیا» از اوصیای سلیمان (علیه السلام) توانست در مدتی کم تر از یک چشم برهم نهادن تخت «ملکه سبا» را پیش از ورود او نزد سلیمان حاضر سازد! چرا که او بر جهان خارج از طبیعت مسلط و پاره یی از حقایق پوشیده ی این جهان را فرا گرفته بود.

پیشوایان و امامان معصوم ما - علیهم السلام - در مرتبه یی بس والا تر از آصف، قرار داشتند.

شاهد این حقیقت؛ تاریخ معتبر و مدارک اصیل روایی است که در آن ها هدایت معنوی و ولایت باطنی امامان گرامی ما؛ ضمن داستان های زیادی؛ یاد شده است.

باری؛

ص: 315

امام چون خود در عالی ترین درجه ی حیات معنوی است؛ یک نوع هدایت و جذبه ی روحانی دارد که می تواند بر دل های مردم شایسته، تأثیر بگذارد و در آن ها تصرف کند و آنان را به سوی کمال بکشاند... چنان که در تاریخ، شرح حال گروهی از شاگردان امامان را می خوانیم که تاریخ به وجود تابناک ایشان می بالد...

اینک نمونه یی چند:

1-مرد دمشقی

علی بن خالد «زیدی» بود؛ یعنی پس از امام چهارم حضرت زین العابدین (علیه السلام)؛ سایر امامان را قبول نداشت- در زمان امام نهم حضرت جواد - که درود خدا بر او باد- می زیست.

می گوید: در شهر «سامراء» بودم.

به من خبر دادند: مردی از دمشق را بدینجا آورده اند به اسارت و زندانی کرده اند که ادعای پیامبری می کند.

به دیدن او رفتم.

پرسیدم چگونه یی و سرگذشت تو چیست؟

گفت: در شام، در محلی که می گویند محل نهادن سر مقدس و پاک امام شهید آزاده حضرت حسین (علیه السلام) است به عبادت مشغول بودم.

یک شب، به ناگاه مردی را پیش روی خود یافتم که فرمود: برخیز!...

بی اراده برخاستم؛ کمی با او راه رفتیم... اما خود را در

ص: 316

مسجد کوفه یافتیم!

فرمود: این مسجد را می شناسی؟

گفتم آری، مسجد کوفه است.

او نماز خواند، و من نیز با او نماز خواندم؛ آن گاه دوباره به راه افتادیم... هنوز راهی نرفته بودیم که خود را در مسجد مدینه دیدم!

او به رسول خدا درود فرستاد و هر دو آن جا نیز نماز گزاردیم.

آن گاه خارج شدیم و دوباره در راه بودیم... لحظه ای بعد خود را در مکه دیدم... طواف کردیم... خارج شدیم و گامی چند در نپیموده من خود را بر جای نخستین، در دمشق یافتیم... و آن شخص از نظرم ناپدید شد.

گویی نسیمی بود که به نوازش بر چهره ام وزید و رفت ...

یکسال از این ماجرا گذشت... سال بعد، باز همان مرد را دیدم، شاد شدم او مرا به همان سفرها خواند و همچنان چون بار نخستین همه ی آن جایگاه های پاک را با هم در نور دیدیم... اما آن گاه که می خواست از من جدا شود، بدو گفتم:

- تو را سوگند می دهم به کسی که چنین یارایی، به تو داده است که خود را به من باز شناسان!

گفت: من: محمد بن علی بن موسی بن جعفر «یعنی امام نهم»؛ می باشم.

ص: 317

... و من این واقعیت را به هر کس که دیدم باز گفتم تا خبر به محمد بن عبدالملک زیات رسید. او دستور داد تا مرا گرفتند و تهمت زدند که مدعی پیامبری شده‌ام... و اینک می بینی که در زندان او هستم.

به او گفتم: می خواهی شرح حالت را برای محمد بن عبدالملک بنویسم؟

گفت بنویس؟

من نوشتم؛ اما ابن عبدالملک، در جوابم نوشت:

«به او بگو؛ از همان که در شبی او را از شام به کوفه و آن گاه به مدینه و مکه و سپس به دمشق برد و باز گرداند، بخواهد، تا از این زندان نیز رهاش کند»

از این پاسخ اندوهناک شدم.

صبح آن روز به زندان رفتم تا جواب نامه را به او بگویم.

اما دیدم که سربازان بسیار و مردم بی شماری، در حوالی زندان رفت و آمد می کنند پرسیدم چه شده است.

گفتند: همان زندانی که ادعای پیامبری داشت؛ از زندان گریخته است و نمی دانیم که به زمین رفته یا چون پرنده ای به آسمان.

علی بن خالد، می گوید پس از دیدن این واقعه؛ دست از مذهب خود «زیدی» شستم و از شیعیان امام نهم، حضرت جواد (علیه السلام) شدم (1).

ص: 318

حضرت علی (علیه السلام) سالار پرهیزکاران، میثم را خرید و آزاد کرد: و از وی پرسید چه نام داری؟

- سالم.

- اما من از پیامبر شنیدم که نام - اصلی - تو میثم است.

- آن عزیز راست فرموده اند، شما نیز راست می گوید؛ نام- اصلی- من میثم است.

- پس در نامی که پیامبر فرموده است، بمان، و نام دیگر را ترک کن!

حضرت علی (علیه السلام)، بدین ترتیب، بنده بی را خرید و آزاد کرد اما رشته ای از مهر برگردن او افکند که تا آخرین لحظه های زندگی با او ماند... مرگ هم نتوانست این رشته را از گردن او بگسلد.

میثم، آزاده بی بود که استعدادی شگرف داشت و در مکتب حضرت علی (علیه السلام) رفته رفته آبرویی بزرگ یافت و در زمره ی یاران حضرت (علیه السلام)، جای گرفت.

از دقایق آگاه گشت و به حقایق پی برد. به علی (علیه السلام) عشق ورزید... چونان که گیاه تشنه به باران از او الهام می گرفت، با او می زیست، در او غرق بود و از او بر نور دل و شادی جان خویش می افزود... و این لذت را به جهانی ثروت نمی فروخت.

روزی حضرت علی (علیه السلام) به او فرمود:

ص: 319

تو پس از من به دار آویخته خواهی شد و بدنت را با حربه ای زخمی خواهند کرد و روز سوم، محاسن (ریش) تو از خون بینی و دهانت گلگون خواهد شد.

تو را در کنار خانه ی «عمرو بن حرث»، به دار خواهند زد... همراه با 9 تن دیگر... چوبه ی دار تو از همه کوتاه تر است، بیا برویم آن درخت خرمایی که سرانجام بر شاخه ای از آن آویخته خواهی شد به تو نشان بدهم...

حضرت علی (علیه السلام) آن درخت را به میثم نشان داد. سال ها گذشت.

حضرت علی (علیه السلام) شهید شد.

بنی امیه بر مردم چیره شدند...

میثم بارها به کنار آن درخت می رفت و نماز می گزارد و با آن سخ می گفت:

ای درخت! خدا ترا برکت دهد! من برای تو آفریده شده ام و تو برای من رشد می کنی.

میثم، در سال شهادت خود، به خانه ی خدا مشرف شد و با «ام سلمه» ملاقات کرد.

ام سلمه به او گفت: نام ترا از پیامبر می شنیدم که به علی (علیه السلام) تو را سفارش می کرد.

می شم از او، سراغ امام حسین (علیه السلام) را گرفت و چون شنید که آن حضرت به خارج شهر رفته اند؛ گفت: سلام مرا به آن گرامی برسان و بگو دیری نخواهد گذشت که من و تو در سرای دیگر، یکدیگر را در پیشگاه پروردگار باز خواهیم دید.

ام سلمه دستور داد تا برای خوشبو کردن محاسن میثم، عطر آوردند. سپس به او گفت: به زودی محاسنت (در راه دوستی پیامبر و آل او) به خونت رنگین خواهد شد.

میثم وارد کوفه شد. مأمورین ابن زیاد او را دستگیر کردند و نزد او بردند.

این سخنان بین ایشان رد و بدل شد.

- خدای تو کجاست.

- در کمین ستمگرانست و تو یکی از آنانی.

... مولای تو علی (علیه السلام) درباره ی من و تو چه گفته است؟

- فرمود: تو مرا به دارخواهی، زد، در کنار 9 شهید دیگر و چوبه دار من از همه کوتاه تر است...

- من می خواهم با گفته ی مولایت مخالفت کنم و تو را به طرزی دیگر بکشم.

- چگونه می توانی، او از پیامبر و پیامبر از سوی خدا خبر داد؛ می توانی با خدا مخالفت کنی؟! من محل شهادتم را نیز می دانم و اولین مسلمانی هستم که لجام بر دهانم می زنند.

عبدالله بن زیاد، با خشم فراوان دستور داد، فعلا او را به زندان ببرند... در همین زندان، میثم به مختار ثقفی، مژده ی آزادی او را داد و گفت:

تو به خونخواهی حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) ابن زیاد را خواهی کشت- و چنین شد-.

ص: 321

باری؛ سرانجام، میثم را به قربانگاه بردند... به سکوی پرتاب معنوی... مکانی که از آن جا به عالی ترین و والاترین جایگاه پرواز روح بشر صعود می کرد او را کنار خانه ی «عمرو بن حرث» بر چوب همان درختی که از پیش می شناخت بردار آویختند... مردم گرد او جمع شدند... او برفراز دار فرصتی مناسب یافت تا فضایل علی (علیه السلام) را بیان کند...

زبان گشاد و دل های مردم گشود و جمعی را آگاه ساخت...

به ابن زیاد خبر بردند که میثم تو را رسوا کرد... دستور داد تا لجام به دهان او بزنند تا نتواند سخن بگوید...

و حربه ای به او زدند - چنان که حضرت علی (علیه السلام) خبر داده بود-.

و او «الله اکبر» می گفت... در آخر روز سوم، خون از دهان و بینیش جاری و محاسنش به خون رنگین و از آن گلگون شد... سلام خدا بر او باد. (1)

3- اویس قرنی

پیامبر اکرم (ص) فرمود:

«از سوی قرن بوی بهشت می وزد، ای اویس قرنی بسیار به تو مشتاقم، هرکس او را دید سلام مرا به او برساند (2)».

ص: 322

1- ارشاد مفید ص 152 ص 154

2- سفینة البحار ج 1 ص 53

حضرت علی (علیه السلام) هنگامی که مردم در ناحیه ی «ذی قار»، با او بیعت می کردند؛ فرمود: از سوی کوفه هزار سرباز -نه بیش و نه کم - خواهند آمد و با من بیعت خواهند کرد.

چون در رسیدند؛

«ابن عباس»، سربازان را شمرد و آن ها را 999 نفر یافت، در حیرت شد که چرا یک نفر کم است؟

چیزی نگذشت که مردی نزدیک شد با لباسی پشمینه و شمشیر و سپر و سایر لوازم جنگی و پیش حضرت علی (علیه السلام) رفت و گفت:

می خواهم با شما بیعت کنم تا سر حد مرگ و جانبازی.

حضرت علی (علیه السلام) فرمود: نامت چیست؟

- اویس

- تو همان اویس قرنی هستی؟

- آری.

- الله اکبر... محبوب من پیامبر خدا- که درود خدا بر او - به من خبر داد که مردی از پیروان او را خواهم دید به نام اویس قرنی که از گروه خدا و رسول او است و به شهادت خواهد مرد... و گروهی بی شمار را شفاعت خواهد کرد. (1)

چنین نیز شد و در رکاب حضرت علی (علیه السلام) به شهادت رسید. (2)

ص: 323

1- ارشاد مفید ص 149

2- اسدالغابة ج 1 ص 152

اویس، از جهت معنوی به والایی مقام، مشهور است.

از عبادت لذت می برد و نسبت به زر و سیم دنیایی علاقه بود. (1)

از کلمات و جملات اویس، می توان به رگه هایی از حیات معنوی عظیم این مرد آگاهی یافت:

- به خدا سوگند، اندیشیدن به مرگ و ترس و بیم از روز باز پسین؛ برای مرد با ایمان در دنیای جا شادمانی باز نمی نهد.

- در برابر امر به معروف و نهی از منکر به ما دشنام می دهند و تهمت می زنند؛ اما با این همه ما به حق قیام می کنیم. (2)

4-قنبر

قنبر نیز، از رادمردانی است که از پرتوقدرت معنوی پیامبر (صلی الله علیه و آله) و علی (علیه السلام) به مقامی بس بلند رسید.

از گفتن حقایق و پوئیدن راه راستین، هراس نداشت از نظر دنیاپرستان با آن که در ظاهر، غلامی بیش نبود؛ در سیر مقام معنوی به جایی رسید که محرم اسرار علی (علیه السلام) شد.

جمله های زنده و کوبنده و پر تپش این مرد آهنین، در محضر حجاج بن یوسف- جلاد خون آشام تاریخ که سادیسم جنایت و خونریزی داشت- بسیار مشهور است: حجاج پرسید:

- تو در خدمت علی (علیه السلام) چه می کردی؟

ص: 324

1- اعیان الشیعه ج 13 - ص 93 - 81 چاپ دوم

2- سفینه البحار ج 1 ص 53

- آب وضویش را حاضر می کردم.

- هنگامی که از وضو، آسوده می شد چه می گفت؟

- این آیه را می خواند: (فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ، فَتَخَنَّا عَلَيْهِمْ اِبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ ...)

یعنی «پس آن گاه که یادآوری های ما را از یاد بردند؛ هر دری را به رویشان گشودیم تا آن گاه که از داده های ما شادمان شدند؛ آن گاه؛ ناگهان آنان را باز می گیریم و ایشان سر افکنده و ناامیدند و حجتی نخواهند داشت، ریشه و دنباله ی گروهی که ستم می کردند بریده خواهد شد... وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ...» (1)

- گمان می کنم این آیه را بر ما تأویل می کرد؟

قنبر با کمال شهامت گفت:

- آری.

- اگر تو را بکشم چه خواهی کرد؟

- من سعادت مند خواهم شد و تو شور بخت (2)

- از مولایت علی (علیه السلام) ابراز بیزاری کن!

- اگر از دین او بیزاری جویم آیا مرا به دینی بهتر از آن، رهنمون خواهی شد؟

... (حجاج به این سؤال او پاسخ نداد و آن گاه گفت):

من کشنده تو هستم، هرگونه دوست داری بگویی تا ترا همان گونه بکشم.

ص: 325

1- سوره ی انعام آیه ی 45 - 44

2- بحار، ج 42 - 136 - 135

- این اختیار را با تو می گذارم.

- چرا؟

- چون هرگونه مرا بکشی، به همان گونه تو را- در آخرت- خواهم کشت.

- مولایم علی (علیه السلام) خبر داده است که مرا به ستم و ناحق سر می برند.

حجاج دستور داد تا او را سر برینند. [\(1\)](#)

ص: 326

1- ارشاد مفید ص 155

درس بیست و ششم: امیرالمؤمنین (علیه السلام) جانشین برگزیده پیامبر (صلی الله علیه و آله)

اشاره

ص: 327

شیعه ی دوازده امامی بر آنست که پس از رسول خدا، : راهبری جهان اسلام با امیرمؤمنان علی (علیه السلام) و آن گاه با یازده فرزند پاکش، می باشد.

و این ایده و عقیده را دلائلی به روشنی آفتاب در آستین دارد که با دیدن آن بی نظران بی غرض را جای تردید باز

ص: 329

1- الغدیر و علامه امینی کتاب جهانی الغدیر، با همت بلند علامه مجاهد فقید، شیخ عبدالحسین امینی - که رحمت خدای بر روان او باد - پیرامون حدیث غدیر، به وجود آمده است. این کتاب عظیم که دستاورد یک عمر تلاش راستین آن بزرگمرد است، در چندین جلد و به زبان عربی است و تاکنون 11 جلد از آن نشر یافته است. زبان و بیان کتاب به ستواری کوه و به روانی آب تدوین یافته و محتوای آن چنان مستدل است که به اذعان بزرگان و دانشمندان اهل سنت در طی آن حقایق تشیع، احیاء شده است و یکباره تلقی اهل سنت از تشیع را دگرگون ساخته و به تفاهم این دو گروه مسلمان خدمتی بزرگ کرده است. همواره نام او بزرگ باد. در درس حاضر از این کتاب عظیم، بسیار استفاده شده است.

جابر فرزند عبدالله، از یاران ویژه ی پیامبر (صلی الله علیه و آله)، می گوید:

روزی که آیه ی وجوب اطاعت از خدا و رسول و اولی الامر (1)، فرود آمد به آن گرامی گفتم: خدا و رسول را شناخته ایم اما اولی الامر چه کسانی هستند؟

فرمود: «آنان امامان و جانشینان من هستند که نخستین ایشان علی فرزند ابوطالب و پس آن گاه به ترتیب حسن، حسین، علی بن الحسین، محمد بن علی - که در تورات باقر نامیده شده و تو، جابر او را درخواهی یافت و در آن روزگار، سلام مرا بدو برسان؟- پس از او جعفر بن محمد الصادق، موسی بن جعفر، علی بن موسی، محمد بن علی، علی بن محمد، حسن بن علی و در انجام: فرزند حسن بن علی خواهد بود همان که نام و کنیه ی (2) او همانند من است (3) و (4)».

نخستین پیشوا

هیچ جامعه یی، در هیچ موضع از زمان و مکان، نمی تواند

ص: 330

1- (أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ)، سوره ی نساء آیه ی 59

2- در زبان عرب بنام هایی که جزء نخستین آن کلمه ی «اب» یا «ام» می باشد، کنیه می گویند.

3- نام و کنیه ی پیامبر (صلی الله علیه و آله) بترتیب محمد و ابوالقاسم است.

4- منتخب الاثر. ص 101 به نقل از کفاية الاثر. مؤلف کتاب در این باب 50 روایت از کتاب های عامه و خاصه نقل می کند که در همه ی آن ها پیامبر (صلی الله علیه و آله) امامان دوازده گانه را با اسم معرفی نموده است.

بی راهبر و یله ورها به سر برد؛ این قولی است که جملگی برآندند. با الهام از این واقعیت، این یادآوری به خاطر می آید که:

هر کس که زمامدار جامعه بی است، اگر به دوام و سعادت آن عشق می ورزد ناگزیر باید در حراست آن کوشا باشد و با توجه به شعاع قدرت و مسؤولیت و دانش و بینشی که دارد؛ در حال و هم در آینده و حتی در آینده ی دور آن جامعه بیندیشد و طرح و برنامه داشته باشد تا همواره سرنوشت جامعه به حوزه ی سعادت ایده آل نزدیک گردد.

بر همین اساس و روی همین الزام است که زمامداران، حتی در مسافرت های کوتاه قائم مقامی برای خود تعیین می کنند و این کار در همه ی جلوه های رهبری، نمود دارد:

یک رئیس خانوار، یک مدیر مدرسه، یک استادکار کارخانه، در غیبت چند ساعته، جانشینی برای خویش بر می گزیند و دیگران را به فرمانبری از او - در غیاب خویش - سفارش می کند. این مسأله چندان بدیهی است که نیاز به برهان ندارد.

پیامبر دلسوز و مآل اندیش

پیامبر گرامی که راهبر جامعه ی جهانی اسلام بود، بر همین روال عمل می فرمود:

هر جا که برای نخستین بار فروغ اسلام می تایید؛ هر چند هم، کوچک آن گرامی حاکمی شایسته بر آن گماشت تا زمام امور را بدست گیرد!

برای لشکرهایی که به جهاد اعزام می کرد، فرمانده سپاه معین می فرمود و گاه فرمود و گاه چند نفر را به ترتیب معاون آن فرمانده قرار می داد تا اگر یکی کشته شود، سپاه بی سر پرست نماند.

همچنین کسانی را می شناسیم که آن گرامی به هنگام مسافرت از مدینه آنان را به عنوان جانشین و نماینده ی خویش گمارد تا مدینه در غیبت آن بزرگ بی زمامدار نماند. (1)

کدامین سوی از این احتمال ها که می شمیریم با خرد راست می آید؟:

- آیا پس از رحلت «پیامبر(صلی الله علیه و آله)» دیگر جامعه ی اسلامی نیازی به رهبر نداشت؟

- و یا پیامبر(صلی الله علیه و آله) برای جامعه ی مسلمین، پس از خویش، اهمیت قائل نبود؟

- و یا دلسوزی و تدبیر خویش از کف نهاده بود؟

- و یا لایق ترین جانشین را نمی شناخت؟

کدامین سوی از این احتمال ها که برشمردیم، با خرد راست می آید؟

پیامبر عزیز اسلام (صلی الله علیه و آله) که با مهری عمیم، در همه ی چم و خم های زندگی مسلمانان، نشانه های راهبری و تعیین تکلیف را از سوی او می توان دید چگونه ممکن است در امری چنین عظیم تعیین تکلیف فرموده باشد؟

شیعه امامیه با توجه به این حقایق به پی جویی در

ص: 332

1- به کتاب هایی که درباره ی تاریخ اسلام و روش رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) نوشته شده است مانند سیره ی ابن هشام مراجعه فرمایید.

متون و مدرک های نخستین و اصلی اسلام می پردازد و در این پی جویی به منابعی سرشار بر می خورد و سرانجام بدین نتیجه می رسد که از پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمان هایی روشن و کافی و قاطع در زمینه ی تعیین جانشین در رسیده است و به جای مانده:

چنان چون: آیه ی ولایت حدیث غدیر، حدیث سفینه، حدیث ثقلین، حدیث حق، حدیث منزلت حدیث دعوت عشیره و دیگر چیزهایی که در کتاب های بزرگ به گستردگی به محک بحث و تحقیق زده شده . است و ما از همه تنها حدیث غدیر را بر می گزینیم و انصافتان را به داوری می طلبیم:

حدیث تاریخی غدیر

پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله) در سال دهم هجرت به مکه عزیمت فرمودند تا فریضه ی حج بگذارند.

این حج، در آخرین سال عمر پیامبر عزیز، انجام شد و به همین جهت در تاریخ آن را حجة الوداع می گویند، یعنی حج بدرود، حج خداحافظی.

همراهان پیامبر را که به شوق همسفری با آن حضرت و دیدن و فرا گرفتن حجی درست، به رکابش شتافته بودند؛ تا 120 هزار نفر نوشته اند...

گروهی نیز در شهر مکه به او پیوستند. پس از گزاردن حج و به هنگام بازگشت به مدینه روز هیجدهم ماه ذیحجه در «غدیر خم» (1) این آیه نازل شد:

ص: 333

1- غدیر خم نام جایی است بین مکه و مدینه

(يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ: بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ، فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ ...) (1)

«ای پیامبر، برسان آن چه از پروردگارت بر تو فرود آمده است و اگر نرسانی رسالت خدای را به جا نیاورده ای و خداوند تو را از-گزند- مردمان در امان می دارد...»

بدین ترتیب فرمانی بزرگ از سوی خدا به پیامبر در می رسد.

لب های کاروانیان به آهستگی نجوا می کند:

- خدا فرمانی داده است...

و همه منتظر فرمان می مانند...

در همین هنگام پیامبر (صلی الله علیه و آله)، دستور می دهد که همه از حرکت باز گردند و بازماندگان در رسند.

چنین می کنند... و راهگذرانی بسیار به فرمان رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، اینک برای شنودن یک خبر ایستاده اند... و صحرا چنان که می دانیم و گفتیم: پهنه ی بی آب و تفته ی غدیر خم است.

نیم روز است و هرم آفتاب سوزنده؛

خبر چیست که پیامبر در این هنگام و هنگامه، مردم را بر سر پا نگاهداشته است؟

در این هنگام؛ بانگ اذان به گوش گوش می رسد؛ پیامبر (صلی الله علیه و آله) با مردم نماز می گزارد و از باربند شتران مکانی برتر ساخته می شود. پیامبر (صلی الله علیه و آله) بر فراز آن می ایستد. سینه ها نفس ها را

ص: 334

دزدیده اند و مردم چون ریگزار صحرا، خاموش خاموشند و منتظر شنودن خبر.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) شروع می کند؛ سخنانش چون تراوش ذرات آب که از آبشار در هوا بپراکند نرم و نوازشگر است و هرم گرما را می شکند و مردمان تشنه زیر آفتاب با گوش جان آن را می نوشند و می نوشند؛ پیامبر (صلی الله علیه و آله) پس از ستایش خداوند، چنین ادامه می دهد:

- من و شما، هر دوان مسؤولیم (1)؛ چه می گوئید؟

- گواهییم که ما را تبلیغ کردی و در این راه چه بسیار کوشیدی، خدا ترا بهترین پاداش دهد!

- آیا به یگانگی خداوند و پیامبری بنده اش محمد (صلی الله علیه و آله)، گواهی نمی دهید؟

و به راستینی بهشت و دوزخ و مرگ و رستخیز و زندگی پس از درگذشتن؟

- گواهی می دهیم.

- خدایا گواه باش! و آن گاه روسوی مردم باز می گوئید:

- مردم! من و شما کنار کوثر یکدیگر را خواهیم دید؛ هشیار باشید که پس از من با دو «گران بها گوهر» چگونه خواهید بود؟

- ای پیامبر خدا، آن دو، چیست؟

کتاب خدا و اهل بیت من. خدا به من خبر داده است که

ص: 335

1- مسؤولیت پیامبر (صلی الله علیه و آله) ابلاغ رسالت و مسؤولیت دیگران، عمل به دین و ابلاغ به دیگران است.

این دوازدهم ننگسند تا کنار کوثر به من رسند... از آنان پیشی مجوید که هلاک خواهید شد و هم باز پس نمانید که باز موجب هلاکت است.

در این هنگام، دست امیرمؤمنان حضرت علی (علیه السلام) را بر می افرازد تا مردم، همه، او را ببینند و باز شناسند؛ پس پس آن گاه در همان حال منشور آسمانی جانشینی خود را می خواند:

- (أَيُّهَا النَّاسُ مَنْ أَوْلَى النَّاسِ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ).

مردم! چه کسی به مؤمنان از ایشان سزاوارتر است و بر آنان ولایت و سرپرستی دارد؟

- خدا و پیامبرش دانانترند.

- خدا بر من ولایت دارد و من بر مؤمنان و من بر گرویدگان از خود ایشان سزاوارترم پس:

(مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ ...) (1)

هر کس من ولی و سرپرست اویم، علی سرپرست و ولی اوست.

خدای من! دوستانش را دوست بدار و با دشمنانش دشمن باش! و یاری کن هر که او را یاری کند و کیفر ده آن را که با وی بستیزد ...

هان! هر حضری باید به غایبان ابلاغ کند.

هنوز مردم نپراکنده اند که این آیه نازل می شود:

امروز دیتان را کامل و نعمت را بر شما تمام کردم و

ص: 336

1- طبق روایت احمد بن حنبل - یکی از چهار پیشوای بزرگ اهل تسنن - پیامبر (صلی الله علیه و آله) این جمله ها را چهار بار دیگر تکرار فرمود.

خرسند شدم که اسلام دین شما باشد! (1)

پس آن گاه پیامبر (صلی الله علیه و آله) فریاد بر آورد:

الله اکبر!

دین خدا کامل شد و پروردگار به رسالت من و امامت علی پس از من خشنود گشت.

شادباش

پس از این مراسم مردم به امیر مؤمنان حضرت علی (علیه السلام) گفتند؛ از کسانی که پیشاپیش اصحاب به امیر مؤمنان حضرت علی (علیه السلام) تهنیت گفتند ابوبکر و عمر بودند که گفتند: بَخَّ بَخَّ لَكَ يَا عَلِيُّ، أَصَبَحْتَ مَوْلَايَ وَ مَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ اِي خُوشَا تُو يَا عَلِي، که مولای من و هر مرد و زن با ایمان شده ای (2)

سند حدیث غدیر

این حدیث از جهت سلسله ی، راویان چندان محکم است که شاید کم تر مانند داشته باشد.

یکصد و ده نفر (3) از اصحاب پیامبر (صلی الله علیه و آله) که در غدیر حاضر بوده اند، این حدیث را بی هیچ واسطه از پیامبر (صلی الله علیه و آله) نقل کرده اند و هم هشتاد و چهار نفر از تابعین (4)

ص: 337

1- (الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا) - سوره ی مائده آیه ی 3

2- الغدير ج 1 ص 11 - 9

3- الغدير ج 1 ص 61 - 14

4- الغدير ج 1 ص 72 - 62 - تابعین آنانند که خود پیامبر (صلی الله علیه و آله) را ندیده اند اما یک یا چندتن از اصحاب آن حضرت را دیده اند «فرید و جدی»

دانشمندان آگاه و بی غرض، چه تاریخ نویسان و چه مفسران و دیگرها، از اهل تسنن، مسأله ی غدیر را با مدارک زیاد در کتاب های خود آورده اند، که نام سیصد و پنجاه نفر از آن ها در کتاب «الغدیر» آمده است.

چه بسیار از دانشمندان بزرگ اسلامی، در این باره مستقلاً کتابی نوشته اند که نام بیست و شش نفر از آنان با ویژگی های کتاب هایشان در «الغدیر» فراهم آمده است.

فرهنگ نویسان چون به واژه ی غدیر یا مولی، رسیده اند، داستان غدیر را باز گفته اند...

و باری، کوچک ترین تردید و کم ترین سایه ی انکار در سند حدیث غدیر وجود ندارد مگر بری آن دسته از مردمان که در نور خورشید می ایستند و گرمی آن را بر پوست خود حس می کنند اما باز می گویند نوری و گرمایی نیست.

بررسی کوتاهی در معنای حدیث غدیر

حدیث غدیر، با نشانه هایی که در خود آن و خارج از آن وجود دارد؛ چنان چشمگیر است که هر انسان با انصافی را متوجه خود می سازد و از آن به روشنی بر می آید که امیر مؤمنان حضرت علی (علیه السلام) نخستین جانشین پیامبر اسلام بوده است.

اینک به توضیح و گشودن برخی از آن نشانه ها و شواهد می پردازیم.

1- کلمه ی مولی که در این حدیث به چشم می خورد، از روشن ترین کلماتی است که در این زمینه به کار گرفته شده

است.

«مولی» در این حدیث یعنی کسی که دارای مقام ولایت و امامت و رأی و فرمان است و خواسته اش بر همه ی خواسته ها مقدم؛ به این دلیل که پیامبر پیش از جمله ی «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ» فرمود:

(أَيُّهَا النَّاسُ مَنْ أَوْلَى النَّاسِ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ؟) مردم چه کسی به مؤمنان از ایشان سزاوارتر است؟

معنای اولویت پیامبر (صلی الله علیه و آله) آنست که خواسته ی او بر خواسته ی مردم پیشی جوید و هر چه بگوید و انجام دهد برای مردم حجت باشد و مردم پیروی کنند و در حقیقت بر مردم ولایت و سرپرستی داشته باشد. حال می گوئیم: همان طور که در جمله ی پیشین، صحبت از اولویت و ولایت پیامبر (صلی الله علیه و آله) است؛ در جمله ی بعدهم باید صحبت از ولایت و اولویت به همان معنی باشد تا ارتباط معنوی دو جمله ی پیشین و پسین، محفوظ بماند.

بدین ترتیب معنای درست و کاملی که از این چند جمله به دست می آید؛ اینست که پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود:

آیا من نسبت به شما از خودتان سزاوارتر نیستم؛ همه گفتند هستی هستی؛ آن گاه پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) فرمود: همین سزاواری و اولویت و ولایت که من نسبت به شما دارم علی نیز دارد و پس از من او مولای همه مسلمانان و جانشین من خواهد بود.

پس، در این حدیث، هیچ یک از معانی دیگر «مولی» جز همان اولویت و ولایت و امامت منظور نیست و معانی دیگر در این مقام، کاملاً بی تناسب است. توجه به این نکته نیز که:

ص: 339

پیامبر اسلام در آن هوای گرم انبوه مردم را سر پا نگهداشت؛ این حقیقت تاریخی را بیشتر آشکار می کند که موضوع، اهمیتی ویژه داشته است و گرنه هیچ عاقلی باور نمی کند که پیامبر (صلی الله علیه و آله) مردم را در آن شرائط نگهدارد و منظورش فقط این باشد که یک موضوع جزئی (مثلا علی دوست من است) را به مردم یادآوری کند.

2- دلیل دیگر این که:

پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) در جمله ی بعد فرمود: «خدایا یاری کن آن را که علی را یاری کند و از رحمت خود دور بدار آن را که از یاری علی، خودداری کند»

پیامبر (صلی الله علیه و آله) می دانست که پس از او حضرت علی (علیه السلام) باید از نظر ظاهر نیرو و ارتش داشته باشد و مردم او را یاری کنند تا اسلام ریشه گیرد؛ چرا که حکومت اسلام نیاز به فرماندهان عادل و مطاع دارد و لازم است همه ی مردم از جانشین پیامبر فرمانبرداری کنند؛ از این رو یاوران حضرت علی (علیه السلام) را دعا کرد و مخالفان او را نفرین تا از این راه نیز به مردم بفهماند مخالفت با حضرت علی (علیه السلام)، موجب غضب خداوند و نفرین پیامبر (صلی الله علیه و آله) است.

3- پیامبر (صلی الله علیه و آله) در پیشانی خطبه فرمود:

آیا به یگانگی خدا و رسالت بنده اش محمد، گواهی نمی دهید؟ گفتند می دهیم آن گاه فرمود ولی و مولای شما کیست و سپس گفت: هر کس من مولای او هستم علی نیز مولای او خواهد بود.

بدیهی است که منظور از ولایت حضرت علی (علیه السلام)، پس

از شهادت به یگانگی خدا و رسالت و ولایت پیامبر همان امامت است زیرا جز بدین معنی ارتباط جمله ها حفظ نمی شود و می دانیم که پیامبر (صلی الله علیه و اله) از بلیغ ترین و فصیح ترین مردمان بود در گفتار.

4- مردم پس از انجام مراسم، به امیرمؤمنان حضرت علی (علیه السلام) تهنیت ها گفتند آشکار است که این شادباش در صورتی صحیح به نظر می رسد که در آن روز حضرت علی (علیه السلام) از سوی خدا و پیامبر (صلی الله علیه و اله) به مقامی بلند رسیده باشد جز در این صورت تهنیت معنا نداشت.

5- آیه ی: (يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ). (1)

به گواهی دانشمندان اهل تسنن، روز غدیر، درباره ی مسأله ی جانشینی حضرت علی که مورد خدا بر او- فرود آمده است. (2)

برای نمونه گفتار مفسر و مورخ بزرگ تسنن: حافظ ابوجعفر محمد بن جریر طبری را می آویم:

«... بعد از این آیه که در غدیر خم نازل شد، پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: جبرئیل از طرف خدا دستور آورد که در این جایگاه بایستم

ص: 341

1- سوره ی مائده آیه ی 67. ای پیامبر، برسان آن چه از پروردگارت بر تو فرود آمده است و گرنه رسالت خدای را به جا نیاورده ای و خداوند ترا از- گزند- مردمان در امان دارد.

2- علامه امینی در «الغدیر» سی نفر از مشاهیر اهل تسنن را نام می برد که همه اعتراف کرده اند این آیه درباره ی علی (علیه السلام) نازل شده است.

و به هر سفید و سیاه اعلام کنم که علی فرزند ابوطالب، برادر من، وصی من، جانشین من و امام پس از من است...»⁽¹⁾

6 - اشعار و چکامه های شکوهمند و بلندی که شاعران و ادیبان اعصار از آن روزگار تا امروز درباره ی غدیر و جانشینی امیرمؤمنان حضرت علی (علیه السلام) سروده اند؛ گذشته از اهمیت جنبه ی ادبی، دلیل محکمی در مسأله ی مورد بحث ماست زیرا همه ی آن ها خطبه ی غدیر خم را مربوط به ولایت و امامت دانسته و شرح داده اند.

شعر و نام این شاعران همه ضبط شده است و آنان که با ادبیات عرب آشنایی دارند می توانند کتاب ارجمند «الغدیر» را ببینند.

در این کتاب بلند، اشعار و نام بسیاری از شعرایی که در موضوع غدیر شعر سروده اند از قرن اول هجری تا قرن های بعد، به ترتیب فراهم آمده و حتی نقد و بررسی شده است.

7 - پیامبر بزرگ ما (صلی الله علیه و آله) و امامان گرامی (علیه السلام)، روز رسمی مسلمانان اعلام رموده اند تا مسأله ی غدیر هر ساله بازگو شود و به دست فراموشی هیچدهم ذیحجه را یکی از عیدهای ف سپرده نگردد.

چنان که ابوریحان بیرونی دانشمند مشهور ایرانی در قرن پنجم، در کتاب «آثار الباقیه» و نیز ابن طلحه ی شافعی در کتاب «مطالب السؤل»، روز غدیر را یکی از عیدهای اسلامی نام برده اند.

ص: 342

1- الغدیر ج 1 ص 214 به نقل از کتاب الولاية طبری

ابو منصور ثعالبی، ادیب و دانشمند مشهور هم در کتاب ثمار القلوب شب غدیر را از شب های بزرگ اسلامی دانسته.

8- احتجاج ها: امیر مؤمنان حضرت علی (علیه السلام) و امامان دیگر هرگاه به حدیث غدیر احتجاج و در برابر مخالفان بدان استدلال کرده اند هیچ کس در معنای آن و این که مربوط به امامت و جانشینی امیر مؤمنان حضرت علی (علیه السلام) است؛ اشکالی نکرده و [مجاب شده اند \(1\)](#)

امیرالمؤمنین (علیه السلام)، یک روز در کوفه خطبه می خواند؛ ضمن آن فرمود به خدایتان سوگند می دهم، هر کس در غدیر حاضر بود و به گوش خود شنید که پیامبر مرا به جانشینی گزید بایستد، تنها آنان که به گوش خود از پیامبر شنیده اند؛ برخیزند نه آنان که از دیگران شنیده اند و خود در غدیر نبوده اند. جمعی برخاستند.

احمد حنبل پیشوای بزرگ مذهب حنبلی می گوید آنان سی نفر بودند که آن روز برخاستند و به شنیدن حدیث غدیر گواهی دادند.

باید دانست که در آن تاریخ بیست و پنج سال از واقعه ی غدیر گذشته بود و هم برخی از اصحاب پیامبر (صلی الله علیه و آله) در آن روز در کوفه نبودند و یا پیش از آن تاریخ در گذشته بودند و نیز برخی به بعضی غرض ها بودند و گواهی ندادند

راهبر آزادگان حضرت امام حسین - علیه السلام - نیز به هنگام سخنرانی در اجتماع اسلامی مکه، بین هفتصد نفر از

ص: 343

1- الغدیر ج 1 ص 159 به بعد

پارسایان اصحاب و تابعان پیامبر (صلی الله علیه و آله) (1) فرمود:

«... به خداوندتان سوگند باد، آیا می دانید که پیامبر در غدیر، علی (علیه السلام) را به خلافت و ولایت برگزید و فرمود؛ حاضران به غایبان برسانند؟»

آن جمع همه گفتند: خدا گواهد است که چنین بود...» (2)

در پایان این مقال با تقریظی که شیخ محمد دحدوح امام جمعه و پیشوای روحانی اهل تسنن شهر حلب بر کتاب الغدیر نوشته است؛ سخن را کوتاه می کنیم:

«... کتاب الغدیر، حقایقی را استوار کرد و در برابر، خرافه هایی خرافه هایی را ریشه کن ساخت برخی از چیزها را به ثبوت رسانید که ما نمی دانستیم و گفته هایی را باطل کرد که ما بر اثر بی خبری، قرن ها بدان ها دل سپرده بودیم.»

آری، از حوادث گذشته، به گونه یی، برای ما سخن رفته بود که ما گفتیم: منشاء آن ها را نمی دانیم و در اسرار آن ها نیز نمی اندیشیدیم؛ با آن که لازم بود از پیشامدها درس می گرفتیم و بنای بلند بررسی قضایای تاریخی را بر پایه ی تحقیق بالا می بردیم ...»

چنان که دیدیم، تا پیش از کتاب الغدیر این مقدار، دانش عمومی اهل تسنن می بود از واقعه ی تاریخی غدیر؛ اما هم

ص: 344

1- 200 نفر از ایشان از اصحاب بودند.

2- در کتاب ارجمند «الغدیر» ج 1 ص 213 - 159 - 22 احتجاج در این زمینه آمده است

اکنون و از آن پس که فصل‌ها و بخش‌های «الغدیر» منتشر شد در برابر دریایی جوشان می‌بینند سرشار از دلیل رسا، برهان روشن و دانش فروزان آن چه در «الغدیر» می‌بینیم یک زبان می‌گوید: فروغ مهتاب پوشیدنی نیست.

ص: 345

درس بیست و هفتم: مسأله ی شورا

اشاره

ص: 347

مسلمانان بی تردید و با قاطعیت بر آنند که پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله)، معصوم و وگفتار پاکش برابر با واقعیت و خواست خدا است و اگر جز این می بود خداوند پیروی بی چون و چرا از او را، فرمان نمی داد، پس فرمان او فرمان خداست و بر همه لازم است از او پیروی کنند.

اضافه بر پایه ی آیه های زیر، در می یابیم که پیامبر - که درود خدا بر او- بر مردم، حق حاکمیت می داشته و فرمان او بر نظر و رأی همه پیشی می گرفته و دستورهای او در امور اجتماعی و جز آن، واجب الاجراء می بوده است:

1- (التَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ) (1)

پیامبر (صلی الله علیه و آله) نسبت به مؤمنان از خودشان سزاوارتر است.

2- (وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَىٰ اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ....) (2) و چون خدا و پیامبرش در امری، فرمانی دهند، هیچ مرد و زنی را نشاید که رأی خویش، بر آن

ص: 349

1- احزاب، آیه ی 6

2- احزاب آیه ی 36

برگزینند.

اندیشیدن به این آیه و تفسیر آن، آشکار می‌سازد که فرمان پیامبر در همه‌ی امور - اگر چه امور شخصی باشد-، نافذ است؛ چرا که آیه در زمینه‌ی فرود آمده که «احوال شخصیه» است یعنی در مسأله‌ی ازدواج زید و زینب. (1)

پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) برای درهم‌کوبیدن یک سنت جاهلی که حاضر نبودند با غیر اشراف و ثروتمندان ازدواج کنند؛ به زینب دستور داد به ازدواج زید در آید، غرور کاذب و نخوت بی‌جایی که میراث ایام جاهلیت بود؛ نمی‌گذاشت که زینب، زید را به شوهری برگزیند.

اما این آیه روشن ساخت که حتی در امور شخصی نیز باید به فرمان پیامبر (صلی الله علیه و آله) گردن نهاد و زینب چنان کرد و راضی شد. (2)

(فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا) (3):

نه، سوگند به خداوند که ایمان (این دورویان)، ایمان راستینی نیست مگر تو را در آن چه میانشان رخ داده است به داوری بگزینند و از آن چه تو حکم می‌دهی، در دل ناراحتی نیابند و کاملاً فرمان برند.

ص: 350

1- معروف آن است که زینب دختر عمه‌ی پیامبر و از قریش بود اما زید، غلامی بود که به دست پیامبر آزادی یافت.

2- تفسیر نور الثقلین ج 4 - ص 280

3- سوره‌ی نساء آیه‌ی 64

آیا پیامبر، محکوم رأی اکثریت است؟

برخی از اهل تسنن می گویند: رأی اکثریت، در امور اجتماعی، حاکم است تا آن جا که پیامبر خود باید از آن پیروی کند!

با نگرشی ژرف تر در آیه هایی که پیشتر گفته آمد، بطلان این نظر، آشکار است اینک به واریسی دلیل ها و گفته های آن ها می نشینیم و پاسخ می گوییم:

استدلال آنان به آیه ی (159) از سوره ی آل عمران است: (1)

از رحمت خداست که - چونین - نرم و گشاده رویی با ایشان که اگر جز این می بود و تو سخت و سنگین دل می بودی از کنار تو می پراکندند از ایشان در گذر و برایشان رحمت بخواه و با آنان مشورت کن و آن گاه که به کاری عزم کردی بر خدا توکل کن - و انجام ده - خدا کسانی که بر او توکل دارند دوست می دارد.

در پاسخ می گوییم در همین آیه شاهدی آشکار وجود دارد که پیامبر (صلی الله علیه و اله) محکوم به پیروی از رأی اکثریت نیست؛ یعنی حق حاکمیت حتی در امور اجتماعی نیز با پیامبر (صلی الله علیه و اله) است و آن گرامی وظیفه دارد پس از مشورت؛ نظر خود را عمل کند

ص: 351

1- (فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ).

نه رأی سایرین را چرا که می فرماید:

«... با آنان مشورت کن و آن گاه که خود- به کاری- عزم کردی بر خدا توکل کن و انجام ده...»

و حال آن که اگر نظر دیگران لازم الاجراء بود بایست چنین می فرمود:

«... آن گاه که رأی مردم بر چیزی قرار گرفت، تو هم همان را بپذیر و انجام ده...»

ولی می بینیم، از آیه چنین بر نمی آید.

به اضافه، در تاریخ نیز شاهدهایی بر خلاف نظر اهل تسنن وجود دارد؛ از جمله در صلح حدیبیه: (1)

پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) به زیارت خانه ی خدا از مدینه خارج شد. نزدیک مکه، نماینده ی کافران قریش نزد آن بزرگ آمد و گفت: قریش بر آنند که نگذارند به مکه در آیی، فرمود: ما به جنگ نیامده ایم و تنها به زیارت می رویم.

پس از گفت و شنود بسیار قریش بر آن شد که صلح کند و پیامبر با شرایطی ویژه، تن در داد در حالی که مسلمانان از این صلح ناخوشنود بودند و می خواستند با زور به مکه در آیند. (2)

پیامبر به مسلمانان فرمود:

من بنده ی خدای و پیامبر او هستم هرگز از امر خداوند

ص: 352

1- چون این صلح در محلی به نام حدیبیه واقع شد به همین نام معروف شده است.

2- سیره ی ابن هشام جلد 3 از ص 321 به بعد

سرنیچم او نیز مرا رها نمی کند. (1)

در این جا پرسشی صادقانه از خرد می جوشد که:

پس منظور از مشورت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) با مردم چیست؟

مشاوره های آن گرامی تدبیری بود که بدینوسیله هم به نظر مردم احترام و ارج می گذارد و هم عقل و اندیشه ها را در راه پیشرفت اسلام به کار می انداخت و نیز جلو قسمتی از کار شکنی های برخی از سران قوم گرفته می شد زیرا همین اندازه که طرف مشورت قرار می گرفتند خود را در کارها سهیم می دیدند و دست از کار شکنی بر می داشتند اما آن گرامی در این نوع مشاوره هایی که داشت هیچ گاه محکوم به رأی اکثریت قرار نمی گرفت و اگر به رأی کسی یا گروهی توجه می کرد در واقع همان نظر خود او نیز می بوده است.

و در هیچ مدرک معتبری نیامده است که آن گرامی نظر اکثر را ملاک عمل خود قرار داده باشد.

آیا پس از پیامبر، شورایی تشکیل شد؟

دیدیم و دانستیم و ثابت شد که رأی پیامبر بر نظر همه حتی بر نظر اکثریت برتری دارد و از نظرهای قطعی پیامبر (صلی الله علیه و آله) گزینش حضرت علی (علیه السلام) بود که او را برای جانشینی خود در روز غدیر و غیر آن برگزید و به مردم معرفی کرد.

پس، مشورت در تعیین جانشین بعد از پیامبر (صلی الله علیه و آله)

ص: 353

1- (أَنَا عَبْدُ اللَّهِ وَرَسُولُهُ لَنْ أَخَالَفَ أُمَّرَةً وَلَنْ يُضَيِّعَنِي) - تاریخ طبری ج 3 ص 1546 ط لیدن

مخالفت آشکار با نظر خداوند و پیامبر اوست و به هیچ گونه ارزشمند نیست اما ما صرف نظر از این واقعیت اینک می خواهیم بدانیم که آیا پس از پیامبر (صلی الله علیه و آله) اصولاً شورایی تشکیل شد و اگر شد، آیا «اکثریت» تحقق یافت یا نه؟

برای گشودن و نمودن این مسأله، نخست پاره هایی از تاریخ و قضیه ی سقیفه ی بنی ساعده را از دیدگاه مدارک مسلم، به تماشا می نشینیم:

تاریخچه ی سقیفه

چون پیامبر (صلی الله علیه و آله)، چشم مهربان از جهان فرو پوشید، انصار در جایی به نام «سقیفه ی بنی ساعده» گرد آمدند و گفتند:

پس از پیامبر حکومت و ولایت را به سعد بن عباد، می سپاریم، سعد بیمار بود اما در آن جمع حاضر شد و پس از سپاس خدای چنین گفت:

«... ای انصار!»، برتری شما را در اسلام هیچ گروه دیگر ندارد چرا که پیامبر 13 سال میان قریش می بود و ایشان را به ترک بت و پرستش خدای یگانه می خواند اما جز تئتی چند، بدو ایمان نیاوردند که آنان هم چندان نمی توانستند از او و ایده ی او دفاع کنند و دین او را بزرگی بخشند تا آن که خداوند شما را به سعادت مندی برگزید و ایمان به پیامبر و دین او را روزیتان فرمود و جانبداری از او و دینش را به شما سپرد و شما همواره بر این پیمان استوار می بودید تا او با خوشنودی- از شما، رحلت فرمود، اینک با تمامیت تلاش بر آن باشید که در جانشینی او نوبت به دیگران

ص: 354

نسپارید که حقی است ویژه ی شما ...»

انصار گفتند: سخنی به جا گفتمی پس اینک تو باید حکومت و جانشینی را بدست گیری و برخی گفتند: اما اگر قریش به ستیزه برخیزند چه خواهیم کرد؟

گروهی دیگر پاسخ دادند که خواهیم گفت: شما امیری از خود و ما نیز امیری از خویش بر می گزینیم.

سعد گفت: این نخستین ضربه و شکست!

عمر خبر بردند، از پی ابو بکر فرستاد و او که همراه با علی (علیه السلام) در خانه پیامبر (صلی الله علیه و آله) بود پیام داد که من اینجا گرفتار هستم. عمر دوباره پیغام فرستاد که خبر تازه بی است، از بودن تو ناگزیریم.

ابوبکر از کنار پیکر نازنین پیامبر (صلی الله علیه و آله) که علی (علیه السلام) مشغول تجهیز آن بود بیرون آمد عمر به او گفت مگر نمی دانی که انصار در سقیفه گرد آمده اند تا سعد را به خلافت برگزینند؟

پس هر دو بی درنگ به آن جا شتافتند. میان راه ابو عبیده جراح را دیدند. او را نیز با خود بردند... و به سقیفه درآمدند ابوبکر به سخن برخاست که:

«سپاس خدای را و درود بر پیامبر او... خداوند پیامبر (صلی الله علیه و آله) را برای مردم فرستاد تا خدای یگانه را بپرستند که آن ها خدایان چندگانه را می پرستیدند و می پنداشتند که آنان شافعند و سودی بر ایشان دارند و بر عرب گران می آمد که دین پدران

ص: 355

واگذارند... پس خداوند نخستین مهاجران را این برتری داد که به دین پیامبر (صلی الله علیه و آله) ایمان آورند و بر سختی‌ها با آن گرمی، شکیبایی ورزند، پس آن‌ها بعد از وی به این موضوع سزاوارترند. و شما ای انصار کسی برتریتان را در دین انکار نمی‌کند پس از مهاجرین کسی به پایه‌ی شما در نمی‌رسد پس ما فرمانروایانیم و شما وزیران و مشاوران ما بی‌نظر شما کاری انجام نخواهیم داد...»

«حباب بن منذر» برخاست و گفت: ای انصار به هوش باشید که زمام امورتان را خود به کف داشته باشید چرا که مردم در پناه شما بودند و کسی را یارای ستیزه با شما نیست! با یکدیگر مخالفت نورزید تا کار به تباهی نکشد. اینان امارت ما نمی‌پذیرند پس ما باید امیری از خویش داشته باشیم و اینان نیز از خویش.

عمر گفت: هرگز چنین نخواهد شد و عرب به حکومت شما تن در نمی‌دهد و گردن نمی‌نهد که پیامبر از شما نبوده است.

حباب دوباره برخاست که:

ای انصار! اختیارتان با خودتان باشد، به سخنان این مرد و یارانش گوش ندهید که حق شما را به کلی تباه می‌کند و اگر نگذاشتند، آنان را از این شهر بیرون کنید و رشته‌ی کار را بدست گیرید که سوگند به خدا شما سزاوارترید.

عمر: خدا ترا بکشد!

حباب: ترا بکشد!

ص: 356

ابوعبیده به میانجی‌گری برخاست که:

ای انصار! شما نخستین گروه بودید که یاری کردید و ایمان آوردید، پس اول کسی نیز نباشید که تغییر داده باشد.

در این جا، بشیر بن سعد برخاست و گفت:

ای انصار! سوگند به خدا اگر ما در جهاد با مشرکان برتری و در این دین سابقه داریم اما نظری جز رضای پروردگار نداریم...

ابوبکر گفت: اینک؛ این عمر و این هم ابوعبیده جراح، با هر یک می خواهید بیعت کنید!

و آن دو گفتند: نه، سوگند به خدا تو برترین مهاجرانی و در جایی که تو باشی ما در خور این مقام نیستیم، دستت را بده تا با تو بیعت کنیم...

و آن گاه تا عمر و ابوعبیده خواستند با ابوبکر بیعت کنند؛ بشیر بن سعد - از انصار و از قبیله ی اوس (1) - بر آن ها پیشی گرفت و بیعت کرد...

افراد قبیله ی اوس چون دیدند که بشیر سد را شکست و قریش خود را سزاوارتر می داند و خزرج نیز می خواهد سعد بن عباد را امیر کند برخی به برخی گفتند:

به خدا اگر خزرج زمام امور را در دست گیرد، تا همیشه این برتری سهم آن ها خواهد بود پس برخیزید و با ابوبکر بیعت کنید!

در این هنگام، عمر با سعد بن عباد دست بگریبان شد و

ص: 357

1- اوس و خزرج دو قبیله ی بزرگ و مهم مدینه بودند که باهم رقابت داشتند و همین رقابت سبب شد که قبیله ی اوس در بیعت با ابی بکر عجله و شتاب کنند تا سعد بن عباد جلو نیفتد.

به مردم گفت: او را بکشید! ... و سعد تا آخر عمر با ابوبکر بیعت نکرد (1) - (2)

داوری کنید!

با دلیل هایی که در زیر بر خواهیم شمرد، خواننده در خواهد یافت که داستان سقیفه نه تنها شورای مسلمانان نبود بلکه دسیسه یی بود برای غصب حق خلافت حضرت علی - که درود خدا بر او - و رسیدن برخی به ریاست:

1 - عمر، به هنگام رفتن به سقیفه، تنها پی ابوبکر فرستاد و نه کس دیگر و ابوبکر با آن که در خانه ی پیامبر (صلی الله علیه و آله)، نزد بزرگان اصحاب و همراه با حضرت علی (علیه السلام) بود، بی آن که به هیچ کس اطلاع بدهد بی سر و صدا مصیبت رحلت پیامبر (صلی الله علیه و آله) را فراموش کرد و پیکر پاک آن گرامی را وا گذاشت و به سقیفه شتافت. اگر به راستی نقشه یی چیده نشده بود، چرا ابوبکر به عمر نگفت ما باید بنی هاشم و یاران پیامبر را خبر کنیم، اکنون واگذار تا جسد پیامبر را به خاک بسپاریم آن گاه همه با هم به دنبال تعیین خلیفه خواهیم رفت.

ص: 358

-
- 1- البته افرادی که بیعت نکردند، بسیار بودند مثل بنی هاشم عباس و فرزندان حباب بن منذر سلمان فارسی، ابوذر، مقداد، عمار، زبیر، خزیمه، ابی بن کعب، فروه، خالد، براء بن عازب و... فصول المهمه ص 45
 - 2- طبری، ج 4 از ص 1837 به بعد به اختصار.

آیا شورا چنین است که سه تن به میان یکی از قبائل شهر درآیند و ایشان را که رأیشان بر ریاست یکتن از خودشان است؛ با چرب زبانی تهدید و دیگر راه‌ها بفریبند و میانشان اختلاف افکنند و با زور و بدزبانی، جریان را به سود خویش پایان دهند و معتمدین را نیز آگاه نکنند و آن‌گاه هر کس هم مخالفت ورزد او را بکوبند و بگویند:

با اجماع امت و مصالح عالم اسلام سرستیزه دارد و او را اخلا لگر معرفی و خوش را حلال کنند و با همین دستاویزها، اعدام یا تبعید او را اعمال نمایند.

آیا هنگام مشورت در مسأله‌ی چنین عظیم و مهم، دست کم نباید بزرگان اصحاب و بنی هاشم که در ردیف نخستین آن‌ها امیر مؤمنان حضرت علی (علیه السلام) قرار داشت؛ خبر شوند؟

2- سقیفه به میدان فوتبال شباهت یافته بود که بی اختیار بر لبان، لبخنده‌ی درد می‌آورد:

ابوبکر، پس از چرب زبانی‌ها و خویش‌تن ستایی‌ها به انصار می‌گوید: این عمر و این نیز ابوعبیده، با هر کدام که می‌خواهید بیعت کنید، گویی هیچ‌جای چون و چرا نیست که یکی از این دو باید خلیفه شوند و آن دو نیز که درس خویش را از پیش خوانده‌اند؛ خلافت را چون توپ به خود ابوبکر پاس می‌دهند و می‌گویند تا تو هستی ما چکاره‌ایم؟

و اهل تسنن، نام این توپ بازی کودکانه را، اجماع و شورای امت می‌گذارند!

3- تصریح عمر به تشکیل نشدن «شورا»؛ چند سال پس از جریان سقیفه، عمر به هنگام خلافت خود بر منبر گفت:

«شنیده ام، کسی از شما گفته است اگر عمر بمیرد، من با فلانی بیعت می کنم کسی به این گفته: **إِنَّ بَيْعَةَ أَبِي بَكْرٍ كَانَتْ فُلْتَةً...** یعنی: بیعت با ابوبکر بی مشاوره و بی حساب بوده است مغرور نگردد.

درست است بیعت با ابوبکر ناگهانی و بی تفکر و حساب نشده بود اما خدا شر آن را- نگاهداشت ولی بین شما کسی مثل ابوبکر نیست تا سران قوم از او پیروی کنند». (1)

اگر واقعاً شورایی در کار بود و بزرگان و اصحاب پیامبر (صلی الله علیه و آله) با آزادی رأی داده بودند؛ بیعت با ابوبکر فلته و ناگهانی و بی حساب و بی مشورت نامیده نم یشد و به این عنوان مشهور نمی گردید.

4- عمر می گوید: «پس از پیامبر، علی و زبیر و یاران آنان با ما به مخالفت برخاستند و در خانه ی فاطمه گرد آمدند» (2)

می پرسیم، این مخالفت صریح را می توان نادیده گرفت؟ به ویژه که عمر خود به آن معترف است.

آیا این است معنای اجماع؟

5- اگر مسأله ی خلافت می بایست بر اساس مشورت، بنا گردد، حتماً پیامبر عزیز (صلی الله علیه و آله) پیش از رحلت، شکل و

ص: 360

1- طبری، ج 4 از ص 1820 تا 1823

2- طبری، ج 4 ص 1822

ویژگی های آن را بیان و یا دست کم اشاره یی می فرمود. آیا با معیارهای خرد همراهست که پیامبر (صلی الله علیه و آله)، احکام جزئی را بیان فرموده اما در زمینه ی مسأله یی چنین بزرگ، هیچ یادآوری نکرده باشد؟

چگونه حق علی (علیه السلام) را غصب کردند؟

در جوامع بشری برخی وجود دارند که می خواهند زمام امور را به هر گونه ممکن گردد، به دست گیرند و بر مردم حکومت کنند، اینان همواره در پی آنند تا در هر فرصتی به آرمان و هوس خویش دست یازند اگر چه در این راه فرمان خدا و رسول پایمال گردد.

در تاریخ خلافت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله)، هر ذهن کاوشگر ردپایی چونین را می تواند یافت.

و آنان که در سقیفه فراهم آمدند و سنگ اسلام و اصلاح بر سینه زدند، از همین گروهند.

اینک دگر باره، پاره یی از وقایع همزمان بیماری و رحلت پیامبر (صلی الله علیه و آله) را مرور می کنیم:

1- لشکر اسامه

پیامبر (صلی الله علیه و آله) در آخرین زمان حیات خویش در بستر بیماری به اسامه بن زید که جوانی نوخاسته اما پیراسته و شایسته بود فرمان داد تا به سپهسالاری لشکری به جانب موته (1) حرکت

ص: 361

1- نزدیک سرحدات روم شرقی آن زمان.

کند...

در سپاه او مهاجرین و انصار و از جمله ابوبکر و عمر و ابوعبیده ی جراح و... دیگران بودند.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) بسیار تأکید می فرمود که حتماً این جبهه را وامگذارند، حتی اسامه پرسید:

اجازه می فرمایید ما باشیم تا خداوند شما را شفا عنایت فرماید؟

فرمود: از شهر خارج شوید و با نام خدا حرکت کنید!

- اگر بیرون روم و لشکر گسیل دارم و شما چنین بیمار باشید؛ دلم نگران و ناراحت خواهد بود.

فرمود: حرکت کن به پیروزی و عافیت!

اسامه - من خوش ندارم از مسافران از حال شما بپرسم.

فرمود: آن چه فرمان دادم همان کن!

و آن گاه بیهوش شد و چون به هوش آمد، فرمود:

خدا لعنت کند آن را که از سپاه اسامه کناره گیرند و آن را ترک کند. (1) اما در عین حال ابوبکر و عمر لشکر اسامه را ترک گفتند و به مدینه باز گشتند!

2- مسأله ی قلم و دوات

پیامبر (صلی الله علیه و آله)، در آخرین روزهای حیات در بستر بیماری، فرمان داد تا صفحه یی و دواتی برای او بیاورند و فرمود

ص: 362

می خواهیم نوشته بی بنویسم که پس از من گمراه نشوید.

اما برخی گفتند: هذیان می گوید. (1)

ابن عباس می گوید:

در نخستین روزهای خلافت عمر بر او وارد شدم.

عمر پرسید: هنوز او (علی «علیه السلام»)، خود را خلیفه می داند؟

- آری.

= آیا گمان می برد که پیامبر (صلی الله علیه و آله) بر خلافتش تصریح کرده است؟

- آری، و بیشتر و صریح تر آن که من خود از پدرم در این مورد پرسیدم و او گفت: علی (علیه السلام) راست می گوید.

عمر گفت: پیامبر در حال بیماری می خواست به نام او تصریح کند، اما من نگذاشتم. (2)

از این جمله آشکار می گردد که چه کسی در آن هنگام، به پیامبر نسبت ناروای هذیان داده بوده است.

آیا به راستی عمر از پیامبر (صلی الله علیه و آله) بهتر می فهمید و مصالح امت اسلام را خوب تر در می یافت که نگذاشت پیامبر (صلی الله علیه و آله) به نام علی (صلی الله علیه و آله) تصریح فرماید.

سخن را با این نتیجه به پایان نزدیک سازیم که:

ص: 363

1- تاریخ طبری ج 4 ص 186 صحیح مسلم، کتاب الوصیه، از قول عمر نقل شده است که: او نسبت به پیامبر (صلی الله علیه و آله) گفت
غَلَبَ عَلَيْهِ الْوَجَعُ.

2- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج 2 ص 563

آنان که با دسیسه و فریب، بر مسند خلافت پیامبر (صلی الله علیه و آله) به ناحق تکیه زدند؛ از هنگام رحلت آن گرامی، بلکه از پیشتر، در نقشه های خلیفه تراشی، عامل اصلی بودند و این همه، نشانه ی ریاست خواهی و جاه طلبی است.

همین انگیزه ی ریاست خواهی، باعث آمد که اینان، خارهای سر راه را برچینند چنان که سعد بن عباده را که با خلافت ابوبکر مخالف بود و به او دست به بیعت نسپرد، کشتند و گفتند که «جن» او را کشت! و هم؛ مالک بن نویره که از مردان بسیار با ایمان و چنان بود که پیامبر در حق او می فرمود: هر که می خواهد به مردی از اهل بهشت در نگرد، به چهره ی مالک نگاه کند - چون از پیامبر (صلی الله علیه و آله) شنیده بود که خلافت از آن حضرت علی (علیه السلام) است پس از رحلت پیامبر، هنگامی که به مدینه آمد و شنید و دید که خلافت را به ناحق غصب کرده اند؛ به مخالفت برخاست خالد بن ولید او را کشت و به ناموس او تجاوز کرد و هیچ گونه تنبیه و کیفری از سوی خلیفه ندید.

دیگر از پلید کاری ها که در راه استحکام ریاست خواهی آنان انجام شد؛ غصب فدک را باید نام برد.

فدک منطقه ای بود انباشته از باغستان های سرسبز و بسیار پر در آمد، و در تصرف یگانه دختر گرامی پیامبر حضرت فاطمه - که درود خدا بر آن هر دوان -.

ابوبکر آن را بازستد و کارگران حضرت فاطمه (علیه السلام) را از آن جا بیرون راند فاطمه (علیه السلام) با ابوبکر به بحث پرداخت و او را

محکوم ساخت و ابوبکر سندی به آن گرامی داد که فدک از آن اوست.

اما عمر، آن سند را گرفت و پاره کرد، بی آن که هیچ توییخی از سوی ابوبکر ببیند و این خود مسأله بی است و ابوبکر دگر باره هرگز سندی به فاطمه (علیه السلام) نداد.

باری، از آن چه گفته آمد جز این بر نمی آید که اینان مردمی ریاست خواه و خویشان دوست بودند و دنیا جوی، و در این راه از هیچ گونه جنایتی نیز رونمی گردانیدند.

ص: 365

درس بیست و هشتم: امام دوازدهم دادگر غیبی و خدایی

اشاره

ص: 367

امام راهبر دادگر حضرت مهدی (علیه السلام) در سال 255 هجری قمری نیمه شعبان (1)، در شهر سامرا (سر من رأی) به دنیا آمد و در سال 260 که پدر بزرگوارش از دنیا رفت، به مقام والای امامت رسید. کنیه و نام آن حضرت چون کنیه و نام پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) است. پدرش امام یازدهم شیعیان حضرت امام حسن عسکری (علیه السلام) و مادرش بانوی بزرگ «نرگس» سلام الله علیها می باشد.

آن حضرت از روز نخست به جهاتی، بر عموم آشکار نمی شدند و مردم تا حدود هفتاد سال به وسیله ی نایب های خاص آن حضرت با ایشان ارتباط داشتند. (نایب های خاص آن حضرت به ترتیب عبارت بودند از عثمان بن سعید، محمد بن عثمان، حسین بن روح و علی بن محمد سمري) این دوران هفتاد ساله را غیبت صغری می نامند و از آن پس غیبت کبری آغاز می گردد.

در زمان غیبت کبری تا هنگام ظهور، دیگر هیچ کس به عنوان نایب خاص تعیین نشده است و نمی شود و مردم وظیفه

ص: 369

دارند به فقها و روایتگران حدیث که متخصص در امور دینی هستند؛ رجوع کنند.

عقیده به حضرت مهدی (علیه السلام) و اصلاح جهانی

اعتقاد به ظهور حضرت مهدی منتظر (علیه السلام) و مصلح جهانی، ویژه ی شیعه نیست؛ دیگر فرقه های اسلامی و حتی غیر اسلامی نیز چون یهود و نصاری و دانشمندان بزرگ جهان، ظهور یک مصلح بزرگ غیبی را باور دارند.

در زبور داود چنین آمده است:

«... اما منتظران خداوند وارث زمین خواهند بود... حلیمان وارث زمین خواهند شد و از فراوانی سلامتی بهره خواهند برد... صالحان را خداوند تأیید می کند. خداوند روزهای کاملان را می داند و میراث ایشان جاودان خواهد بود... آنان که از وی برکت یابند وارث زمین گردند و اما آنان که لعن شده اند، از روی زمین برکنده خواهند شد... صالحان وارث زمین خواهند بود و در آن تا همیشه ساکن خواهند بود» (1)

قرآن و اعتقاد به حضرت مهدی (علیه السلام)

در قرآن کریم، روزی وعده داده شده است که حق پرستان و مردم شایسته ی جهان، قدرت و حکومت جهانی را به دست می گیرند و دین گرامی اسلام بر ادیان سراسر گیتی چیره می گردد و هم آیات دیگری آمده است که به حضرت مهدی

ص: 370

(علیه السلام) تفسیر و تأویل شده است:

1- (وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزُّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ). (1)

ما (از پی آن کتاب) در زبور نوشتیم که بندگان شایسته ی ما وارث زمین خواهند شد. (2)

2- (وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسَّخِرَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ مَا شَاءَ اللَّهُ لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ). (3)

خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده اند و عمل های شایسته انجام داده اند؛ وعده داده که آنان را خلیفه ی زمین گرداند، چنان که گذشتگان را گردانیده بود و دینی را که خدا برایشان پسندیده است استوار سازد و ترس آنان را به ایمنی تبدیل کند مرا (خدا را) عبادت می کنند و چیزی را شریک من (خدا) نمی گمارند.

3- (هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ). (4)

اوست که پیامبرش را با هدایت و دین حق فرستاد تا بر

ص: 371

1- سوره ی انبیاء آیه ی 105

2- عبارت زبور را قبلاً نقل کردیم که در آن جا همین مضمون را اعلام داشته که مردم شایسته ی جهان حکومت جهان را به عهده می گیرند.

3- سوره ی نور آیه ی 55

4- سوره ی صف آیه ی 9

همه ی دین ها چیره گردد، گرچه مشرکان را خوش نیاید.

4- (وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ) (1)

اراده کرده ایم که بر ناتوانان (یعنی خداپرستانی که زیر بارستم قدرت های ستمگر، ناتوان شده اند) منت بگذاریم و آنان را پیشوا و وارث زمین گردانیم.

از آیه های بالا، به خوبی بر می آید که سرانجام جهان به دست بندگان شایسته ی خدا خواهد افتاد و آنان رهبر و پیشوای جهانیان خواهند گردید و دین اسلام بر همه ی دین ها پیروز خواهد شد. (2)

مهدویت در منابع اهل تسنن

در این زمینه، دانشمندان اهل تسنن، روایت های بسیار از روایانی که خود به آنان ایمان دارند؛ از پیامبر گرامی اسلام نقل کرده اند از مجموع آن روایت ها چنین بر می آید که امامان دوازده نفر و همه ی آن ها از قریش می باشند.

مهدی موعود از دودمان آن حضرت و از فرزندان حضرت علی و زهرا (علیه السلام) است و در بسیاری از آن ها تصریح شده است که

ص: 372

1- سوره ی قصص آیه ی 5

2- آیه های دیگری که به کمک روایات به حضرت مهدی علیه السلام تفسیر و تأویل شده است (مانند آیه ی (الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ) و آیه ی (أَمَّنْ يَجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَا) و غیر آن فراوان است که مرحوم سید هاشم بحرانی در کتاب «المحجة فیما نزل فی القائم الحجة» قسمت مهمی از آن ها را جمع آورده است.

وی از نسل امام حسین (علیه السلام) می باشد. آنان درباره ی مهدی موعود، صدها حدیث در بیشتر از 70 کتاب از منابع معتبر و پرارزش خود ثبت و ضبط کرده اند که برای نمونه به برخی از آن ها اشاره می گردد:

مسند، تألیف احمد بن حنبل، متوفای 241 هجری.

صحیح بخاری، تألیف بخاری، متوفای 256 هجری.

صحیح مسلم، تألیف مسلم بن حجاج نیشابوری، متوفای 261 ه.

سنن ابی داود، تألیف سلیمان بن اشعث سجستانی، متوفای 275 ه-.

صحیح ترمذی، تألیف محمد بن عیسی ترمذی، متوفای 279 ه.

مؤلفین کتاب های بالا - که هر یک از معتبرترین کتاب های اهل تسنن می باشد - یا پیش از ولادت امام زمان - سال 255 هجری و یا اندی بعد از تولد آن حضرت در گذشته اند.

و نیز:

مصابیح السنه، تألیف بغوی، متوفای 516 هجری.

جامع الاصول، تألیف ابن اثیر، متوفای 606 ه-.

الفتوحات المکیه، تألیف محی الدین عربی، متوفای 638 ه.

تذکره الخواص تألیف سبط ابن جوزی، متوفای 654 ه.

فراند السمطین، تألیف حموی، متوفای 716 ه-.

ص: 373

صواعق، تأليف ابن حجر هيثمي، متوفى 973 هـ.

ينابيع المودة، تأليف شيخ سليمان قندوزي، متوفى 1293 هـ.

عده يی از دانشمندان اهل تسنن درباره ی امام زمان کتاب ویژه یی تأليف کرده اند از آن جمله:

1- البيان في اخبار صاحب الزمان تأليف علامه گنجی شافعی.

2- عقد الدر رفی اخبار الامام المنتظر تأليف شيخ جمال الدين يوسف الدمشقي.

3- مهدي آل الرسول تأليف علي بن سلطان محمد الهروي الحنفي.

4- كتاب المهدي تأليف ابي داود.

5- علامات المهدي تأليف جلال الدين سيوطي .

6- مناقب المهدي تأليف حافظ ابي نعيم اصفهاني.

7- القول المختصر في علامات المهدي المنتظر تأليف ابن حجر.

8- البرهان في علامات مهدي آخر الزمان تأليف ملا علي متقي .

9- اربعين حديث في المهدي تأليف أبي العلاء همداني وغير آن. (1)

ص: 374

1- كشف الظنون ج 1 و 2 هدية العارفين ج 1 و 2 ، ايضاح المكنون، نويد امن و امان

متجاوز از سه هزار حدیث از پیامبر گرامی (صلی الله علیه و اله) و از امامان پاک درباره ی امام زمان در دست داریم از آن ها استفاده می شود که امام زمان نهمین پسر حسین بن علی است. پدرش حضرت امام حسن عسکری (علیه السلام)، مادرش نرجس خاتون. نامش همانم با پیغمبر آخرالزمان لقبش مهدی.. می باشد و در زمان پدر در سامرا به دنیا آمده و در کودکی پدرش را از دست داده و تا امروز نیز زنده است و تا بدان هنگام که خدا بخواهد زنده می ماند و روزی چهره خواهد گشود و دنیا را پر از داد خواهد کرد از آن پس که از ستم انباشته شده باشد و به جهاتی اینک از دیده ی مردم پنهان است.

و چون بیاید- که مقدمش گرامی باد - پشت به خانه ی کعبه بر دیوار تکیه خواهد زد و بانگ بر می دارد و یاران خود را که 313 نفرند می طلبد. اطراف او را می گیرند. عیسی (علیه السلام) از آسمان به زمین خواهد آمد و به جماعت با آن حضرت نماز خواهد خواند آن گرامی احکام اسلام را در سراسر جهان گسترده و دنیا چون بهشت خواهد شد.

حدیث هایی که دانشمندان شیعه و سنی در زمینه های مختلف درباره ی آن گرامی نقل کرده اند بسیار است و در کتاب هایی مانند بحار الانوار و منتخب الاثر ذکر شده است.

در این جا ما نخست فهرست برخی از آن ها را که مؤلف منتخب الاثر در کتاب خود آورده است و سپس متن چند خبر را نقل می کنیم.

موضوع شماره ی حدیث ها

روایاتی که در آن ها نقل شده که امامان دوازده نفرند و اول آن ها علی و آخر آنان مهدی (علیه السلام) است: 58...

احادیثی که به ظهور آن حضرت مژده می دهد: 657...

روایاتی که آن گرامی را از دودمان پیغمبر (صلی الله علیه و آله) می داند: 389...

روایاتی که می گوید اسم و کنیه او مانند پیغمبر (صلی الله علیه و آله) است: 48...

روایاتی که آن بزرگوار را از فرزندان امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) می داند: 214...

روایاتی که آن بزرگوار را از فرزندان حضرت فاطمه (علیها السلام) می داند: 192...

روایاتی که آن بزرگوار را از فرزندان امام حسین (علیه السلام) می داند: 185...

روایاتی که آن بزرگوار را نهمین فرزند امام حسین (علیه السلام) می داند: 148...

روایاتی که آن بزرگوار را از فرزندان امام زین العابدین (علیه السلام) می داند: 185...

روایاتی که آن بزرگوار را از فرزندان امام باقر (علیه السلام) می داند: 103...

روایاتی که می گوید او از فرزندان امام جعفر صادق (علیه السلام) است: 103...

روایاتی که می گوید او از فرزندان امام موسی کاظم (علیه السلام) است: 101...

روایاتی که می گوید او چهارمین فرزند امام رضا (علیه السلام) است: 95...

ص: 376

روایاتی که می گوید او سومین فرزند امام جواد (علیه السلام) است: 90...

روایاتی که می گوید او از فرزندان امام هادی (علیه السلام) است: 90...

روایاتی که می گوید او فرزند امام حسن عسکری (علیه السلام) است: 146...

روایاتی که می گوید اسم پدرش حسن است: 147...

روایاتی که می گوید جهان را از عدالت پر می کند: 123...

روایاتی که غیبت او را طولانی دانسته است: 91...

روایاتی که طول عمر آن حضرت را بیان می کند: 318...

روایاتی که می گوید دین اسلام به وسیله او جهانی می شود: 47...

روایاتی که می گوید او امام دوازدهم و امام آخر است: 136...

با توجه به ارقام یاد شده در بالا و با توجه به سایر احادیث، آشکار می گردد که روایت هایی که درباره ی آن حضرت وارد شده از حد تواتر تجاوز کرده و در کم تر موضوعی از موضوعات دینی تا این حد روایت وارد شده است. و از این نظر هر کس به اسلام و پیامبر گرامی آن ایمان آورده، ناگزیر باید به وجود گرامی مهدی موعود که در غیبت به سر می برند، ایمان راسخ داشته باشد.

اینک متن چند خبر:

1 - مؤلف ینابیع الموده در کتاب مزبور نقل کرده است که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: مهدی از فرزندان من است. غیبتی دارد و هنگامی که ظاهر شود زمین را پر از عدل و داد می سازد از آن پس که پر از جور و ستم شده باشد. (1)

ص: 377

2- و نیز در همان کتاب آمده است که سلمان فارسی می گوید: نزد پیامبر رفتم در حالی که حسین بن علی در دامان مبارکش نشسته بود و آن حضرت بر چشم و دهانش بوسه می زد و می فرمود: تو آقا و آقا زاده و برادر آقا هستی، تو امام و امام زاده و برادر امامی. تو حجت فرزند حجت و برادر حجتی و تو پدر نه حجت هستی که نهمین آن ها قائم خواهد بود. (1)

3- ابن ابی دلف می گوید: از حضرت علی بن محمد - امام دهم - شنیدم که می فرمود:

امام بعد از من فرزندانم حسن و پس از او فرزندش قائم است که دنیا را پر از عدل و داد می سازد از آن پس که از ستم و جور پر شده باشد. (2)

4- حذیفه می گوید: پیغمبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: اگر از دنیا بیش از یک روز باقی نماند، خدا آن روز را آن چنان طولانی خواهد کرد تا مردی از اولاد مرا که همنام من است برانگیزد سلمان عرض کرد: یا رسول الله از کدام فرزندانانت؟ حضرت دست خود را بر حسین زد و فرمود از این. (3)

5- مسعدة از امام صادق (علیه السلام) نقل می کند که فرمود: قائم ما از صلب حسن (امام یازدهم حضرت امام حسن عسکری) و حسن از صلب علی (امام دهم حضرت امام علی النقی) و علی

ص: 378

1- المهدی ص 60

2- منتخب الاثر ص 225

3- ذخائر العقبی ص 136

از صلب محمد (امام نهم حضرت امام محمد تقی) و محمد از صلب علی (امام هشتم حضرت علی بن موسی الرضا) و علی از صلب این فرزندان - اشاره کرد به حضرت موسی بن جعفر امام هفتم - خارج می شود... ما دوازده امامیم، همه معصوم و پاکیزه. سوگند بخدا اگر از دنیا بیش از یک روز نماند آن روز را خدا آن چنان طولانی می کند تا قائم ما اهل بیت، خروج کند. (1)

نظر دانشمندان جامعه شناسی

دانشمندان بزرگ جهان برآنند که جنگ ها، خون ریزی ها، آدم کشی ها، روسپی گری ها و این همه مفسد روزافزون امروز، به جهت نبودن موازنه بین خواسته های جسم و روح انسان است.

انسان امروز فضایل اخلاقی و سرمایه های معنوی را زیر پا گذارده اگرچه دریا و فضا و صحرا را تسخیر کرده و خود را به کره ماه رسانده است.

بدیهی است که با تکیه بر زور و توانایی نمی توان نظم و عدالت را در جهان مستقر کرد و تنها با تکنیک و علوم مادی سعادت انسان ها، تضمین نخواهد شد و باری، بشر چاره یی جز این ندارد که مناسبات اجتماعی خود را بر اساس ایمان و اخلاق استوار کند و با راهنمایی های یک مصلح بزرگ جهانی، خود را از گرداب خطرها نجات داده و حکومتی بر اساس عدالت همراه با امنیت صفا و صمیمیت برقرار سازد؛ بدین ترتیب اجتماع

ص: 379

بشری شتابناک به سوی آمادگی برای قیام امام عصر (علیه السلام) پیش می رود.

طول عمر آن حضرت

ما بر آنیم که درازی عمر بشر امری محال نیست چرا که به صراحت در قرآن عزیز می خوانیم که حضرت نوح عمر طولانی داشت و تنها 950 سال به تبلیغ و رسالت پرداخت. (1)

نیز، بر اساس تحقیق هایی که اخیراً در دانش زیست شناسی به عمل آمده است؛ امکان طول عمر تأیید می گردد و حتی دانشمندان بزرگ بر آنند که غذاها و داروهای برای بشر تهیه کنند که عمر او را طولانی سازد.

مرحوم آیت الله آقای صدر در کتاب المهدی مقاله یی از مجله ی المقتطف شماره ی 3، از سال 95 نقل می کند؛ که به عنوان شاهد بر گفتار بالا- خلاصه یی از آن را در این جا بیان می کنیم: «دانشمندان موثق می گویند: تمام بافت های اصلی جسم حیوان می توانند تا همیشه زنده باشند و برای انسان امکان دارد که هزاران سال زندگی کند به شرط آن که پیش آمدی نکند که رشته ی حیاتش بریده شود این بزرگان از روی حدس و گمان سخن نمی گویند بلکه با آزمایش های علمی به این نتیجه رسیده اند...

«دیمندو برل» استاد دانشگاه جونس هبکنس،

ص: 380

1- (فَلَيْتَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا) سوره ی عنكبوت آیه ی 14

می گوید: ثابت شده است که اعضای اصلی جسم انسان، استعداد زندگی جاودان دارند ظاهراً نخستین کسی که آزمایش مذکور را روی اجزای جسم حیوان انجام داد، دکتر «جاک لوب» بود و بعد از او دکتر - ورن لویس - که با همکاری همسرش ثابت کرد: «اجزای جنین پرنده بی را می توان در آب نمکین زنده نگهداری کرد». این تجربه به مرتباً انجام می گرفت تا این که دکتر الکسیس کارل به انجام تجربه های دیگر قیام و اثبات کرد که به اجزای مورد آزمایش؛ پیری راه نمی یابد و حتی از خود حیوانی که این اجزاء از بدن آن گرفته شده بیشتر زندگی می کنند. او در ماه ژانویه سال 1912 میلادی آزمایش های خود را آغاز کرد و با فداکاری و رفع مشکلات فراوان؛ به کشف این موضوع ها، موفق شد:

1- تا عارضه بی مانند کمبود مواد غذایی و یا ورود میکرب برای سلول های زنده پیش نیاید؛ همیشه زنده خواهند ماند.

2- اجزای مذکور علاوه بر این که زنده خواهند بود، دارای رشد و تکثیر نیز می باشند.

3- رشد و تکثیر آن ها را با غذایی که به آن ها می رسد می توان اندازه گیری کرد.

4- گذشت زمان در آن ها هیچ گونه اثری نمی گذارد و با مرور زمان پیر و ضعیف نمی گردند و حتی اندک اثری هم از پیری در آن ها دیده نمی شود؛ و در هر سال درست مانند سال های

پس چرا انسان می میرد و چرا مدت زندگی معمولاً از صد سال در نمی گذرد؟

در پاسخ باید گفت که: اعضای جسم حیوان و انسان فراوان است و با هم اختلاف دارد و نیز میان آن ها ارتباط و اتصال کاملی برقرار است به گونه ای که زنده بودن بعضی از آن ها بستگی دارد به زنده بودن برخی دیگر و ناتوانی و مرگ بعضی از اجزای انسان و حیوان موجب مرگ سایر اعضا می گردد. مرگ های ناگهانی که بر اثر حمله ی میکروب ها پیش می آید؛ به همین جهت است و همین موضوع موجب شده که حد متوسط عمر انسان از هفتاد و هشتاد سال هم کم تر گردد. البته آن چه تجربه ثابت کرده اینست که علت مرگ، رسیدن سن به هفتاد یا هشتاد نیست بلکه علت اصلی امراض و عوارضی است که بر یکی از اعضا حمله می کنند و آن را از کار می اندازد و چون با مرگ آن عضو؛ ارتباط سایر اعضا قطع می گردد؛ مرگ همه ی اعضا فرا می رسد.

پس اگر علم بتواند آن عوارض را از بین ببرد و یا مانع تأثیر آن ها شود؛ دیگر برای زندگی طولانی مانعی وجود نخواهد داشت. (1)

بنابراین وقتی دانستیم که بسیاری عمر محال نیست هیچ اشکالی ندارد که خداوند توانا یک بشر را هزارها سال،

ص: 382

سالم و رشید نگاه دارد چرا که تنظیم شرایط طول عمر دست خداست؛ او می تواند نظام دیگری به وجود آورد که بر نظام عادی حاکم باشد؛ چنان که در تمام معجزه ها این کار را کرده است؛ معجزه های پیامبران از قبیل سرد شدن آتش برای ابراهیم خلیل و اژدها شدن عصای حضرت موسی زنده شدن مردگان به وسیله ی حضرت عیسی و غیر آن؛ همه بر خلاف جریان عادی بوده ولی خدا به قدرت خود نظام دیگری به وجود آورده و معجزه انجام یافته است و تمام مسلمانان و بلکه یهود و نصاری آن معجزه ها را باور دارند.

بنابراین درباره ی طول عمر امام زمان - که امام زمان - که درود خدا بر او-، جای هیچ گونه اشکالی باقی نمی ماند زیرا اگر طول عمر را ناممکن بدانند؛ این ادعا بطور کلی پس از تصریح قرآن به طول عمر حضرت نوح و نیز کشفیات اخیر دانش زیست شناسی، قابل قبول نیست و اگر بگویند این کار ممکن است ولی خلاف نظام طبیعی و عادی است؛ در پاسخ باید گفت که طول عمر امام زمان بر خلاف نظام طبیعی و مانند معجزه ی پیامبران به خواست خداوند انجام گرفته است و کسی که به قدرت خداوند و وقوع معجزات پیامبران ایمان دارد؛ نباید در طول عمر آن گرامی؛ کم ترین اشکالی داشته باشد.

غیبت امام عصر

پیامبر گرامی اسلام، گاه، مسأله ی غیبت امام دوازدهم را به مردم گوشزد می فرمودند و ائمه ی اطهار (علیهم السلام) هم این مسأله را

پیوسته به مردم یادآوری می کردند. خبر غیبت امام زمان از پیش از تولدش آن قدر بازگو می شد که هر کس به وجود آن حضرت معتقد می بود به غیبت طولانی آن حضرت نیز عقیده مند می گشت. به چند نمونه از روایت های بسیاری که در این زمینه، در دست داریم توجه فرمایید:

1- پیامبر گرامی اسلام فرمود:

قائم از فرزندان من به موجب عهدهی که از من به وی می رسد پنهان می شود آن چنان که بیشتر مردم می گویند خدا به آل محمد احتیاجی ندارد و برخی در ولادتش تردید می کنند؛ پس هر کسی زمانش را درک، کند باید به دین خود عمل نماید و نباید با دودلی شیطان را بر خود راه دهد مبادا که او را از ملت و دین من خارج سازد. (1)

2- امیر مؤمنان علی (علیه السلام) فرمود: قائم ما غیبتی دارد که مدت آن طولانی خواهد بود... آگاه باشید! هر کس بر دینش ثابت بماند و با طولانی شدن غیبت آن حضرت، دلش قساوت پیدا نکند (و از دین حق منحرف نشود) روز رستخیز، در رتبه ی من با من خواهد بود.

آن گاه فرمود: قائم ما، چون قیام کند؛ بیعت هیچ کس به گردن او نیست و به همین جهت ولادتش مخفی و خودش غایب می گردد. (2)

ص: 384

1- اثبات الهداة ج 6 ص 386

2- اثبات الهداة ج 6 ص 394 - 395

3- محمد بن مسلم می گوید: از امام جعفر صادق (علیه السلام) شنیدم که می فرمود: اگر خبر غیبت امام خود را شنیدید انکار نکنید.

(1)

4- طبرسی می نویسد: اخبار غیبت را محدثان شیعه در اصول و کتاب هایی که در عصر امام باقر و امام صادق - که سلام خدا بر هر دو ان- تألیف شده است ضبط کرده بودند از جمله ی محدثان مطمئن، حسن بن محبوب است. وی در حدود صد سال قبل از زمان غیبت کتاب مشیخه را تألیف و اخبار غیبت را در آن ثبت کرده که حدیث زیر، از آن جمله است:

ابو بصیر می گوید: خدمت امام صادق (علیه السلام) عرض کردم حضرت ابو جعفر می فرمود: قائم آل محمد دو غیبت دارد یکی طولانی و دیگری کوتاه فرمود: آری ای ابو بصیر یکی از آن دو غیبت طولانی تر از دیگری است.... (2)

بنابراین غیبت امام عصر (علیه السلام) را پیامبر گرامی اسلام و ائمه ی طاهرین (علیه السلام) همراه با خبر دادن از وجود مبارکش به مردم خاطر نشان می ساختند و اعتقاد به غیبت آن حضرت همراه با اعتقاد به وجودش بوده است.

شیخ صدوق از سید حمیری نقل می کند که: «من درباره ی محمد بن حنفیه غلو داشتم و معتقد بودم که غایب است تا خدا به من منت نهاد و به وسیله ی امام صادق از آتش نجات

ص: 385

1- اثبات الهداة ج 6 ص 350

2- اعلام الوری ص 416

یافتیم و به راه راست هدایت شدم بدین قرار که بعد از این که امامت جعفر بن محمد با دلیل و برهان برایم ثابت شد، روزی به آن حضرت عرض کردم یا بن رسول الله در موضوع غیبت و صحت آن احادیثی که از پدرانت به ما رسیده است، خواهش مندم بفرمایید که آن غیبت درباره ی چه شخصی خواهد بود؟ فرمود: آن غیبت برای فرزند ششم از نسل من اتفاق خواهد افتاد و او امام دوازدهم است بعد از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) که نخستین ایشان علی بن ابیطالب و آخرشان قائم بحق و بقیة الله در زمین و صاحب الزمان است...» (1)

چرا امام زمان غایب است؟

اشاره

در درس های پیشین گفتیم که وجود امام (علیه السلام) و جانشین پیامبر، از جهات فراوان از جمله برای رفع اختلافات، تفسیر قوانین الهی، هدایت معنوی و باطنی و... لازم است و خداوند مهربان پس از رسول گرامی اسلام، امیرالمؤمنین و پس از وی یازده فرزندش را یکی پس از دیگری به عنوان امام تعیین فرمود.

بدیهی است که وظایف امام زمان نیز از نظر تمام جنبه های امامت، چونان پیشوایان قبلی است و اگر موانع نمی بود لازم بود که ظاهر باشد تا مردم از تمام فواید وجود او برخوردار شوند اما چرا از همان نخست از نظرها غایب شد؟ در پاسخ این سؤال باید گفت:

اساساً با اعتقاد به حکمت خداوند لزومی ندارد که به

ص: 386

دنبال فلسفه و علل غیبت آن حضرت بگردیم زیرا ندانستن علت اصلی غیبت آن حضرت برای ما ضرری ندارد، چنان که فلسفه ی بسیاری از چیزهای دیگر را نمی دانیم. تنها همین کافی است که بر اساس خبرهای بسیار و دلیلهای راستین، بدانیم که خداوند، بزرگ حجت خود را فرستاده است اما به جهت پاره یی مصالح، او را در پس پرده ی غیبت نگاه داشته است.

از برخی روایت ها نیز استفاده می شود که علت اصلی و اساسی غیبت پس از ظهور آن بزرگوار آشکار می گردد.

عبدالله فضل هاشمی می گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود ناگزیر برای صاحب الامر غیبتی خواهد بود که اهل باطل در آن به شک خواهند افتاد. عرض کردم چرا؟ فرمود به جهتی که اجازه نداریم باز گوئیم.

عرض کردم حکمتش چیست؟ فرمود: همان حکمتی که در غیبت های حجت های گذشته وجود داشت؛ و آشکار نمی گردد مگر بعد از ظهور وی چنان که حکمت کارهای حضرت خضر (اشاره به سوراخ کردن کشتی، کشتن جوان و اصلاح دیوار در داستان خضر و موسی) شناخته نشد مگر هنگامی که موسی و خضر می خواستند از هم جدا شوند؛ ای پسر فضل موضوع غیبت، امر الهی و سری از اسرار خداست و چون خدا را حکیم می دانیم تصدیق می کنیم که تمام کارهایش به دانایی و حکمت انجام می گیرد؛ گرچه تفصیل آن ها برای ما معلوم نگردد. (1)

ص: 387

البته فوایدی می توان برای غیبت آن حضرت برشمرد که در برخی از اخبار هم به آن ها اشاره شده و از آن جمله است:

1- آزمایش مردم

یکی از فواید غیبت امام زمان آزمایش مردم است تا از یکسو: گروهی که بی ایمانند باطنشان ظاهر شود و از سوی دیگر: کسانی که ایمان در ژرفای دلشان ریشه کرده است، با انتظار فرج و شکیبایی در سختی ها و ایمان به غیبت کامل تر شوند و ارجمندیشان معلوم گردد و به درجاتی از ثواب دست یابند.

موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: هنگامی که پنجمین فرزندم غایب شد مواظب دین خود باشید تا کسی شما را از آن خارج نکند؛ برای صاحب این امر غیبتی خواهد بود که گروهی از عقیده مندان به او از اعتقادشان دست بر می دارند و این غیبت آزمونی است که خدا با آن بندگانش را می آزماید. (1)

2- محفوظ ماندن آن حضرت از کشته شدن

از مطالعه ی تاریخ پیشوایان اسلام و وضع آنان نسبت به خلفای اموی و عباسی، به روشنی در می یابیم که اگر امام دوازدهم ظاهر می بود، حتماً او را چون اجدادش می می کشتند و یا مسموم می ساختند چرا که شنیده بودند و می دانستند که در خاندان پیامبر و از فرزندان علی و فاطمه- سلام خدا بر آن هر دو ان - شخصیتی به وجود خواهد آمد که حکومت ستمگران و مستبدان به دست او برچیده می شود و آن کس فرزند حضرت امام

ص: 388

حسن عسکری علیه السلام است لذا عباسیان در صدد کشتن او برآمده بودند ولی خدا آن حضرت را حفظ کرد و دشمنان او را ناامید ساخت.

زراره از امام صادق (علیه السلام) نقل می کند که فرمود برای قائم پیش از ظهور غیبتی است عرض کردم چرا؟ فرمود: برای در امان ماندن از کشته شدن و این غیبت ادامه دارد تا زمینه ی ظهور و غلبه ی او بر حکومت ستمگران و مستبدان فراهم آید. (1)

نبودن بیعت هیچ کس بر او

سومین فایده یی که از روایت ها بر می آید این است که آن حضرت بدینواسطه از بیعت کردن با ستمکاران و خلفاء و زمامداران غاصب محفوظ می ماند و به هنگام ظهور، بیعت کسی، با ایشان نخواهد بود و بی پرده حق را بیان می کنند و حکومت عدل و حق را برقرار می سازند.

امام صادق علیه السلام فرمود چون قائم قیام کند هیچ کس بر او بیعتی ندارد. (2)

فوائد وجود امام غایب (علیه السلام)

از این پیش، گفتیم که خداوند امام زمان را تعیین کرده است تا در میان مردم به هدایت آنان پردازد ولی این خود مردمنده که مانع ظهور آن حضرتند و هرگاه مردم برای حکومت واحد

ص: 389

1- منتخب الاثر ص 269

2- اثبات الهداة ج 6 ص 436

جهانی و الهی (که بر پایه ی عدالت واقعی و رعایت حقوق و حقایق و واقعیات و اجراء تمام احکام اسلامی بی هیچ تقیه و ترسی استوار است) آمادگی کامل پیدا کنند؛ حضرتش آشکار خواهد شد، پس از سوی خدای مهربان کوتاهی در عنایت و مهربانی نیست؛ بلکه تقصیر از خود مردم است که امام زمان غایب شده و ظهور این حکومت به تأخیر افتاده است اما باید دانست که فواید وجود امام به راهنمایی های ظاهری - اگر در میان مردم می بود - منحصر نیست؛ بلکه از نظر «تکوین و تشریح» وجود مقدس امام فواید دیگری دارد که این فواید بی آن که در میان مردم ظاهر باشد؛ نیز وجود دارد.

مهم ترین فایده ی وجود امام «واسطه ی فیض بودن» است چون بر اساس دلیل هایی که دانشمندان اقامه کرده اند و نیز طبق حدیث های فراوانی که در موضوع امامت وارد شده است اگر امام (علیه السلام) نباشد، رابطه ی عالم و آفریدگار جهان منقطع می گردد چرا که تمام فیض های الهی به واسطه ی امام بر سایر مردم نازل می شود چنان که در احادیث بسیار این مضمون وارد شده است: «لَوْ بَقِيَتِ الْأَرْضُ بِغَيْرِ إِمَامٍ لَسَاخَتْ...» (1)

آری امام قلب عالم وجود و رهبر و مربی نوع انسانی است و از این جهت حضور و غیبت او تفاوتی ندارد و نیز هدایت معنوی امام نسبت به افراد شایسته همیشگی است، اگر چه امام را نتوانند ببینند به ویژه که در اخبار وارد شده است که آن حضرت در میان مردم و در مجالس مؤمنان رفت و آمد دارد

ص: 390

گرچه مردم او را نشناسند. (1) بنابراین پاسداری امام از دین و دستگیری از مردم شایسته در زمان غیبت هم، به خوبی انجام می‌گیرد. در حقیقت امام غایب همانند خورشید پنهان پشت ابر است که از نور و حرارتش موجودات بهره می‌برند اگر چه نادانان و کور، چشمان آن را نبینند.

امام صادق (علیه السلام) نیز در پاسخ کسی که سؤال کرده بود: «چگونه مردم از امام غایب استفاده می‌کنند؟»

فرمود: «به همان گونه که از خورشید وقتی که ابر آن را می‌پوشاند» (2)

در این جا نظر شما را به گفتار یکی از مستشرقین (3) جلب می‌کنیم:

«به عقیده‌ی من مذهب تشیع، تنها مذهبی است که رابطه‌ی هدایت الهی را میان خدا و خلق برای همیشه نگهداشته و به طور استمرار، پیوستگی ولایت را زنده و پا بر جا می‌دارد. مذهب یهود، نبوت را که رابطه‌ی واقعی میان خدا و عالم انسانی، در حضرت کلیم ختم کرده و پس از آن به نبوت حضرت مسیح و حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) اذعان نکرده است و رابطه‌ی مزبور را قطع می‌کند نیز نصاری در حضرت مسیح متوقف شده‌اند و اهل سنت از مسلمین هم در حضرت محمد ایستاده‌اند و با ختم نبوت

ص: 391

1- اصول کافی ج 1 ص 337 چاپ آخوندی

2- منتخب الاثر 272 - 270

3- دکتر کربن استاد فلسفه در دانشگاه سوربن (فرانسه) و رئیس انستیتو فرانسه و ایران

در ایشان دیگر رابطه بی میان خالق و مخلوق برقرار نمی دانند.

تنها مذهب تشیع است که معتقد است نبوت با حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) ختم می شود ولی ولایت، که همان رابطه ی هدایت و تکمیل است بعد از آن حضرت و برای همیشه زنده می ماند...

آری تنها در مذهب تشیع است که این حقیقت میان عالم انسانی و الوهی برای همیشه باقی و پابرجاست». (1)

یادآوری لازم:

عقیده ی به امام زمان بدین معناست که ارتباط بین مردم با عالم غیب نگسیخته است و کسانی که این عقیده را دارند باید همیشه به یاد آن حضرت و منتظر ظهور آن مصلح غیبی باشند.

البته معنای انتظار امام زمان این نیست که همه ی مسلمانان و شیعیان دست روی دست گذارده و هیچ گونه اقدامی در راه پیشبرد هدف های اسلامی نکنند و فقط منتظر آن حضرت باشند؛ بلکه همان طور که علمای بزرگ و دانشمندان شیعه از قدیم الایام گفته اند؛ همه ی مسلمانان و شیعیان وظیفه دارند در هر شرایطی در راه برقراری و توسعه ی معارف و احکام اسلام بکوشند در برابر ستم و گناه پایداری و با امکانات خود با آن مبارزه کنند و به بیان دیگر بکوشند تا زمینه ی حکومت عدل و داد فراهم آید یعنی جامعه را طوری ترتیب دهند که همه خواهان عدالت باشند و اگر عملاً ظلم و جور در اجتماع حکمفرماست همه به آن اعتراض کنند و از آن رو بگردانند و باری هر مسلمانی وظیفه دارد که در

ص: 392

راه ایمان و اسلام فداکاری کند و همیشه آماده ی استقبال از حضرت مهدی موعود باشد یعنی زندگی خود را طوری تنظیم کند که با برنامه ی آن حضرت تناقض نداشته باشد تا بتواند در صف پیروان او قدم بردارد و با دشمنان او مبارزه کند.

ص: 393

درس بیست و نهم: معاد یا بازگشت گاه جاودانی بشر

اشاره

ص: 395

(مَا خَلَقْتُمْ لِفَنَاءٍ بَلْ خَلَقْتُمْ لِلْبَقَاءِ وَإِنَّمَا تُنْقَلُونَ مِنْ دَارٍ إِلَى دَارٍ):

شما برای جاودانگی، آفریده شده اید نه فنا، و تنها از خانه یی به خانه ی دیگر منتقل می شوید.

رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) (1)

ادیان آسمانی، همه به این حقیقت تصریح کرده اند که انسان با مرگ از بین نمی رود بلکه تنها از این جهان به جهانی دیگر می رود و در آن جهان به جزای کردارهای نیک یا بد خویش خواهد رسید.

پیامبران خدا و پیروانشان همه این نکته را گوشزد می کردند که نظام شگفت انگیز این جهان، یاوه نیست و پس از انتقال از این عالم تمام کارهایی که در دنیا انجام گرفته است؛ بررسی خواهد شد؛ پس خود را برای آینده یی چنین قطعی و حتمی آماده می ساختند و گویی همواره می گفتند:

(رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ). (2)

ص: 397

1- بحار ج 6 ص 249

2- سوره ی آل عمران آیه ی 191

«پروردگارا این - جهان - را بیهوده نیافریده‌ی، تواز بیهوده آفریدن منزه و پاکی ما را از عذاب دوزخ نگاه دار»

اینک برخی از دلیل های لزوم معاد:

1- حکمت و عدل خدا

مسأله ی معاد - که همه ی ادیان به آن تصریح کرده و پیامبران خدا با اصرار تمام مردم را بآن هشدار داده اند تنها یک مسأله ی تعبدی نیست؛ بلکه عقل بر اساس حکمت و عدالت و رأفت خداوند آن را قطعی و حتمی می داند:

حکمت خدا اقتضا می کند که نیکوکاران را بدون پاداش و بدکاران را بی کیفر نگذارد و داد ستمدیدگان را از ستمگران بگیرد می بینیم این جهان جای کیفر و پاداش کامل نیست و بسیاری از نیکوکاران و بدکاران پیش از آن که به طور کامل به سزای اعمال خویش برسند می میرند؛ بدکاران کامران با همه ی جنای تها و تعدی ها از مظاهر زندگی بهره مند می شوند و نیز داد مظلومان و ستمدیدگان از ستمگران گرفته نمی شود.

بنابراین اگر پرونده ی آنان همین جا بسته شود و معاد ورستاخیزی در کار نباشد پس عدالت و حکمت و رأفت بی نهایت خدا چه می شود؟

چگونه می توان گفت: خالق عادل حکیم و مهربان عالمی را به وجود آورده که در آن ناتوانان گرفتار ظلم و ستم و پس از مدتی نابود گردند؟!

همه می دانیم که این کار جز ستم چیز دیگری نیست.

ص: 398

عدالت و حکمت و مهر ناچیز بشر با چنین کاری سازگار نیست، پس چگونه ممکن است خدای حکیم این چنین باشد؟! خدایی که هیچ نیازی به آفریدن ما ندارد و هدفش از آفرینش ما، تنها پرورش یافتن و بار آور شدن وجود خود ما است؛ چگونه ممکن است به همین جهان اکتفا کند؟ ورشته هستی بشر را قبل از بارور شدن و به ثمر رسیدن وی قطع کند و ناقص واگذارد؟!

بی شک خدا پاداش و کیفر کامل کردارها و رفتارها را در سرای دیگری خواهد داد و چیزی را فرو نخواهد گذارد.

(أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ نَجْعَلَهُمْ كَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَوَاءً مَحْيَاهُمْ وَمَمَاتُهُمْ سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ وَخَلَقَ اللَّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَلِتُجْزَىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ). (1)

«... آیا کسانی که مرتکب کردارهای ناروا شدند می پندارند که آن ها را مانند کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده اند خواهیم دانست؟! زندگی و مرگشان برابر با زندگی و مرگ نیکوکاران است؟! بد قضاوتیست داوری آنان و خدا زمین و آسمان ها را به حق آفرید... و برای این که هر کس به آن چه انجام داده و به دست آورده است، جزا داده شود و به کسی ستم نمی شود.»

و نیز: در این جهان، محدود، ممکن نیست پاره بی از اعمال و کردارها کیفر داده شود مثلاً کسی که با انداختن یک بمب اتمی میلیون ها نفر را به خاک و خون می کشد کشته شدن

ص: 399

او در برابر کشتن میلیون ها نفر؛ کیفر حساب نمی شود و جزای کامل او باید در آخرت که سرای ابدی است انجام بگیرد.

و هم: زندگی این جهان که آمیخته با انواع گرفتاری ها و ناراحتی هاست کوچک تر از آن است که خدا آن را پاداش نیکوکاران و کسانی که سراسر عمر خود را در راه بندگی خدا و نیکی به خلق گذرانده یا جان عده بی شماری را از مرگ حتمی رها کرده اند قرار دهد.

2- مکافات ها

در همین جهان به چشم و گوش، دیده و شنیده ایم: چه بسیار افرادی که مثلاً به پدر و مادر خود ستم کردند اما در زند پیروزمندی نداشتند و یا پدر و مادر خود را کشتند و جوانمرگ شدند و نیز چه بسیار افراد که به پدر و مادر نیکی کردند و در همین جهان پاداش خود باز گرفتند و موفق زیستند و نیز چه بسیار افرادی که حقوق یتیمان را مراعات نکردند و در همین دنیا اثر شوم آن را دیدند.

قرآن کریم مردم را از عاقبت ستم به یتیمان می ترساند و می فرماید کسانی که اگر خودشان می خواستند کودکانی ناتوان از خود بجای بگذارند و از دنیا بروند بر آن ها بیمناک بودند باید بترسند از (این که کیفر ظلم و تجاوزشان به یتیمان دیگران به یتیمان خودشان باز گردد) پس از خدا باید پروا کنند.

(وَلْيَخْشَ الَّذِينَ لَوْ تَرَكَوْا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةً ضِعَافًا خَافُوا عَلَيْهِمْ فَلْيَتَّقُوا اللَّهَ ...) (1)

ص: 400

امام باقر علیه السلام می فرمایند: خدا در خوردن مال یتیم دو کیفر نهاده است: عقوبتی در دنیا و جزایی در آخرت. (1)

گاه، رنج ها و بلاهایی که بشر می بیند بر اثر کردارهای بدی است که از او سرزده است و در حقیقت، مکافات این جهانی است که به او در می رسد تا آگاه گردد و از کار زشت دست بدارد قرآن کریم در چندین آیه، این موضوع را تصریح فرموده است از جمله:

(وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ ...) (2)

ناراحتی هایی که به شما می رسد بر اثر کارهایی است که خود مرتکب شده اید.

(فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ).

آنان که از فرمان خدا و پیامبر او سر می پیچند باید از رسیدن بلا یا عذاب دردناک بترسند. (3)

(... إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ...)

خدا وضع مردم را تغییر نمی دهد مگر این که خود مردم وضع خویش را دگرگون سازند. (4)

برخی از اقوام و امم پیامبران خدا در اثر سر پیچی، در همین دنیا گاه سزای دنیایی اعمال خود را می دیدند.

ص: 401

1- نور الثقلین ج 1 ص 370.

2- سوره ی شورا آیه ی 30

3- سوره ی نور آیه ی 63

4- سوره ی رعد آیه ی 11

قرآن کریم، سرگذشت عذاب و مکافات قوم نوح، قوم هود، قوم صالح و قوم لوط و قوم شعیب و غیره را شرح می دهد. (1)

این مکافات ها شاهد زنده بی است که خداوند عادل و مهربان به تبهکاری و ستم راضی نیست و کیفر کامل اعمال را در جهان دیگری خواهد داد به طور کلی مکافات های دنیوی نمونه ی ساده بی است از مکافات کامل اعمال در جهانی واپسین و هرکس این جزای دنیوی را در نظر بگیرد بخوبی دریابد که انسان بخود واگذاشته نشده است و در جهان دیگر با حساب دقیقی به کردار و رفتار او رسیدگی خواهد شد.

این یادآوری لازم است که گاه برای سازندگی و تکامل افراد نیکوکار گرفتاری هایی و مصیبت هایی رخ می دهد و نمی توان آن ها را کیفر و مکافات به حساب آورد، چنان که اگر برخی از بدکاران هم در این جا به مکافات عمل خویش نرسند، دلیل آن نیست که مشمول نظر خاص و لطف خدا هستند یا از قلم افتاده اند بلکه مکافات آنان به آخرت واگذار شده است.

«معاد» از دیدگاه اسلام

از ادیان آسمانی اسلام از همه بیشتر به معاد اهمیت داده است تا آن جا که شاید کم تر موضوعی در اسلام به این مقدار به بزرگی گرفته شده باشد بیش از هزار آیه ی قرآن کریم ویژه ی معاد و زندگی پس از مرگ است ولی آیاتی که برای احکام و مقررات فردی و اجتماعی در قرآن آمده و بعنوان

ص: 402

«آیات الاحکام» نامیده می شود از پانصد آیه در نمی گذرد، از این رو اعتقاد به معاد یکی از پایه ها و اصول دین مقدس اسلام به شمار می رود.

آیاتی که در قرآن عزیز درباره ی معاد آمده، جهات مختلفی را در نظر گرفته است که اینک به نمونه هایی اشارت می رود:

درباره ضرورت معاد می فرماید:

1- (أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى). (1)

آیا انسان می پندارد که مهمل واکذاشته می شود؟! یعنی کردار و رفتار او بررسی نمی شود؟

2- ما آسمان و زمین و آن چه میان آن ها است بیهوده نیافریده ایم این گمان کسانی است که کافرند و وای به حال کافران از آتش دوزخ آیا کسانی را که ایمان آورده و کارهای نیکو کرده اند با کسانی که در زمین فساد می کنند برابر می نهمیم یا پرهیزکاران را با تباهکاران یکسان می شماریم؟! (2)

3- (وَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ غَافِلًا عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ إِنَّمَا يُؤَخِّرُهُمْ لِيَوْمٍ تَشْخَصُ فِيهِ الْأَبْصَارُ...) (3)

مپندار که خدا از کردار ستمگران غافل است. در حقیقت تنها به آن ها مهلت می دهد تا روزی که چشم ها در آن - از شدت عذاب - خیره می شود. (در آن هنگام به حساب

ص: 403

1- سوره ی قیامه آیه ی 36.

2- سوره ی ص آیه ی 27 و 28

3- سوره ی ابراهیم آیه ی 42

آنان رسیدگی می شود.

مشرکان رستاخیز را باور نمی داشتند و آن را بعید می دانستند. ابی بن خلف یک روز استخوان پوسیده یی را نزد پیامبر (صلی الله علیه و اله) آورد و آن را در دست خود خرد کرد و گفت: (مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَ هِيَ رَمِيمٌ) (1) چه کسی این استخوان های پوسیده ی خرد شده را زنده می کند؟! (2)

خدا در پاسخ او که آفرینش نخستین خویش را فراموش کرده بود، فرمود:

(قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ هُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ). (3)

خدایی که در آغاز این استخوان ها را آفرید و به آن ها حیات داد؛ همو بار دیگر آن ها را زنده خواهد کرد و او به هر آفریده یی دانا است.

و نیز افزود:

ایا آن که آسمان ها و زمین را آفرید؛ یارایی ندارد، مانند ایشان را بیافریند؟ چرا او یارایی دارد و آفریدگار داناست.

(أَوَلَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلَى أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ بَلَى وَ هُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ) (4)

درباره ی سرانجام مردم با ایمان و کفار و توصیف آن چه

ص: 404

1- سوره ی یس آیه ی 78

2- مجمع البیان ج 8 ص 434 - تفسیر البرهان ج 4 ص 13.

3- سوره ی یس آیه ی 79

4- سوره ی یس آیه ی 81

که کفار را به دوزخ و مؤمنان را به بهشت می برد؛ می فرماید:

(فَأَمَّا مَنْ طَغَىٰ وَ آثَرَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوَىٰ وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَ نَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ). (1)

«اما کسی که سر پیچید و دنیا را بر آخرت رجحان دهد، دوزخ جایگاه اوست و اما کسی که از مقام پروردگارش بیم کرد و خویش را از هوای نفس بازداشت بهشت جایگاه اوست.»

(مَنْ عَمِلَ سَبِيئَةً فَلَا يُجْزَىٰ إِلَّا مِثْلَهَا وَ مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ يُرْفَعُونَ فِيهَا بِغَيْرِ حِسَابٍ). (2)

«هر که بد کند جز به مانند آن سزا نبیند و هر کس - چه مرد و چه زن - کردار شایسته بی انجام دهد و با ایمان باشد؛ در بهشت جا دارد و بی شمار روزی داده می شود.»

قرآن سختی قیامت و شدت عذاب را گوشزد می کند تا مردم از خدا پروا کنند و پرهیز کار گردند :

(يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ...)

ای مردم از پروردگار خویش پروا کنید که زلزله ی رستاخیز هول انگیز است روزی که می بینید زن شیرده از شدت هول و هراس کودک شیرخوار خود را فراموش می کند و زنان باردار، بار خویش فرو می گذارند و مردم را به گونه ی مستان

ص: 405

1- سوره ی نازعات آیه ی 37 به بعد.

2- سوره ی مؤمن آیه ی 40

می بینی، اما مست نیستند بلکه عذاب خدا شدید و سخت است. (1)

آن هنگام که صیحه و خروش بلند قیامت به گوش ها برسد؛ روزی که انسان از برادر مادر پدر همسر و فرزندان خویش می گریزد؛ (در چنین روزی هر کسی را کاری است که او را از دیگران به خود مشغول می سازد). (2)

(يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُّحْضَرًا وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا).

روزی که هر کس آن چه از نیک یا بد انجام داده پیش رو می یابد و دوست می دارد که کاش میان او و میان کار زشتش مسافتی بس دراز فاصله دراز فاصله می بود). (3)

صدها آیه ی دیگر، معاد و حساب روز رستاخیز را بیان می کند اگر این آیات همراه با تأمل و دقت بیشتری ملاحظه شود، روش انسان را در زندگی عوض می کند تا حدی که دیگر چیزی را بدون حساب انجام نمی دهد و از خدای پروا می کند و برای حیات جاودانه ی خویش در این جهان که به گونه ی مرزعه است توشه فراهم می آورد مسلمانان پاکدل از بیم، آخرت کارها و حتی گفتار و افکار خود را می سنجند و شب ها از خواب نوشین دست باز می دارند و به عبادت و راز و نیاز با خدا

ص: 406

1- سوره ی حج آیه ی 2 - 1

2- سوره ی عبس آیه ی 36 - 33.

3- سوره ی آل عمران آیه ی 30.

می پردازند و کاری را از روی هوس انجام نمی دهند و شب و روز به فکر تربیت خویش و جامعه می باشند.

صعصعة بن صوحان می گوید برای انجام نماز صبحگاهی در مسجد جامع کوفه حاضر شدم. حضرت علی، امیر مؤمنان با ما نماز گزارد و پس از سلام نماز رو به قبله نشست و به ذکر خدا پرداخت و به راست و چپ خود در نمی نگریست تا آفتاب زد. سپس رو به ما کرد و فرمود: در زمان خلیل و دوستم - رسول خدا (صلی الله علیه و اله) کسانی بودند که در این شب تا صبح در سجده و رکوع به سر می بردند و چون سپیده می دمید ژولیده مو و غبار آلود بودند و پیشانی آنان بر اثر سجده ی زیاد پینه بسته بود. آن گاه که به یاد مرگ می افتادند چون درخت که به تازیانه ی باد می لرزد به اضطراب می افتادند و می گریستند چندان که لباسشان از اشک چشم تر می شد. آن گاه حضرت امیر (علیه السلام) برخاست اما می فرمود گویا آنان که بازمانده اند در غفلت به سر می برند. (1)

یک روز رسول گرامی اسلام پس از نماز صبح، در مسجد جوانی - به نام حارثه - را دیدند که چرت می زد و زرد چهره و نحیف و چشمانش گود رفته بود رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) به او فرمود: چگونه صبح کردی؟ گفت در حال یقین رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) از گفته او تعجب کرد و فرمود: هر یقینی حقیقتی، دارد حقیقت یقین تو چیست؟

گفت ای رسول گرامی! یقینم مرا محزون ساخته و

ص: 407

خواب را از چشمم ربوده و مرا در نیم روزهای گرم به تشنگی انداخته است از دنیا و آن چه در آن است بریده ام، گویی هم اکنون می بینم رستاخیز بر پا شده و مردم برای حساب گرد آمده اند و من نیز در میان ایشانم و می بینم که گروهی از نعمت های بهشتی بهره مند می شوند و بر سر پرهای بهشتی دور هم نشسته اند و با هم گفتگو دارند؛ و می بینم که گروهی دیگر در آتش عذاب می شوند و فریاد مددخواهی و پناهجویی آنان بلند است و گویی هم اکنون حروش شعله های آتش در گوشم طنین انداز است.

رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) به یاران خود فرمود: بنده یی است که خدا دل او را به ایمان نورانی ساخته است. سپس به به آن جوان فرمود: مواظب باش که این حال را از دست و امگذاری جوان عرض کرد: ای رسول خدا! از خدا بخواهید که در رکاب شما به شهادت برس برسم. آن گرامی از خدا برای او شهادت خواست. و طولی نکشید که در یکی از جنگ ها پس از شهادت نه تن دیگر به این افتخار نائل آمد. (1)

ص: 408

1- کافی ج 2 ص 53 و 54 .

«یک روز ازین خانه برون خواهیم شد.».

آری، آن که نمرده است و نمیرد خداست؛ و ما بندگان سرانجام روزی از این خانه بیرون خواهیم رفت...

غروب هر روزه، تمثیلی شاعرانه از رحلت ماست؛ خوشا، اگر به دیگر روز چنان چون خورشید، خندان و تابناک از افق رستخیز برآوریم...
و این مهم است و گرنه سر از غروب کردن ناگزیریم.. و مرگ واقعی است که همگان را خواه ناخواه در می رسد.

آن چه باید بدان بیندیشیم اینست که پس از مرگ، چه خواهیم شد؟ آیا نابود می شویم، آیا پایان زندگانی هر کس به مرگ اوست؟ یا باز می مانیم و اگر چنین است، بقای ما چگونه است؟

آنان که به خداوند ایمان ندارند، مرگ را نابودی انسان می پندارند و زندگی را به همین یک دو روز محدود می دانند و می گویند هر کسی چند روزه نوبت اوست؛ اما مکتب های

اصیل وحی، با این پندار سخت مخالفند و انسان را جاودانه و مرگ را تنها نردبان انتقال به عالم برزخ و قیامت - که سرای ابدی است - می دانند.

عالم برزخ

بنابر آیه های روشن قرآن عزیز و اخبار بسیاری که از بزرگان دین رسیده است مرگ نابودی انسان نیست. روح آدمی، پس از مرگ باقی خواهد بود و در نعمت یا عذاب به سر خواهد برد تا هنگام و هنگامه ی رستخیز.

این مدت یعنی از مرگ تا رستخیز، برزخ نامیده می شود، حیات برزخی یک زندگی حقیقی است نه خیالی و فرضی. خداوند می فرماید: مپندار آنان که در راه خدا شهید شدند، مرده اند که زنده اند و نزد پروردگار خویش روزی داده می شوند و به آن چه خدا از کرم خویش به آنان داده، خوشنودند. (1)

بدیهی است که اگر حیات حقیقی نباشد؛ در آیه ی بالا جمله «نزد پروردگار خود روزی داده می شوند»؛ بی معناست.

نیز در مورد «مؤمن آل یاسین» - که به قوم خود توصیه کرد تا از فرستادگان عیسی پیروی کنند و نکردند و او را کشتند - می فرماید:

(به او گفته شد: به بهشت در آی؛ گفت: کاش قوم من،

ص: 411

1- آل عمران، آیه ی 170 - 169 : (وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا، بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ، فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ).

می دانستند که پروردگارم مرا آمرزید و در شمار گرامیان خلق خویش قرارداد.» (1)

ممکن است که منظور از بهشت، در این آیه، همان بهشت برزخی باشد؛ که مردم با ایمان در فاصله ی مرگ و رستخیز از آن بهره مند می گردند.

قرآن کریم درباره ی کافران و آنان که تا دم مرگ به کردار ناروا ادامه می دهند می فرماید:

«تا آن گاه که مرگ یکی از ایشان فرا می رسد؛ گوید: پروردگارا مرا باز گردانید شاید با آن چه واگذارده ام به عمل صالح و کارهای پسندیده بپردازم.»

اما این خواسته بر نیامده می ماند و خطاب در می رسد که:

(كَلَّا- إِنهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ) هرگز! این سخنی است که بر زبان می آورد - اگر باز گردد نیز بر همانست که بود- و پس از مرگ تا روز برانگیخته شدن در برزخ خواهند بود. (2)

اینک داستانی واقعی در همین زمینه بشنویم:

هنگامه ی جنگ بدر فرو خفته بود و دشمن گریخته و کشته ها بازمانده... برخی از کشتگان کفار را در چاهی ریخته بودند؛ پیامبر (صلی الله علیه و آله) بر سر آن چاه آمد و به آن مردگان فرمود:

شمایان، ای کفار! همسایگان بدی بودید؛ پیامبر خدای را از خانه ی خویش راندید و در دشمنی و جنگ با او، همدست

ص: 412

1- سوره ی یس آیه ی 27 - 26

2- سوره ی مؤمنون آیه ی 100 - 99

شدید، اینک من وعده ی پروردگارم را راستین یافته ام! آیا شما نیز وعده ی پروردگارتان را به حق یافتید؟

«عمر» که این مکالمه می شنود گفت: ای پیامبر اینان که بدن هایی بی جان بیش نیستند چگونه با آن ها سخن می رانید؟!

رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود بس کن که سوگند به خدا تو شنواتر از آنان نیستی همین که من برخیزم و روی از ایشان بازگردانم فرشتگان عذاب با گرزهای آهنین، فرو می کوبندشان! (1)

امیرالمؤمنین (علیه السلام) نیز در پایان جنگ جمل با اسب میان کشتگان می گشت به جسد کعب بن سوره، رسید- کعب در زمان عمر به سمت قضاوت بصره منصوب شده بود و تا پایان دوران عثمان قاضی بصره بود این شخص در جنگ جمل قرآن به گردن آویخت و همراه اهل و فرزندان به جنگ امام (علیه السلام) آمد و همگی کشته شدند- امام (علیه السلام) فرمان داد جسد او را نشانند؛ آن گاه خطاب به او فرمود:

ای کعب، من وعده ی خداوند را حق یافتم، آیا تو نیز وعده خدای خود را راستین یافتی؟ و سپس فرمود: او را بخوابانید.

آن گاه با پیکر طلحه نیز چنین کرد.

شخصی به آن گرامی عرض کرد:

این کار چه سودی دارد. آنان که سخن تو را نمی شنوند!

فرمود: سوگند به خداوند که هر دو سختم را شنیدند

ص: 413

نیز حَبَّه ی عَرَّتِي می گوید: با امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) به وادی السلام رفتیم. آن گرامی ایستاد و پنداشتی با کسانی سخن می گوید.

من نیز چندان ایستادم که خسته شدم، پس نشستم، اما باز خسته شدم برخاستم و باز نشستم و چون باز خسته شدم برخاستم و ردای خویش پیش بردم و عرض کردم اجازه دهید ردا را ببندازم تا کمی بر آن بیسایید. بیم دارم که از بسیاری ایستادن ناراحت شوید؛ فرمود:

ای حبه این ایستادن ناراحتی ندارد؛ زیرا یا به انس و یا به گفتگوی با مؤمنی مشغولم.

گفتم: آنان هم این طورند؟

فرمود: آری، اگر پرده از چشم تو بازگیرند، خواهی دید که گروه گروه با یکدیگر به صحبت نشسته اند.

گفتم: اجسامند یا ارواح؟

فرمود: ارواح؛ مؤمنی در هیچ گوشه از عالم نمی میرد مگر که به روح او فرمان می رسد به وادی السلام در آی و آن، غرفه ای از بهشت عدن- و مینوی برین- است که ارواح مؤمنین از دور و نزدیک در آن جا گرد می آیند (2).

ص: 414

1- شرح عقاید ص 42 - بحارج 6 - ص 255

2- کافی ج 3 ص 243 بحارج 6 ص 268 - 267 .

از بسیاری از روایات استفاده می شود که روح با بدن در قبر ارتباط ویژه بی دارد هر چند چگونگی این ارتباط به خوبی روشن نیست.

امام ششم حضرت صادق (علیه السلام) فرمود: آن که پرسش قبر را انکار کند، شیعه ی ما نیست. (1)

هنگامی که مرده را در قبر می نهند، فرشتگان پرسش، حاضر می شوند و از دین و عقاید و اعمال او می پرسند، اگر شخص با ایمان و نیکوکار باشد به مؤمنان و گرنه به کافران و بدکاران می پیوندند و هر یک دوره ی برزخ را تا قیامت با گروه خویش خواهد گذرانید.

شیخ صدوق - که رحمت خدا به روان او باد در اعتقادات خود می نویسد به عقیده ی ما پرسش قبر حق است و آن که درست پاسخ گوید در قبر از راحت و نعمت بهره می برد و در آخرت از بهشت؛ و آن که نتواند درست پاسخ گوید، در قبر عذاب خواهد دید و در رستاخیز به دوزخ خواهد رفت. (2)

امام چهارم (علیه السلام) هر جمعه در مسجد پیامبر (صلی الله علیه و آله)، مردم را به این کلمات پند می داد:

ص: 415

1- امالی شیخ صدوق ص 177 - چاپ قدیم - بحار ج 6 ص 223 البته پوشیده نباشد که از قسمتی از روایات استفاده می شود سؤال قبر مخصوص مؤمنان و کافران خالص می باشد.

2- اعتقادات صدوق ص 16 چاپ قدیم

«ای مردم پرهیزکاری را برگزینید بازگشت شما به خداست؛ هر که این جا نیکی کرده است، آن جا پیش روی خواهد یافت و هر که کردار ناپسند انجام داده، دوست دارد که بین او و کردارش فاصله ای بلند در افتد؛ خدای شمایان را از عذاب خویش می ترساند.

دریغا تو ای فرزند آدم! که غافلی اما از تو غافل نیستند؛ مرگ شتابناک تر از هر چه در می رسد و تو را می جوید؛ و آنک تو را در خواهد یافت، چنانست که گویی آن هنگام فرار رسیده و فرشته ی مرگ روح تو باز باز ستانده و تنها به خانه (ی قبر) درآمده یی و فرشتگان پرسش برای سؤال و امتحانی سخت؛ نزد تو آمده اند:

نخستین پرسش از خدایی است که او را عبادت می کردی و از پیامبری که به سوی تو فرستاده شده بود و از دینی که بدان پایبند بودی و از کتابی که می خواندی و امامی که ولایتش را گزیده و فرمان او می بردی آن گاه از شمار عمرت می پرسند که در چه راه گذاردی و از مال و ثروتت که از کجا اندوختی و در چه راه مصرف کردی... پس در خود بنگر و پیش از پرسش، آماده ی پاسخ باش!

اگر ایمان داری و پرهیزگاری و دین خویش، خوب می شناسی و از پیشوایان راستگو، پیروی می کنی و دوستار دوستان خدایی خداوند زبانت را به حق گویا خواهد کرد و تو را به بهشت و رضای خویش مژده خواهد داد و فرشتگان با نعمت و

روزی به پیشتاز تو خواهند آمد؛ وگرنه زبانت لکنت خواهد یافت و از پس پاسخ بر نخواهی آمد و تو را به آتش، وعده خواهند کرد و فرشتگان عذاب با پذیرایی از آب جوشان و آتش، سوی تو روی خواهند آورد. (1)

عذاب قبر

دریافت های انسان در برزخ بی ارتباط به کردارهای او در دنیا نیست آنان که پرهیز کارانه جان سپرده اند، برزخ نمونه بی از بهشت برایشان خواهد شد و نیکی های خویش را به گونه های زیبا و چشم نواز خواهند دید؛ حضرت امام حسن عسکری (علیه السلام) می فرماید:

هنگامی که مؤمنی می میرد، شش چهره ی زیبا که یکی از آنان از همه خوش بوتر و خوش روتر است همراه او به آرامگاهش می شتابند و در راست و چپ و بالا و پایین و پشت سر و پیش روی او می ایستند؛ آن گاه آن خوش روترین از دیگرها می پرسد: شمایان چه کسانیید؟ آن که بر راست ایستاده است می گوید: من نمازم و آن که بر چپ می گوید من زکاتم و آن که گوید: من روزه ام؛ و پشت سری می گوید من در رویم و حج و عمره ام و پایینی می گوید من نیکی هایی هستم که به برادرانش کرده است آن گاه همه از همان زیباترین می پرسند:

تو خود کیستی که از همه برتری؟

ص: 417

می گوید: من ولایت و دوستی آل محمد (صلی الله علیه و آله). (1)

و اما، آنان که عرصه ی دنیا را از کفر و ناپاکی و کردارهای زشت پلید کرده بوده اند چون به قبر درآیند؛ آن را تنگ و تاریک می یابند و فرشتگان عذاب ایشان را رنج خواهند داد.

پیامبر عزیز اسلام صلی الله علیه و آله، در تشییع جنازه ی یکی از انصار حضور یافتند؛ و پس از دفن برقبر او نشستند و سر به زیر افکندند، آن گاه سه بار فرمودند:

خدایا به تو پناه می برم از عذاب قبر (2)

سؤال قبر و عذاب آن را الزاماً نباید با چشم سردید؛ بلکه همین قدر که پیامبران و امامان و پاکان و نیکانی از آن خبر داده اند کافی است و باید پذیرفت.

مرحوم ملامحسن فیض کاشانی می فرماید این چشم صلاحیت مشاهده ی آن چه در ملکوت می گذرد ندارد و آن چه در آخرت و برزخ می گذرد امری ملکوتی است آیا نه این بود که اصحاب پیامبر به نزول جبرئیل ایمان، داشتند در حالیکه خودشان نمی توانستند او را ببینند؛ عذاب قبر نیز امری ملکوتی است و برای درک آن حس دیگری لازم است که جز پیامبران و اولیاء خدا از داشتن آن محرومند. (3)

ص: 418

1- محاسن برقی ج 1 ص 288 بحارج 6 - ص 234

2- المحجة البيضاء ج 8 ص 302

3- المحجة البيضاء ج 8 ص 305

برخی از یادآوری مرگ می‌گیرند و به اندیشیدن درباره‌ی آن تن نمی‌دهند؛ گویی آب بقا نوشیده‌اند و جاودانه در همین جهان می‌مانند؛ که چنین از باده‌ی غفلت مستند.

با این که می‌دانند اما نمی‌پذیرند که آن که نمر دست و نمیرد خداست.

اینان بر اثر غفلت از مرگ بی‌هدف عمر می‌گذرانند؛ در فکر اصلاح خویش بر نمی‌آیند؛ لحظه‌ها را چنان چون عقربه‌ی ساعت به سرگردانی به سر می‌برند و چه بسا به پلیدی گناه آلوده می‌شوند. زندگی اینان با زندگی حیوان‌ها فاصله‌ای بسیار ندارد.

شیوه‌ی کردارشان با روش افعال برگزیدگان خدا بسیار متغایر است:

پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) می‌فرمود:

بسیار از مرگ یاد کنید که از گناهان می‌کاهد و رغبت انسان را نسبت به دنیایی که مقدمه‌ی ترقیات روحی و معنوی نباشد کم می‌کند.

(1)

در برابر، برخی دیگر به پیروی از دستور رهبران دین - که درود خدا برایشان - بسیار به یاد مرگ می‌افتند و از هر وضعی که پیش آید برای روز رستخیز سود می‌جویند دنیایشان

ص: 419

دنیایی است پیشاهنگ دنیای واپسین. تلاش هایی که می کنند از سودجویی و هوس های شخصی نیست؛ دنیا از دیدگاه اینان ارزشی چندان ندارد که برای بدست آوردن آن دست و دامن به جنایت و خیانت بیالایند بلکه با روحی بزرگ، به کار و کسب و خدمات اجتماعی می پردازند تا از این زندگی به طور کامل برای زندگی رستخیز بهره بردارند.

اینان از مرگ نمی هراسند و نمونه ی والای این دسته امیر المؤمنین علی (علیه السلام) است که به هنگام شهادت و فرود آمدن شمشیر دشمن؛ اولین کلامی که فرمودند چنین بود:

(فُزْتُ وَ رَبِّ الْكَعْبَةِ)

به خدای کعبه سوگند که رستگار شدم. (1) آری، خروج از تنگنای این جهان و ورود به جاودانگی جهان ابدی آسودگی و رستگاری است اما برای آنان که به شیوه ی حضرت علی (علیه السلام) در این تنگنا عمری را به پاکی گذرانده و به تقویت روح و جان و اندیشه ی خویش و به عبادت و بندگی خدا و خدمات اجتماعی، مشغول می بوده اند.

از ابوذر غفاری پرسیدند: چرا از مرگ بیزاریم؟

فرمود: شما دنیاتان را آباد و آخرت خویش را ویران ساخته اید؛ از این رو مایل نیستید از آبادی به خرابه کوچ کنید. (2)

پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) می فرمود: آیا دوست دارید همگی به

ص: 420

-
- 1- مناقب ابن شهر آشوب چاپ نجف ج 3 ص 95 - بحارج 42 ص 239
 - 2- اعتقادات صدوق ص 16 - المحجة البيضاء ج 8 ص 258 - بحارج 6 ص 137

بهشت روید؟ همه گفتند: آری آن گاه فرمود: پس آرزوها را کوتاه کنید و همیشه مرگ را در نظر داشته باشید و چنان که باید از خدا شرم
نمایید. (1)

یادآوری کردن به خویشتن به هنگام مرگ آشنایان و نیز، گهگاهی دیدار از گورستان ها و زیارت قبور مؤمنان، در یادآوری مرگ و پندگیری،
مؤثر است.

بهشت

«بهشت جایگاه جاویدی است که خداوند برای پاداش نیکوکاران را در آن جای می دهد. در آن، همه گونه نعمت ها و وسیله های
آسودگی و فراغت و راحتی و نیز هر چه ساکنان آن بخواهند، فراهم آمده است.

در بهشت، از کینه، حسد، دشمنکامی اثری نیست و همه با یکدیگر برادرانه روزگار می گذرانند. هر کس در آن همواره خواهد ماند هیچ
رنجی به هیچ کس نمی رسد.» (2)

«بندگان پاک و با اخلاص، در بهشت، بزرگوارانه زندگی می کنند و محترمند بر تخت های دستباف تکیه می زنند و رویاروی هم می نشینند
و با یکدیگر مانوسند. خدمتکاران جوان، با قدح ها و پارچه ای شفاف و پر از شراب گرد آنان می گردند؛ شرابی که نه خماری می آورد و به
سردردی بر می انگیزد و نه خرد نه را و نه هوشیاری را تباه می کند... و نیز هر گونه میوه و گوشت هر

ص: 421

1- المحجة البيضاء ج 8 ص 246

2- مستفاد از آیه ی 45 و 48 سوره ی حجر

پرنده ای را که بخواهند در دسترس دارند...

این همه پاداش نیکی هایی است که در جهان کرده اند.» (1)

(بهشتیان با هم به گفتگو می نشینند یکی می گوید:

- ای یاران بهشتی! من در دنیا همنشینی داشتم که از سرناباوری و انکار می گفت:

آیا تو باور داری که ما چون مردیم و خاک شدیم، دگر باره زنده شویم و به جزای خویش برسیم؟!)

یاران، اینک خوب است به او سری بزنیم تا احوال او در یابیم.

آن گاه نظر می افکند و او را در دوزخ می بیند.

و به او می گوید: سوگند به خداوند که نزدیک بود مرا نیز چون خود هلاک گردانی اگر لطف خداوند نمی بود، اینک من نیز گرفتار عذاب خداوندی بودم.

آن گاه بهشتیان با هم می گویند آیا راستی ما دیگر نخواهیم مرد، جز همان مرگ نخستین که گذشت و راستی آیا ما عذاب نخواهیم دید؟ آری این است رستگاری بزرگ.»

اهل عمل برای چنین بهشتی باید عمل کنند: (لِمِثْلِ هَذَا فَلْيَعْمَلِ الْعَامِلُونَ) (2)

ص: 422

1- مستفاد از سوره واقعه آیه های 24 - 11 و سوره ی صافات آیه های 47 - 39

2- سوره ی صافات آیه های 61 - 50

دوزخ جایگاه کافران و گنهکاران است. عذاب و شکنجه‌ی آن قابل قیاس با عذاب‌های این جهان نیست.

خداوند در قرآن کریم تصویری چنین هولناک از آن به دست می‌دهد:

«آنان که به آیات ما کافر شدند، زود است که در آتش در افکنیمشان که هرگاه پوست بدنشان بسوزد و بریزد دوباره پوستی نو برتنشان فرو می‌پوشیم تا دگر باره بسوزند و عذاب ما را بچشند؛ همانا خداوند، مقتدر و حکیم است.» (1)

«... برای کافران لباسی از آتش دوخته و برسرشان آب سوزان جهنم فرو ریخته می‌شود که پوست بدن و آن چه درونشان است گداخته گردد و هم آمده کمرزهای آهنین برایشان فراهم آمده است.

هرگاه بخواهند از دوزخ، از اندوه و عذاب آن، بدر آیند؛ - به وسیله‌ی فرشتگان عذاب- باز گردانیده می‌شوند و بدیشان می‌گویند: عذاب سوزان خدا را بچشید!» (2)

«دوزخیان به نگهبانان خویش می‌گویند: از پروردگارتان بخواهید که به قدر یک روز ما را وانهد و عذاب نفرماید.

ص: 423

1- سوره‌ی نساء آیه‌ی 56

2- مستفاد از آیه‌های 23-19 سوره‌ی حج

نگهبانان دوزخ می گویند: مگر پیامبران شما - با معجزه ها و دلیل های روشن - برای هدایت شما میان نیامدند؟
می گویند: آری، آمدند.

نگهبانان می گویند: پس هر چه می خواهید هر کس را فرا خوانید که خواندن کافران فایده بی نخواهد داشت. (1)

(إِنَّ جَهَنَّمَ كَانَتْ مِرْصَادًا، لِلطَّاغِينَ مَابًا، لَا يَشِينُ فِيهَا أَحْقَابًا) همانا دوزخ کمینگاهی است برای سرکشان و ستمکاران جایگاهی است در آن روزگاران دراز خواهند ماند. (2)

وای بر غیبت کننده ی طعنه زن، آن که مالی می اندوزد و - به شیفتگی - آن را بر می شمارد می پندارد که مال می تواند او را - در این سرای - جاودان سازد نه، چنین نیست؛ حتماً به «حطمه» فرو افکنده می شود و تو چه می دانی که «حطمه» چیست: آتش برافروخته ی خداوندی است که بر دل ها چیره می گردد. (3)

امیر مؤمنان علی (علیه السلام) می فرماید:

بدانید که پوست نازک تتان یارایی تحمل و برتافتن آتش دوزخ را ندارد پس به خویش رحمت آورید؛ شما که خود را در ناراحتی های جهان آزموده و به ناتوانی خویش آگاه شده اید و دیده اید که چون خاری به تن شما می خلد یا پایتان خون آلود

ص: 424

1- مستفاد از آیه های 50 - 49 سوره ی مؤمن.

2- سوره ی نبأ، آیه های 23 - 21

3- سوره ی همزه آیه های 9 - 1.

می شود یا ریگ گرم زمین آن را می سوزاند؛ چگونه بی تاب شوید؛ پس چگونه خواهید بود هنگامی که بین دو طبقه از آتش قرار گیرید، در حالی که هم خوابه ی سنگ و همنشین شیطان باشید.

ای گروه بندگان خداوند خدا را خدا را به یاد داشته باشید؛ در حال سلامتی پیش از آن که بیمار شوید و در حالی که مجال و گشایش دارید و از آن پیش که در تنگنا قرار گیرید پس برای آزادی خویش از آتش دوزخ بکوشید، از آن پیش که راه نجات ناممکن شود؛ در راه خدا به چشمانتان بی خوابی و به شکم هاتان گرسنگی دهید (= روزه بگیرید) و گام هاتان را در راه او به کار گیرید و از دارائیتان در راه او ببخشایید؛ از بدن هاتان به سود روح و جانتان بهره بردارید و دریغ نوزید...» (1)

شفاعت

یکی از مسائل روشن در قرآن کریم، و هم در اخبار بسیار، مسأله ی «شفاعت» است. شفاعت یعنی میانجیگری برای بخشودگی گناهان کسی.

این وساطت که به اجازه ی خداوند در برخی از گناهان و در مورد برخی از گناهکاران صورت می گیرد براساس رحمت گسترده و لطف عمیق خدا، استوار است و موجب امید مؤمنان می گردد.

اگر ایمان آورنده یی، این شایستگی را بدست آورده

ص: 425

باشد که مورد آمرزش و عفو قرار گیرد و از درجه های بلند، باز پس نماند؛ گرچه در دنیا به توبه موفق نشده باشد، خدای او را به وسیله ی شفاعت مورد بخشایش عظیم خویش قرار می دهد. در رستخیز، پیامبران و پیامبر گرامی اسلام و ائمه ی اطهار صلوات الله علیهم به علیهم به اذن خداوند نسبت به برخی از گناهان، نزد خدا، شفاعت خواهند کرد؛ البته برخی از کسان چندان گناهشان سنگین است که تا مدتی عذاب نبینند لیاقت شفاعت را نمی یابند، اما برخی از گناهان است که به طور کلی، لیاقت شفات را زایل می کند چنان که در اخبار آمده است که: شفاعت ما- اهل بیت- نصیب آنان که نماز را سبک می شمارند، نمی گردد. (1)

الْحَمْدُ لِلَّهِ أَوْلَىٰ وَأَخْرَأً

پایان

ص: 426

مباحث صفحه

پیشگفتار...5

درس اول: لزوم پی جویی در دین...9

وظیفه شکر گذاری...11

پیشگیری از خطر و ضرر احتمالی...13

درس دوم: با موجودات نامحسوس آشنا شویم...17

حقایقی که با هیچ یک از حواس ظاهری درک نمی شوند...20

درس سوم: نمونه هایی از نظم جهان...29

اسراری از خلقت انسان...33

درس چهارم: پدید آورنده ی نظم کیست؟...35

مغز الکترونیک و اثبات وجود خدا...37

درس پنجم: رازهای طبیعت کشف می شود...41

نمونه هایی از چیزهایی که فایده ی آن ها پوشیده بود و به مرور زمان کشف شده است...43

درس ششم: قانون لاوازیه و آفرینش...49

منافع نداشتن قانون لاوازیه با اصل پیدایش موجودات...51

درس هفتم: هر لحظه به خدا نیاز مندیم...57

فرق مخترع با آفریننده...59

درس هشتم: خدای بی نیاز...63

خدا جسم نیست و مکان ندارد...67

درس نهم: دانشی بی آغاز و بی انجام...71

خدا به همه ی اسرار عالم خلقت و تمام موجودات عالم است...75

درس دهم: دهم یگانه در چیرگی و توانایی...81

قدرت های ظاهری و معنوی خدا و تدبیرهای او...86

درس یازدهم: تنها خدا را پرستشگریم...91

علل انحراف بشر از یگانه پرستی...94

پی آمدهای توحید...98

درس دوازدهم، کدام یک، اهریمن و یزدان یا خدای یگانه؟...101

مقیاس خوبی ها و بدی ها...107

عقاید «ثنویه»...109

درس سیزدهم: خدای دادگر...113

بررسی عوامل ظلم و ستم...116

معنای عدالت...118

درس چهاردهم: رمز اختلاف و نشیب و فراز در زندگی انسان...121

بهره گیری از همه سوی زندگی...128

درس پانزدهم: نقش پیامبران در راهبری انسان ها...131

آفرینش انسان برای چیست؟...133

ایدئولوژی های بشری...136

لزوم بعثت پیامبران...139

لزوم معجزات...143

معجزه چیست؟...144

درس شانزدهم: پیامبران معصومند چرا و چگونه؟...147

1- اصل تربیت...150

2- پذیرش و اعتماد...152

چگونه یک انسان می تواند از گناه مصونیت داشته باشد...153

درس هفدهم: موسی (علیه السلام) کلیم الله...161

قبطی ها و سبطی ها...163

تولد حضرت موسی (علیه السلام)...164

بعثت حضرت موسی (علیه السلام)...169

حضرت موسی و ساحران...171

هلاک فرعون...176

درس هیجدهم مسیح (علیه السلام) پیامبر و بنده ی خدا...181

مریم مادر حضرت عیسی (علیه السلام)...183

زکریا و یحیی...184

تولد حضرت عیسی...186

پایان کار حضرت مسیح (علیه السلام)...191

سخنان دلشاین مسیح (علیه السلام)...195

درس نوزدهم: محمد (صلی الله علیه و آله) فروغی که در تاریکی ها درخشید... 199

ص: 429

جهان پیش از اسلام...201

اختلاف طبقاتی و تبعیض نژادی...205

جایگاه زن در جوامع پیش از اسلام...209

نولد پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله)...211

بعثت پیامبر (صلی الله علیه و آله)...213

هجرت حضرت محمد (صلی الله علیه و آله)...215

درس بیستم: محمد (صلی الله علیه و آله) پیامبری که از پیش او را می شناختند...221

اثبات بشارت هایی از پیامبران...223

مردمی که پیش از اسلام در جستجوی پیامبر اسلام بودند...227

داستان گرایش سلمان به اسلام...232

درس بیست و یکم: قرآن، اعجاز جهانی و جاودانی اسلام...239

فصاحت و بلاغت بی مانند...243

قضاوت دشمنان...245

اعجازهای علمی قرآن...248

قرآن تحدی می کند...253

اعتراف دانشمندان بیگانه...254

درس بیست و دوم: رسالت اسلام...257

اخوت اسلامی...262

نظارت عمومی...263

مقام دانش...265

کار و کوشش...267

ازدواج و تشکیل خانواده...270

درس بیست و سوم: آخرین رسالت و آخرین پیامبر...275

جامعیت اسلام...279

اسلام و آزادی فکر...282

اسلام و دعوت به تفکر و دانش آموختن...284

امدادهای غیبی ادامه دارد...289

درس بیست و چهارم: جانشینی پیامبر یا امامت...293

آیا قرآن کافی نیست؟...297

مفسران واقعی قرآن...298

مناظره ی هشام با مردی از اهل تسنن...302

درس بیست و پنجم: هدایت معنوی و باطنی امام...305

اشاره هایی از قرآن به حیات معنوی انسان...311

«هدایت به امر» چیست؟...314

هدایت یافتگان و تربیت شدگان...315

مرد دمشقی...316

میثم تمار...319

اوئیس قرنی...322

قنبر...324

درس بیست و ششم: امیرالمؤمنین جانشین برگزیده ی پیامبر (صلی الله علیه و آله)...328

حدیث تاریخی غدیر...333

سند حدیث غدیر...337

درس بیست و هفتم: مسأله ی شورا...348

آیا پیامبر محکوم رأی اکثریت است؟...351

آیا پس از پیامبر شورایی تشکیل شد؟...353

تاریخچه ی سقیفه...354

چگونه حق حضرت علی (علیه السلام) را غصب کردند...361

مسأله ی قلم و دوات...362

درس بیست و هشتم: امام دوازدهم دادگر غیبی و خدایی...367

مهدویت در منابع اهل تسنن...372

مصلح غیبی از نظر شیعه...375

طول عمر آن حضرت...380

غیبت امام عصر...383

فواید وجود امام غائب (علیه السلام)...389

درس بیست و نهم: معاد یا بازگشت گاه جاودانی بشر...395

برخی از دلیل های لزوم معاد...398

معاد از دیدگاه اسلام...402

درس سی ام: عالم پس از مرگ...409

عالم برزخ...411

پرسش قبر...415

یاد مرگ...419

بهشت...421

دوزخ...423

شفاغت...425

ص: 432

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتاب خانه های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارک امام علیه السلام پشتیبانی می شود.

برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگوئیم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : (موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه)

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

